



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحمید امینی

جلد ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه الغدير - جلد ۶
۹	مشخصات کتاب
۱۰	نقش الغدير در شناخت منابع اصیل فکر اسلامی
۱۰	سند مقبول و سند مردود
۱۱	نقش زمامداران در انحراف مردم
۱۱	اشاره
۱۲	در طرز فکر اسلامی
۱۳	در اجتهاد و تقلید
۱۴	در نقل حدیث
۱۶	در تاریخ اسلام
۱۸	شعراء غدير در قرن ۰۳
۱۸	غديریه افوه حماني
۱۸	یک انتقاد اصلاحی
۱۸	البدایه و النهایه
۱۸	اشاره
۱۹	احادیث صریح نبوی
۲۱	سخنان امیرالمومنین درباره اولین مسلمان
۲۳	سخن امام حسن سبط پیامبر درباره اولین مسلمان
۲۴	نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان
۲۹	اشعار پیرامون اولین مسلمان
۳۴	ذیل اشعار پیرامون اولین مسلمان
۴۴	محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه

- ۵۸ السنه و الشيعه
- ۷۵ الصراع بين الاسلام و الوثنيه
- ۷۵ اشاره
- ۹۱ متعه
- ۹۴ فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام
- ۹۵ الجوله فى ربوع الشرق الادنى
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ اتهامات محمد ثابت مصرى
- ۱۰۲ عقیده الشيعه، اتهامات يك مستشرق
- ۱۰۴ الوشيعه، اتهامات موسى جارالله
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۹ ازدواج موقت در قرآن
- ۱۱۰ حدود ازدواج موقت در اسلام
- ۱۱۱ اول کسی که ازدواج موقت را ممنوع کرد
- ۱۱۱ صحابه و تابعين
- ۱۱۳ اکنون چهره حقیقت آشکار شد
- ۱۱۴ نصیحتی بر تهمت زندگان
- ۱۱۷ شعراء غدیر در قرن ۰۴
- ۱۱۷ ابن الطباطبا اصفهانی
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۸ شاعر را بشناسیم
- ۱۲۵ ابن علویه اصفهانی
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ پیرامون اشعار

۱۲۸	شاعر را بشناسیم
۱۳۱	المفجع
۱۳۱	اشاره
۱۳۴	پیرامون اشعار
۱۳۴	حدیث اشباه
۱۳۸	شاعر را بشناسیم
۱۴۰	آثار ارزشمند او
۱۴۳	ابو القاسم صنوبری
۱۴۳	اشاره
۱۴۶	شاعر را بشناسیم
۱۵۲	حکایت
۱۵۴	قاضی تنوخی
۱۵۴	اشاره
۱۵۶	پیرامون اشعار
۱۵۸	شاعر را بشناسیم
۱۵۹	تولد و تربیت
۱۵۹	قضیه حافظه و هوش او
۱۶۱	تالیفاتش
۱۶۱	مذهب او
۱۶۲	وفات او
۱۶۴	ابوالقاسم الزاهی
۱۶۴	اشاره
۱۶۹	شاعر را بشناسیم
۱۷۷	امیر ابو فراس الحمدانی

- ۱۷۷ اشاره
- ۱۸۳ بحثی پیرامون اشعار او
- ۱۸۷ شاعر را بشناسیم
- ۱۹۵ تولد و قتل او
- ۱۹۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادى : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیرین الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف/غ۸۴۱ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

نقش الغدير در شناخت منابع اصیل فکر اسلامی

گامی نو در راه شناخت اسلام و وحدت مسلمین - سند مقبول و سند مردود - نقش زمامداران در انحراف مردم از اسلام - در طرز فکر اسلامی - در اجتهاد و تقلید - در نقل احادیث - در تاریخ اسلام - بازگشت به وحدت اسلامی
گامی نو در راه شناخت اسلام و وحدت مسلمین:

وقت آن رسیده است که دنیای اسلامی به عقل و درایت باز گردد، و در راه شناخت اسلام راستین و معرفی آن به جهان امروز دور از مطامع شخصی، و اهواء سیاست طلبی و ملک داری، گامی استوار و بی طرف، تنها بر محور عقاید و افکار اصیل اسلامی بردارد. و با ارائه شاهراه فکر اسلامی جهان امروز را از این خلاء فکری و ماده گرایی، به زلال معارف بلند اسلام فرا خواند. و بجای اختلافات داخلی جبهه و احدی از همبستگی فکر اسلامی در مقابل گرایش های غیر اسلامی تشکیل دهد. برای اولین گام در راه تحقق این هدف باید از همبستگی های موجود استفاده کرد و در شعاع آن به پیشروی ادامه داد تا در موارد اختلاف نظر به توافق رسید. مسلم است هیچ کدام از منابع فکر اسلامی، برای مسلمان، اصیل تر از کتاب (قرآن)

[صفحه ۶]

و سنت (گفتار، کردار، و تصویب پیامبر " ص) " نیست. و هیچ چیز بهتر از این دوهم نمیتواند مسلمین را فکرا و عملا با هم متحد و برادر سازد. در پیمودن این راه در درجه اول تسلیم به کتاب الهی و سنت مسلم پیامبرش سرمایه ای موثر و کافی است و آنگاه هر تکیه گاه دیگر و یا هر مبنای دیگری را با دیده حزم و احتیاط و حتی با تردید و انکار باید نگرست. و تا هنگامیکه از نظر کتاب و سنت قطعیت آن مسلم نشود، تسلیم آن نباید شد، زیرا یکی از مهمترین علل پدید آمدن شکاف بین مسلمین و تیرگی در روابط آنان، تمسک برخی از فرق و جمود پاره ای از طوائف به اصول و زیر بناهایی است که از نظر کتاب و سنت هیچگونه ارزش منطقی ندارد. از اینرو اسناد ارائه شده را به دو قسمت تقسیم باید کرد:

سند مقبول و سند مردود

سند مقبول و پذیرای مسلمین، کتاب و سنت است و هر گونه سند دیگر را باید به کتاب و سنت عرضه داشت و اگر با آنها منطبق نشد هر چند از روی حسن نیت و اعتماد متاخران نسبت به پیشینیان تنظیم شده باشد، باید آنرا مردود شمرد و طرد کرد. برای نمونه: هر گاه احترام زائد الوصفی را که برای اصحاب پیامبر (ص) به عنوان مجاهدان راه حق و حامیان دین خدا، در صدر اسلام و به عنوان طریق ما بسوی سخنان و اعمال و رفتار آنحضرت قائلیم، باعث شود هر چه آنان به اسم سنت و حدیث پیغمبر (ص) برای ما نقل کنند بی تحقیق و بررسی بپذیریم، در گم کردن راه سنت پیامبر (ص)، بیش از راه یابی بسوی آن کوشیده ایم.

مسلم است تنها صحابی بودن، تضمینی بر صحت نقل و عصمت ناقل نیست. قرآن کریم، بدون ذکر نام و معرفی شخص معین، پرده از روی نفاق گروهی از صحابه که حتی خود پیغمبر (ص) هم آنان را قبل از نزول وحی نمیشناخت برداشته گوید: و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا- تعلمهم نحن نعلمهم، و ما میدانیم صحابه پیغمبر (ص) نه فرشته بودند تا از گرفتاری غراتر آزاد باشند و نه معصوم تا از قوه قدسی برخوردار

[صفحه ۷]

باشند، بلکه مانند سایر مردم، در درجات متفاوت ایمان بسر میبردند و مثل دیگر مردم تحت تاثیر تهدید و تطمیع واقع میشدند. از اینرو، نقش اغراض مادی و مقاصد شخصی در اظهار و کتمان و تحریف روایاتشان را نمیتوان نادیده گرفت با وجود این احتمال، عقلا باید سخن آنان را تحقیق کرد و شرعا به حکم آیه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در درستی و نادرستی آن دقت و بررسی کامل نمود. و به صرف صحابی بودن نمیتوان، همه را چنانکه برخی از اهل سنت پنداشته اند، برگزیدگان حق، سادات امت، و افضل از دیگران پنداشت و همه را یکپارچه عدول و درستکار دانست. و چون دلیلی بر این پاکی و عصمت نیافتیم طبعاً التزام بدان ما را در مقابل سنت به بدعت می کشاند، زیرا هر تعهدی که در مقابل قرآن و سنت صورت گیرد بدعت است و با بدعت ها، سنت کوبیده شود چنانکه علی بن ابیطالب (ع) فرماید: ما احدث بدعه الا ترک بها سنه (خطبه ۱۴۵ نهج)

اینگونه بررسی های بی طرفانه است که میتواند دور از رنگها، ملیت ها، زبان و نژاد و گرایش های قبلی همه ما را با هم، در زیر لوای کتاب و سنت، در شناخت اسلام و همبستگی اسلامی مددبخشد. و آرزوی دیرین وحدت اسلامی رادر زیر سایه روشن فکری، نه جهل و تعصب، محقق سازد زیرا دیگر دور تعصب، و اعتماد به گذشته، سپری شده است. ما در شرائط و احوالی زندگی میکنیم که عنوان آزادی به جوانان کم تجربه ما حق داده علی رغم سنت های قومی و آداب و رسوم ملی و میهنی خود، دست به عصیان زنند و علم مخالفت با رسوم کهن برافرازند و قید و بندهای اخلاقی را بشکنند تا ثابت کنند ما آزاد هستیم و دارای استقلال طبع و شهامت و شجاعیتیم آیا در این شرائط و احوال جای این امید و بینش برای جهان اسلام نیست که از رهگذر آزادی علم و منطق صحیح نهضت اندیشه اصیل شناخت اسلام بر مبنای کتاب و سنت، عامل موثر در توجیه و همبستگی مسلمین جهان را فراهم سازد؟ اما بهمین

[صفحه ۸]

امید و به اتکاء به وعده پیروزی که خدا به یاری کنندگان راهش در اعلائی کلمه حق داده، بررسی های زیر را که بر هر محقق اسلامی، و هر مستشرق اسلام شناس قبل از اقدام به تحقیقات اسلامی، شایسته عنایت است، آغاز میکنم.

نقش زمامداران در انحراف مردم

اشاره

دلائل و شواهد فراوان در دست است، که نشان میدهد با پایان نزول وحی بر اثر وفات پیامبر اسلام (ص)، حکمرانان اسلامی غالباً کوشیده اند بجای اینکه حکم و زمامداری خود را برنگ اسلامی درآورند، برای تحکیم قدرت شخصی خود اسلام را برنگ زمامداری خویش، رنگ آمیزی کنند.

[صفحه ۹]

زنگار این رنگ آمیزی های کریمه و ناموزون بر چهره اسلام تا آنجا اثرات نامطلوب بجای گذاشت که حتی خود مسلمین را در شناخت اسلام راستین به شبهه انداخت. بدیهی است در این وضع مستشرقان و محققان خارجی و ارباب کلیسا از موقع استفاده کرده حملات عنیف خود را به این اسلام یعنی اسلام خلفا به عنوان اسلام واقعی آغاز کردند و حال آنکه از دید تحقیق میان این اسلام، و اسلامی که اراده زمامدار، در قالب برنامه های اسلامی جلوه می‌کرد، این بود که پیروی از افکار او و متابعت عملی از او، جزء برنامه مسلمین قرار می گرفت و با گذشت زمان این برنامه به تاریخ منتقل گشته، در تاریخ اسلام گنجانده می شد، و به نسل های بعدی منعکس می گردید و بدین ترتیب سرگذشت دردناک اسلام یا مسلمین بدست این دایه های مهربانتر از مادر بتدریج رنگ می گرفت تا جائیکه بخشی از ماخذ و منابع طرز فکر اسلامی، بحساب آمد.

[صفحه ۱۰]

از اینرو در هیچ دوره ای از ادوار اسلامی، زمینه یک تحقیق آزاد، و خالی از محدودیت اغراض سیاسی و نظرات حکام وقت، در راه شناخت اسلام راستین برای مسلمین جهان دست نداده است، زیرا در آغاز، رنگ سیاست، و در دنبال، خوش باوری خلف نسبت به سلف به اصطلاح صالح، چهره اسلام را رنگ آمیزی کرد. در اینجا به چند سطر از این دگرگونی ها که وسیله دستگاه خلافت در طرز تفکر و سیسم عملی اسلامی صورت گرفته و به دنبال آن چهره اسلام را از مدلول کتاب و سنت دور ساخته متذکر میشود:

در طرز فکر اسلامی

میان مسلمانان طرز فکرهای مختلفی از اسلام ظهور کرد که طرفداران هر کدام برای خود دلائلی از کتاب و سنت همراه داشتند، پاره ای از آنها که با مصالح دستگاه خلافت سازگار بود، رسماً مورد تایید واقع شد و اعتقاد بدان بر مسلمین فرض

[صفحه ۱۱]

گردید، پاره ای دیگر، که بر خلاف مصالح تشخیص داده شده بود، ممنوع اعلام شد، مثلاً فرقه معتزله پیروان واصل بن عطا معتزلی متوفی ۷۴۸ ه با عقیده به پنج اصل، از دیگر مسلمانان متمایز میشد، و این پنج اصل عبارتند از: توحید، عدل، وعد و وعید، منزلت بین المنزلتین و امر بمعروف و نهی از منکر.

توحید معتزلی سخت استدلالی است و مانند فرقه امامیه صفات خدا را عین ذات او میدانند.

عدل آنان از روی قاعده لزوم حسن و قبح عقلی ثابت میشود و در نتیجه آن شر و فساد و ظلم بر خداوند ناروا می‌گردد، مردم در کارشان آزادند و خدا کسی را بر کاری مجبور نمیکند و اصل آزادی و عدالت باید محترم شمرده شود.

مقصود معتزله از وعد و وعید، اینست که خدا بوعده های پاداش و وعیدهایی که بر کیفر اعمال بندگان میدهد، به هر دو عمل خواهد کرد و تا شخص از گناهان خود توبه نکند گناهانش نابخشودنی است.

از تعبیر منزلت بین المنزلتین، قصدشان اینست که چون فاسقی از معصیتش توبه نکند نه مومن است و نه کافر.

وامر بمعروف و نهی از منکر، پنجمین اصل آنها، دو واجب عقلی هستند نه شرعی و تا سر حد شمشیر باید اجرا شوند.

در مقابل این گروه، اشاعره پیروان " ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری " متوفی ۳۲۴ ه قرار دارند که در همه پنج اصل نامبرده با معتزله مخالف اند، و فرقه امامیه درست در وسط دو فرقه قرار گرفته اند در دو اصل توحید و عدل معتزلیان را با خود همراه می

دانند و در دو اصل منزلت بین المنزلتین و امر بمعروف و نهی از منکر اشاعره را محق میدانند.

ولی در مسئله وعد و وعید شیعه معتقد است خداوند به وعده های ثوابی که

[صفحه ۱۲]

داده وفا خواهد کرد ولی وعده های عذابش (= وعیدها) را ممکن است وفا کرده عذاب کند و ممکن است بر طبق آیه: ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر از آنها صرف نظر کند و ببخشد.

باری غرض از این بحث ذکر ادله و بحث کلامی نیست تنها منظور اینکه از میان افکار و آراء مختلف از آنجا که رویه فکری اشاعره با انکار حسن و قبح عقلی و عقیده به جبر در افعال عباد، بهتر میتوانست خطاهای دستگاه خلافت را بپوشاند و توجیه کند، رسمیت پیدا کرد، و رویه های دیگر، مردود و مطرود دستگاه خلافت واقع شد، تا جایی که بساط معرفت و سازمان فکری معتزلیان بکلی برچیده شد و عنوان عدلی مذهب و پیروی از حسن و قبح عقلی، جز در فرقه امامیه که به مخالفت با خلفا معروف است. تنها در سینه تاریخ درج شد و اثری از آنان در محیط خارج باقی نماند.

حال اگر سوال شود معتزلیان با منطق نیرومندشان چرا منقرض شدند، ولی اشاعره تقویت گردیدند با اینکه هر دو فرقه امامت را به انتخاب امت میدانسته و منکر وجود نص بر شخص معین اند؟

پاسخی جز این نداریم که چون دین مردم به دست سیاست خلفا بود و با عقیده به آزادی و حسن و قبح عقلی کار حکومت استبدادی خلیفه نمی گذشت، ولی اشاعره از آنجا که از بحث های مبتنی بر دلایل عقلی نفرت داشت و زیر بار آزاد فکری نرفته عقیده به جبر در افعال عباد را جزء مذهب کرده بود و می گفت هر چه بر انسان بگذرد آنرا خدا خواسته و باید چنین باشد، این مذهب مورد تائید خلفا و علمای دست نشانده آنان واقع گردید.

[صفحه ۱۳]

در اجتهاد و تقلید

روزگاری بر مسلمین گذشت که خلفا با آزادی عمل هر چه را مطابق میل و صلاح سیاستشان بود به اسم اسلام، انجام میدادند و مسلمانان که خود را ملزم و مجبور به پیروی آنها میدیدند، برای تصحیح اعمال خلیفه و حکام آنان، مسئله اجتهاد را پیش کشیده خطا و صواب آنان را معذور میداشتند. این اجتهادها غالباً در مقابل نص صریح کتاب و سنت صورت میگرفت و تنها نام اجتهاد برای پاک کردن گناه خلیفه کافی بود، می گفتند مجتهدی که براه صواب رود دو اجر دارد و مجتهد خطاکار گنااهش بخشوده و از اجر اجتهاد خود برخوردار خواهد شد. علامه فقید اسلام سید شرف الدین عاملی در کتاب النص و الاجتهاد به ۹۹ مورد از اجتهادات مقابل نص کتاب و سنت اشاره فرموده اند. می پرسیم اجتهاد به این وسعت چه بر سرش آمد، که یکباره نقش صلاح و مشکل گشائی خود را از دست داد و کار مسلمانان عهد خلفا در احکام اسلامی به تقلید صرف، آنهم از چهار نفر عالمی که خود را از دیگران برتر نمیدانند و سالها منقرض شده و دلیلی بر اولویت آنها در دست نیست. چگونه در میان ده ها مذهب فقهی زمان باید تنها از چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی تقلید کرد. و چرا رسمیت مذهب به اینها محدود شد؟!

[صفحه ۱۴]

می‌پرسیم این اجتهادها اگر بسود و مصلحت اسلام بود چرا به چهار مذهب محدود گردید و اگر مفسده انگیزه بود چرا متجاوز از چهار قرن مفسد اعمال زمامداران و هرج و مرج دستگاه خلافت با آن موجه و مقبول جلوه گردید؟

میگویند از آنجا که دامنه اجتهاد و افتاء روز بروز وسعت می‌یافت گسترده تر میشد و افراد نا اهل متصدی آن می‌گردیدند، این کار موجب هرج و مرج و پراکندگی در همبستگی اسلامی شده بود با قدرت های حاکمه برای پیشگیری از این مفسد، مذاهب فقهی مسلمین را به چهار مذهب رسمی محدود کردند.

گوئیم این سخن درست بدان ماند که برای نجات بیماری از اختلاف نظر پزشکان، به حیات او خاتمه دهند. اینان نیز برای پیشگیری از گسترش خلاف و هرج و مرج بجای تعیین ضوابطی در امر اجتهاد و افتاء، حق اظهار نظر را برای همیشه از امت اسلامی سلب کردند و باب اجتهاد را در چهار چوبه مذاهب اربعه، بروی جامعه اسلامی بستند حال اینکه آیا چه کسی حق این محدود ساختن و ممنوعیت

[صفحه ۱۵]

اجتهاد را به آنان داده؟ و یا چه منطقی هنوز این ممنوعیت را تا زمان حاضر لازم میدانند؟ و آیا با چه دلیل و توجیهی باید برخی از مسلمین برای همیشه حنفی و گروهی مالکی و برخی حنبلی بمانند؟ و آیا این شکاف و تحجر تا کی باید ادامه داشته باشد؟

این سوالاتی است که در مقابل آنها هیچگونه پاسخ قانع کننده ای نخواهید یافت مذاهبی که هیچگونه پشتوانه ای از حقیقت جز سر نیزه زمامداران وقت بملاحظه طرفداری آنها از نظام حاکم، نداشته است، باچه منطقی امروز که آن نظام سر کار نیست و با تحقیق و تتبع بیشتر میتوان به احکام واقعی اسلام دست یافت باید هنوز بین مسلمانان حاکم و نافذ باشد؟

و نیز آیا منطبق هر یک از این مذاهب اربعه نسبت به دیگری جز جدال و دشمنی و اختلاف نظر چه بوده است؟

و آیا با وجود این اختلاف نظرها چگونه میتوان به وحدت اسلامی بازگشت و از زیر بار سنگین این جمود و تحجر نجات یافت؟

در نقل حدیث

شاخص دیگری از انحراف از کتاب و سنت جمود در نقل احادیث بر کتب صحاح ششگانه ست و دادن امتیاز بیشتر به دو کتاب بخاری و مسلم است. بطوری که هر گاه روایتی هر چند متواتر و در کتب مختلف حدیث آمده باشد به مجرد اینکه در صحیحین یافت نشود به بهانه های نامقبول مردود شناخته شود. برای نمونه شما همین حدیث متواتر غدیر خم را بنگرید، این حزم گوید: این حدیث را علمای مانقل نکرده اند ابن تیمیه گوید: از اشخاص موثق کسی آنرا روایت نکرده قاضی عضد ایجی و تفتازانی به بهانه اینکه شیخین در دو صحیحشان آنرا روایت نکرده اند، آنرا مردود شمرده اند، با اینکه شیخین خود این ادعا را ندارند که خارج از روایاتی که نقل کرده اند و روایت صحیح دیگری وجود ندارد.

[صفحه ۱۶]

و نیز مانند حدیث ذیل آیه مباحله که نساءنا در آن حدیث، به فاطمه زهرا سلام الله علیها تفسیر شده، و به این ایراد حدیث را محکوم

کرده اند که، غیر از شیعه دیگران این حدیث را نقل نکرده اند.

اصولا در نقل حدیث چیزی جز صدق راوی و ضبط و وثاقت او معتبر نیست، چنانکه امامیه روایت غیر امامی را که مورد وثوق باشد پذیرفته و اصطلاح موثق را برای آن بکار می‌برند اگر افتخاراتیکه اهل سنت برای صحیحین و مخصوصا صحیح بخاری قائل اند منوط به میزان صدق و وثاقت آنست چرا برای دیگر کتب موثق حدیث چنین اعتباری قائل نیستند، و اگر بخاطر امتیازی دیگر است آن امتیاز کدام است؟ بلی ما آن امتیاز را یافته ایم امتیاز بخاری در کتمان حقایق تعصب و دشمنی با اهل بیت پیغمبر و نادیده گرفتن روایات قطعی، متواتر از ماخذ مورد اعتماد است.

بخاری در اسناد خود، از نقل روایت بسیاری از علمای امت و اعلام حدیث که به خاندان پیغمبر (ص) منسوب بوده اند، خودداری کرده و بجای آنها، از معروفین به نصب و دشمنی اهل البیت، از خوارج و دیگر دشمنان امیر المومنین (ع) و خاندانش روایت نقل کرده است.

برای نمونه یکی از راویان مورد وثوق بخاری، عمران بن حطان السدوسی بصری متوفی ۸۴ هـ که از روسای خوارج است، کسی که به دشمنی امیر المومنین (ع) در مدح ابن ملجم مرادی گوید:

افتخار بر ضربتی که از مردی پرهیزگار تنها بخاطر رضای خدای بزرگ، صورت گرفت. یعنی درست کسی که با این روش رویاروی پیامبر (ص) بمخالفت برخاسته آنجا که فرماید (ص): یا علی اقدری من اشقی الاولین فقال (ع) الله و رسوله

[صفحه ۱۷]

اعلم فقال عاقر الناقة قال یا علی اقدری من اشقی الاخرین قال علی (ع) الله و رسوله اعلم قال (ص): قاتلک یا علی.

ما نمیدانیم، وقتی کسی تا اینجا مخالفت پیامبر (ص) کند که اشقی الاخرین او را، پرهیزگارش نامد چه نوع وثاقتی در او پدید می‌آید که مورد اعتماد بخاری و ثوق او می‌گردد ولی روایات اهل بیت پیامبر (ص) و حتی امام باقر و امام صادق (ع) نزد بخاری، بی اعتبار است.

از اینرو بخاری میان هزارها روایتی که در منقبت و فضیلت مولا علی بن ابیطالب (ع) و اهل بیت رسیده و دیگران آنها را نقل کرده اند، جز سه چهار روایت بیشتر نیاورده است.

انحراف از کتاب و سنت در مورد حدیث منحصر به بخاری نیست مطالعات عمیقی که در زمینه تاریخ و سیرت نبوی و حدیث اسلامی اخیرا صورت گرفته، پرده از روی جنایاتی که مقام خلافت و دستگاههای رهبری اسلامی بر سر حدیث و سنت پیغمبر (ص) آورده اند، برداشت، و معلوم ساخت قومی که خود را با شعار حسبنا کتاب الله از سنت بی نیاز میدیدند و کسی را که حدیثی از پیغمبر نقل کند به شکنجه، تبعید و زندان تهدید می‌کردند، چه پیش آمد که نقل و پخش حدیث مورد توجه دستگاه خلافت واقع شد و برای استخدام حدیث و محدث که بسود دستگاه خلافت از راه جعل و تزویر و تزویر و دروغ. حدیث بسازد به تلاش افتادند و بازار حدیث سازی رونق گرفته، و سوداگران حدیث با نقل محصولات خود حربه جدیدی بدست خلفای وقت، برای کوبیدن دسته های مخالف دستگاه دادند، و حتی گاه

[صفحه ۱۸]

این عمل بعنوان دین و صلاح و تقوا انجام گرفت، هر چند کار تدوین حدیث بین اهل سنت بر اثر منع خلیفه دوم تا زمان عمر بن

عبد العزیز (سال ۹۹ یا ۹۸) به تأخیر افتاد.

ولی در همه این احوال نفوذ و تسلط دستگاه حاکمه بر این منبع فکری اسلامی بخوبی قابل بررسی و ملاحظه است.

در تاریخ اسلام

سرگذشت تاریخ مدون اسلامی، در جعل و تغییر و دگرگونی حقایق، دست کمی از طرز فکر اسلامی اجتهاد و تقلید در احکام، و موضوع نقل حدیث و سنت اسلامی نداشت و شاید جنایاتی که بنام تاریخ اسلامی ثبت شده وسیله ای برای استتار و پرده کشی، روی جنایات دیگر دستگاههای حاکمه قرار گرفته است.

مطالعات و تحقیقات جدید روی تاریخ و سیرت اسلامی بهترین گویای افسانه سازی و دورخ پردازی مورخین گردیده و از این رهگذر معلوم شده مطالبی که سالیان دراز به عنوان واقعیات مسلم تاریخی زبان زد خاص و عام بود و ده ها کتاب متأخر از مورخان متقدم به عنوان مسلمیات تاریخ، آنرا نقل میکردند و مبنای فکری مسلمین گردیده و با خوش باوری یا حسن نیت مشتی ساده لوح نسبت به سلف به اصطلاح صالح، از آن تعبیر گردید، تا چه حد تحت تأثیر مطامع شخصی و غرض ورزیهای قدرت های سیاسی و طاغوتهای زمان بوده، تا جائیکه به اندازه سخنان یک نقال قهوه‌خانه ای قابل اعتماد نیست تا چه رسد که زیرساز فکر اسلامی قرار گیرد. تنها چیزی که درباره این نقالان باید گفت، اینان افسانه سازان زبردستی بوده اند که در صحنه پردازی مانند یک تاتر نویس ماهر، شکلی به صحنه های خیالی داده و

[صفحه ۱۹]

به صورت ارقام و اشخاص معین در آورده اند تا در مسیر منافع زمامداران وقت از آن بهره برداری شود.

برای پیدا کردن رد پای این راهزنان جنایتکار حدیث و تاریخ اسلامی، باید دست به تحقیقات وسیع و پر دامنه ای در اسناد و مدارک تاریخی زد که خوشبختانه گامهای موثر و بی سابقه ی این تحقیقات را علامه بزرگ سید شرف الدین عاملی در بررسی و تحقیق از روایات ابو هریره دوسی که متجاوز از: ۵۳۷. حدیث از او نقل شده بکار برده است.

و سپس تحقیقات جالب و ژرف " شیخ محمود ابوریه " عالم مصری - رحمه الله علیه - تحت عنوان شیخ المضیره، کار سید شرف الدین را تعقیب کرد و آنگاه تحقیقات عالمانه استاد متبع بحاثه کبیر سید مرتضی العسکری در زمینه احادیث عایشه راه را برای حدیث شناسی و تحلیل راه حدیث هموار ساخت.

در بررسی های تاریخی نقطه عطفی به دست علامه عسکری گشوده شد که بر حسب آن مشت یکی از راهزنان سیرت و تاریخ اسلامی باز شد و تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفت.

این شخص سیف بن عمر تمیمی برحمتی کوفی متوفی قریب ۱۷۰ هجری است که دو کتاب از خود بجای نهاده یکی " الفتوح و الرده " و دیگری " الجمل و مسیر عایشه و علی " است و هر دو کتاب را از مطالب بی اساس، دروغ و حقایق واژگونه پر کرده است. سیف برای پیامبر (ص) اصحابی از پیش خود تراشیده و آنها را بنام های مخصوص و نامانوس از قبیل - سعیر هزهاز، اط، حمیصد و... نامگذاری کرده و هر چه میخواست از زبان آنها و نیز از تابعین و غیر تابعین اخبار و روایات پرداخته است. یکی از این شخصیت های خیالی که سیف او را به رجال رجال معروف اسلام پیوند داده و هر چه میخواست از زبان او و افراد مربوط با او گرفته و نقل و

زیب دفاتر

[صفحه ۲۰]

ساخته، قهرمان افسانه ای " عبد الله بن سبا " است که ریشه افتراها و تهمت های منتسب به شیعه امامیه از اوست. طی تحقیقات علامه عسکری از تاریخ نشر آن دو کتاب تاکنون که بیش از هزار سال میگذرد، مورخان که منابع فکر اسلامی را تکشیل میدهند از دو کتاب یاد شده استفاده کرده و ماخذ اسلامی را مشوش و دگرگونه جلوه داده اند.

اول کسی که بروایات سیف بن عمر اعتماد کرد مورخ معروف محمد بن جریر طبری و سپس ابن اثیر، ابن عساکر، ابن کثیر و ابن خلدون و... اینها همه مطالب خود را از او گرفته اند، تا برسد به متاخرانی چون رشید رضا، فرید وجدی، احمد امین، حسن ابراهیم و مستشرقانی مانند، دونلدسن، نیکلسن، اصحاب دائره المعارف، فان فلوتن که همه به واسطه یا بیواسطه از نقل او استفاده کرده و بدینوسیله پر و بال سخنان سیف دروغگو به ماخذ و مصادر فکر اسلامی گسترده شده است و بر همه جای تاریخ سیرت و فکر اسلامی گسترش یافته است.

علامه عسکری سوابق احوال و گزارشهای زندگی مجعولین را به دقت بررسی کرده و در خلال بحث از عبد اله بن سبا افسانه ای، تحقیق روی صحابه دروغین را در سلسله کتابهایی بنام " ماه و خمسون صحابی مختلق " (۱۵۰ صحابی ساختگی) آغاز کرده و در جلد اول آن به پرونده بیست و سه نفر آنها با یک تحلیل علمی و عینی به سبک موضوعات تجربی که جای تردید برای کسی باقی نمیگذارد، پرداخته اند. توفیق معظم له را در تنظیم و تکمیل این تحقیقات ارزشمند از خداوند متعال خواستاریم

[صفحه ۲۱]

باز گردیم به اصل سخن، تاریخی که اینست سیر انتشار و تکامل آن و دست جعل و تزویر و دسیسه تا این اندازه تحت حمایت قدرت دستگاههای حاکمه میتواند با آن بازی کند حکم سیرت و احکام و حقایق اسامی که از آن برداشت شود روشن خواهد بود. بازگشت بوحدت اسلامی:

اکنون با توجه به مطالب فوق میتوان به نقش موثر و نافذ دائره المعارفی ارزشمند در تحقیق منابع اسلامی چون کتاب الغدير تا اندازه ای واقف گردید و برای بازگشت به کتاب و سنت و آشنائی با منابع اصیل فکر اسلامی از فرازهای حساس، و مضامین زنده و تکان دهنده آن بهره برد، و با دقت و پژوهشی که در آن بکار رفته، ما مسلمین جهان همه با هم به پناه کتاب و سنت اصیل اسلامی باز گردیم و بی هیچ مجوزی مقبول به اسناد نامقبول نگرانیم. در طرز فکر اسلامی، در آزادی اجتهاد در مسائل عملی از روی کتاب و سنت بیندیشیم، و با توجه به احادیث مورد اعتماد و سیرت و تاریخ مسلم اسلامی، از پیروی اهواء و مطامع، پرهیزیم، باشد که این گسیختگی در اعضای جامعه اسلامی بهم برآید و این پراکندگی در زلال غدیر پایان گیرد و امتی بزرگ با افتخاراتی جاودانه در این خلاء فکری جهان مادی سر برآورده به ناهنجاریهای فکری و نابسامانی های اخلاقی و تبلیغات دروغین ما دیگری پاسخ گوید. شکر، خدا را که توفیق ترجمه جلد سوم کتاب الغدير را که در دو جلد پنجم و ششم فارسی شکل گرفته نصیب فرمود و مرا از این فیض معنوی سهمی فراهم شد. توفیق خود را در این خدمت ناچیز به پیشگاه اقدس مقام ولایت، رهین تشویق های استاد سخن جناب آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی موسس جامعه تعلیمات اسلامی و کتابخانه بزرگ اسلامی می بینم و برای موسسه کتابخانه بزرگ اسلامی و موسسه انتشارات غدیر در ایران و لبنان آرزوی توفیق بیشتر در تنویر افکار عمومی و نشر معارف اهل البیت دارم.

دکتر جمال الدین موسوی

اصفهان ۱۰ صفر الخیر ۱۳۹۴ برابر ۱۴/۱۲/۱۳۵۲

[صفحه ۲۳]

شعراء غدیر در قرن ۰۳

غدیریة افوه حمانی

یک انتقاد اصلاحی

البدایه و النهایه

اشاره

این مطلب را نباید از یاد برد که نویسنده این کتاب علاقه مفراطی به افتراء و خلافگوئی دارد و تا سر حد انتحار در راه نسبت های دروغین و فحش ها و طنزهای بی دلیلش اصرار میورزد و لبه تیز همه این نسبتها و اکاذیب را تنها متوجه شیعه میسازد. بدین ترتیب کتابش بجای این که تنها کتاب تاریخ باشد. منطق زورگوئی و تعصبات قومی و فریادهای عاطفی ناشی از آنرا که موجب تیرگی و تاریکی نوشته و مانع سلامت نفس و باعث بهم زدگی روح انفاق کلمه میگردد، ترویج میدهد.

از اینها بدتر دشمنی اش با اهل بیت علیهم السلام و بدگوئی و اظهار عداوتش نسبت به آنان تا جائی که هر گاه به فضیلتی دست یابد، یا نامی از یکی از آن بزرگان به میان آید، فضیلت را با طنز بنادرستی و نامشان را با حملات ناجوانمردانه، پاسخ میگوید.

گذشته از اینها همه، شیوه خاص اموی اوست که در نمونه های زیر باید یافت:

۱- گوید: ابن اسحاق و سایر اهل سیر و تواریخ آورده اند که پیغمبر خدا (ص) بین خود و علی پیمان برادری افکند و احادیث فراوانی بدین مضمون رسیده که هیچکدامشان صحیح نیست زیرا اسناد همه ضعیف و متون آنها رکیک و

[صفحه ۲۴]

نامعقول است (ج ۷ صفحه ۲۲۳ از کتاب مزبور)

و در صفحه ۳۳۵ همان کتاب روایت را از طریق حاکم نقل کرده، آنگاه چنین میگوید: صحت این حدیث محل تامل است. پاسخ- خواننده محترمی که به صفحات ۱۲۵ و ۱۱۲ و ۱۷۴ کتاب ما مراجعه کند و بر طرق فراوان حدیث که همه صحیح و رجالش مورد وثوقند، واقف گردد و اتفاق ائمه ی حدیث و ارباب سیر و حفاظ احادیث را بر نقل و تصحیح این حدیث، بداند، بی ارزشی گفتار این مرد و میزان سقوط سخنش را از درجه صدق خواهد دانست. و متوجه میشود تامل و تردید در حدیثی که هیچگونه جای تامل و تردید نیست، از انگیزه ها و تمایلات ضد اهل بیتی ابن کثیر و از ریشه های تربیت اموی او در پایتخت امویان سرچشمه میگیرد و از تحریکات هواپرستانه آنان آب میخورد. و همین عوامل است که پیوسته او را در پذیرا شدن حقایق مربوط به مناقب و فضائل پیشوای مورد اتفاق امت بعد از پیامبر (ص)، دچار عیبجوئی و تردید کرده است. شما هم باید او را با هواپرستی اش بحال خود بگذارید.

۲- حدیث طیر مشوی (= مرغ بریان) را نقل کرده، حدیثی که هم متواتر و هم صحیح است و صحت و تواتر را پیشوایان حدیث پذیرفته اند، و در صفحه ۳۵۳ کتابش خود را از اعتراف به این حقیقت، با این سخن رهانیده است که گفته "و خلاصه در دل از صحت این حدیث با همه طرق فراوانی که دارد تامل و تردید است و الله اعلم".

پاسخ- دلی که هنوز در این حدیث تامل داشته باشد، خدا بر آن مهر زده است و گرنه چرا باید با وجود همه شرایط صحت در آن تامل و تردید کرد؟ و گرنه اینمطلب که یک انسانی نزد پیامبر خدا (ص) از همه امت محبوبتر باشد چیز تازه ای نیست و کسی را نمیرسد که بر محبوب پیغمبر (ص) هر کسی که باشد ایراد و اعتراضی بنماید تا چه رسد که آنکس شخصیت بزرگواری چون امیر المومنین با همه سوابق و فضائل درخشانش باشد، شخصی که نفس نفیس پیامبر و پسر عم و

[صفحه ۲۵]

برادر او در میان همه مردم بوده. آن شخصیت بزرگواری که نزدیکی و مقام قرب و درجه امتیازش نزد پیامبر و جانبازیهاش در راه دین پاک از حقایق روشن و غیر قابل انکاری است، و ما بزودی شما را بر متن صحیح این حدیث (حدیث طیر مشوی) و طرق فراوان آن واقف میسازیم و شما را در جریان صحت آن میگذاریم تا بدانید که ایراد بر صحت و سندیت آن چگونه از امتیازات اموی و از ممیزات هواپرستی و زنگار دل است.

۳- گوید: آنچه برخی از مردم عوام پندارند و میان بسیاری از آنها مشهور است که: علی ساقی کوثر است، هیچگونه اصل و ماخذی ندارد و از طریق صحیح مورد اعتمادی نقل نشده است، چرا آنچه جای تردید نیست این است که رسول خدا (ص) تنها کسی خواهد بود که مردم را آب میدهد (۷: ۴۵۶).

پاسخ- خواننده محترم نباید فکر کند این سخن تنها پندار مردم عوام است، زیرا او در این نسبت قطعی اش حکم دروغ صادر کرده، و ما در این باره حدیث مورد وثوق و مطمئن داریم که حفاظ مورد وثوق احادیث بدان معترفند، (مراجعه کنید بجلد دوم همین کتاب صفحه ۳۲۱).

۴- در جلد ۷ صفحه ۳۳۴ کتابش حدیث صحیحی با اسناد امام احمد ترمذی درباره اسلام امیر المومنین و اینکه آنحضرت نخستین مسلمان و نماز گزار بوده، نقل کرده، سپس گوید: این حدیث از هر طریقی روایت شود صحیح نیست. و احادیث زیاد دیگری نیز در اینباره رسیده که علی نخستین کسی است که اسلام را پذیرفت، ولی هیچیک از آنها صحیح نیست... تا باخر.

پاسخ- آیا کسی نیست از این مرد پیرسد چرا هیچکدام آنها از هر طریق که روایت شود، صحیح نیست هر چند طریق آن صحیح، رجالش مورد وثوق، و حافظان حدیث حکم به صحت آن کرده و ارباب سیر بر نقل آن اتفاق داشته باشند و در میان صحابه نخستین و تابعین آنها، مسلم بوده باشد؟ با اینحال چرا باید صحیح نباشد؟!

[صفحه ۲۶]

اگر در این مقام بهمین سخن اکتفا کنیم ممکن است خواننده گمان کند ما نیز در برابر ادعای او، دعوی بدون دلیلی ارائه داده ایم از اینرو برای روشن شدن وضع به برخی از دلائل خود اشاره میکنیم. هر چند برای حفظ اختصار از آوردن دلائل بسیار معذوریم:

۱- پیامبر (ص) فرمود: اول کس از شما که در حوض کوثر بر من وارد میشود، آن کسی خواهد بود که اول بار، اسلام آورده، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام.

این حدیث را حاکم در مستدرک ۱۳۶:۳ نقل کرده و بر صحتش اعتراف نموده است و خطیب بغدادی در تاریخش ۸۱:۲ آنرا آورده، و در استیعاب ۴۵۷:۲ و شرح ابن ابی الحدید نیز یافت میشود.

و در تعبیر دیگر آمده است: اول هذه الامه ورودا علی الحوض اولها اسلاما علی بن ابیطالب رضی الله عنه،

این حدیث در سیره حلبیه ۱:۲۸۵، سیره زینی دحلان ۱:۱۸۸ حاشیه سیره حلبیه یافت میشود و در تعبیر دیگر اول الناس ورودا علی الحوض اولهم اسلاما علی بن ابیطالب (مراجعه کنید بمناب فقه ابن المغازلی، و مناقب خوارزمی).

۲- پیغمبر (ص) به فاطمه فرمود: ترا به ازدواج کسی در آوردم که بهترین فرد امت من است، علمش از همه بیشتر، و حلمش از همه برتر، و اسلامش بر دیگران اسبق است (مراجعه کنید به صفحه ۹۵ که گذشت).

۳- پیغمبر (ص) به فاطمه فرمود: علی در بین اصحاب من اول کسی است که اسلام آورده و سابقه دارترین فردی است که بمقام تسلیم رسیده است. (حدیث صحیحی است مراجعه کنید بصفحه ۹۵).

۴- پیامبر (ص) دست علی را گرفته گفت: اینست اول کسی که بمن ایمان

[صفحه ۲۷]

آورده و اینست اول کسی که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد، و اینست صدیق اکبر (مراجعه کنید بجلد دوم ۳۱۴ و ۳۱۳)

۵- از ابی ایوب روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هفت سال فرشتگان تنها بر من و علی درود میفرستادند. زیرا تنها ما بودیم که نماز میگذاریم و هیچکس جز ما نماز نمیگذارد.

مناقب فقیه ابن مغازلی با دو سند [اسد الغابه ۴:۱۸] مناقب خوارزمی. و آنجا است که پرسیدند: چرا چنین باشد یا رسول الله؟ فرمود: زیرا کسی از مردان جز او با من نبود. کتاب فردوس دیلمی، شرح ابن ابی الحدید نقل از رساله اسکافی ۳:۲۵۸، فرائد السمطین باب ۴۷.

۶- ابن عباس گوید: پیامبر (ص) فرمود: اول کسی که با من نماز گزارد علی بود (فرائد السمطین باب ۳۷ از چهار طریق)

۷- معاذ بن جبل گوید: رسول خدا (ص) فرمود: یا علی در امتیاز نبوت من در مقابل تو قرار گرفته ام و پس از من پیغمبری نخواهد بود و تو با هفت امتیاز در مقابل مردم قرار گرفته‌ای و احدی از قریش را نمیرسد انکار آن فضائل کند: تو اول کسی بوده‌ای که بخدا ایمان آورده‌ای و در پیمان با خدا وفادارترین مردم و در امر او استوارترین... تا آخر حدیث (حلیه الاولیاء ۱:۶۶)

۸- ابو سعید خدری گوید: رسول خدا (ص) در حالی که دست به پشت علی (ع) میزد گفت: یا علی هفت خصلت تو راست که در روز قیامت کسی نتواند در آنها با تو محاجه کند تو اول مومنی هستی که بخدا ایمان آورده‌ای، تو وفادارترین مومنی هستی که بعهد خدا وفاداری کرده، و تو در امر خدا از همه مومنان استوارتری... تا آخر (حلیه الاولیاء ۱:۳۶).

۹- در بخشی از حدیث ابی بکر هذلی و داود بن ابی هندشعبی از رسول خدا است که به علی فرمود: این (علی ع) اول کسی است که بمن ایمان آورده و مرا تصدیق کرده و با من نماز گزارده است. (شرح ابن ابی الحدید ۳:۲۵۶)

[صفحه ۲۸]

۱۰- ابابکر و عمر به خواستگاری فاطمه (ع) اقدام کردند، رسول خدا (ص) آنانرا به این عذر که این امر از حدود ماموریت من بیرون است، رد کرد. آنگاه علی (ع) بخواستگاری آمد و پیغمبر (ص) پذیرفته، فاطمه (ع) را به ازدواج علی (ع) درآورد و بدو فرمود: ترا به ازدواج کسی درآوردم که بر همه امت در اسلام پیشی گرفته است. این حدیث را گروهی از صحابه مانند اسماء بنت عمیس، ام ایمن، ابن عباس و جابر بن عبد الله، روایت کرده اند. (شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۷)

سخنان امیرالمومنین درباره اولین مسلمان

- ۱- من بنده خدا و برادر رسول اویم، منم صدیق اکبر، پس از من جز دروغگوی تهمت زن دیگر کس آنرا نمیگوید، من مدت هفت سال با رسول خدا (ص) نماز گزاردم، و اول کسی هستم که با او بنماز ایستاد.
- اسناد این حدیث از طرق ابن ابی شیبه، نسائی، ابن ماجه، حاکم و طبری به صحیح پیوسته است و رجالش همه مورد وثوقند (مراجعه کنید جلد ۲ از همین کتاب صفحه ۳۱۴)
- ۲- انا اول رجل اسلم مع رسول الله صلی اله علیه و سلم این حدیث را ابو داود به اسناد صحیحش از امیر المومنین (ع) نقل کرده (شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸)
- ۳- انا اول من اسلم مع النبی صلی اله علیه و سلم این حدیث را خطیب بغدادی در تاریخش ۴: ۲۳۳ نقل کرده است
- ۴- انا اول من صلی مع رسول الله صلی اله علیه و سلم
- این حدیث را احمد نقل کرده و حافظ هیشمی در مجمع الزوائد آنرا آورده و گفته است: رجال حدیث همه صحیح اند مگر حبه العرنی که موثق است. و نیز ابو عمرو در استیعاب ۲: ۴۵۸ و ابن قتیبه در المعارف ۷۴ از طریق ابی داود از "شعبه" از سلمه بن کهیل، از حبه از امیر المومنین (ع) نقل کرده که اسنادش همه صحیح و

[صفحه ۲۹]

رجال سندش همه موثق اند.

- ۵- اسلمت قبل ان یسلم الناس سبع سنین (ریاض النضره ۲: ۱۵۸)
- ۶- عبت الله مع رسول الله سبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه (مستدرک الحاکم ۳: ۱۱۲)
- ۷- حکیم مولی زاذان آورده است که شنیدم علی (ع) می گفت: صلیت قبل الناس سبع سنین و کنا نسجد و لا نرکع و اول صلاه رکعنا فیه صلاه العصر "هفت سال قبل از دیگران نماز گزاردم در آنروز ما سجده میکردم ولی رکوع نداشتیم اول نمازی که در آن رکوع انجام دادیم نماز عصر بود" (شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸)
- ۸- عبد الله قبل ان یعبده احد من هذه الامه خمس سنین (استیعاب ۲: ۴۴۸، ریاض النضره ۲: ۱۵۸، السیره الحلبیه ۱: ۲۸۸)
- ۹- آمنت قبل الناس سبع سنین، (خصایص نسائی ۱: ۲۸۸)
- ۱۰- ما اعرف احدا من هذه الامه عبد الله بعد نبینا غیری، عبت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامه تسع سنین (خصایص نسائی ص ۳)

من کسی از این امت را که غیر از پیامبر خدا به عبادت خدا پرداخته باشد جز خودم نمی شناسم. من مدت هفت سال خدا را پیش

از دیگران پرستیده ام.

۱۱- در خطبه روز صفین فرماید:

پسر عم پیامبرتان، با شما و در برابر شما است و شما را به اطاعت پروردگارتان فرا میخواند و به سنت پیغمبرتان با شما رفتار میکند، کسی که قبل از هر شخص دیگر نماز گزارده با دیگران برابر نیست، هیچکس در نماز گزاردن بر من پیشی نگرفته است (کتاب نصر ۳۳۵، شرح ابن ابی الحدید ۱: ۵۰۳)

۱۲- خدایا من بنده ای را از این امت جز پیامبرت سراغ ندارم که پیش از من تو را عبادت کرده باشد (این سخن را سه بار تکرار کرد) سپس گفت من قبل از دیگران نماز گزاردم و در تعبیر دیگر است که فرمود: قبل از اینکه احدی نماز گزارد.

[صفحه ۳۰]

این حدیث را احمد، ابو یعلی، بزاز، طبرانی، وهیثمی در مجمع ۹: ۱۰۲ آورده و هیشمی گوید: اسنادش حسن است و نیز شیخ الاسلام حموی در فرائد باب ۴۸ آنرا نقل کرده است.

۱۳- در یکی از نامه های امیر المومنین (ع) است که به معاویه نوشت: شایسته ترین کس در تصدی امور این امت، از مسلمانان قدیم و جدید، کسی است که نسبش به رسول خدا نزدیک تر، و بکتاب خدا آگاه تر، و در دین خدا بیناتر باشد، اسلامش پیش از همگان و جهادش از دیگران برتر (کتاب صفین نصر بن مزاحم ۱۶۸ چاپ مصر).

۱۴- در حدیثی از امیر المومنین است که فرمود: نه بخدا سوگند اگر من اول کس بودم که او را تصدیق کردم، اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کند (المحاسن و المساوی ۱: ۳۶، تاریخ قرمانی حاشیه کامل ابن اثیر ۱: ۲۱۸).

۱۵- رسول خدا (ص) روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه اش اسلام آوردم (مجمع الزوائد ۹: ۱۰۲، تاریخ قرمانی ۱: ۲۱۵، صواعق ۷۲، تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۱۲، اسعاف الراغبین ۱۴۸).

۱۶- در یکی از نامه های آنحضرت (ع) به معاویه چنین آمده است: وقتی محمد (ص) مردم را به ایمان به خدا و توحیدش فرا خواند، ما اهل بیت اول کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم، و آنچه را آورده بود، تصدیق کردیم، سالیانی دراز بر ما گذشت که در سرزمین های مسکون عرب غیر از ما کسی خدا را نمی پرستید. (کتاب صفین ابن مزاحم ۱۱۰).

۱۷- روز صفین خطاب به اصحاب معاویه گفت: وای بر شما من اول کسی هستم که به کتاب خدا فرا خوانده شدم و بدان پاسخ گفتم. (کتاب نصر ۵۶۱).

۱۸- معاذه دختر عبد الله عدویه گوید: علی بن ابیطالب بر منبر رسول خدا (ص) میفرمود: منم صدیق اکبر، قبل از ابی بکر ایمان آوردم، و پیش از آنکه او اسلام آورد اسلام اختیار کردم. (مراجعه کنید جلد ۲ ص ۳۱۴ همین کتاب)

[صفحه ۳۱]

۱۹- در سخنرانی اش که در لشکرگاه صفین ایراد کرد، گفت: آیا میدانید خداوند در کتابش پیشرو را بردنباله رو ترجیح داده و در اطاعت خدا و رسول او حدی از این امت بر من پیشی نجسته؟ گفتند: بلی. (مراجعه کنید ۱: ۱۹۵ همین کتاب)

۲۰- سه سال زودتر از آنکه دیگر مردم با رسول خدا (ص) نماز گزارند، من با او نماز گزاردم. (احمد با دو سند این حدیث را نقل کرده است).

۲۱- روزی شوری در حدیثی که قبلاً گذشت فرماید: آیا کسی هست بین شما که پیش از من خدا را به یگانگی شناخته باشد؟ گفتند: نه- آیا از شما کسی هست که پیش از من به دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند: نه (مراجعه کنید ۱: ۱۵۹: ۱۶۳)، و این جمله حدیث را ابن ابی الحدید از روایات مستفیضه شمرده است)

۲۲- سبقتکم الی الاسلام طرا
غلاما ما بلغت اوان حلمی

(مراجعه کنید جلد ۲ ص ۲۵ همین کتاب از ابیات آنحضرت خطاب به معاویه)

۲۳- انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی
به ربیت و سبطاه هما ولدی

صدقته و جمیع الناس فی بهم
من الضلاله و الاشرک و النکد

(ابن طلحه شافعی در مطالب السول ص ۱۱ این شعر را به علی (ع) نسبت داده)

گوید: جابر گفت: شنیدم علی این اشعار را انشاد کرد و پیغمبر (ص) آنرا شنید آنگاه تبسم فرموده گفت: راست گفتی یا علی!

سخن امام حسن سبط پیامبر درباره اولین مسلمان

۱- این جمله از سخنرانی امام حسن (ع) است که در مجلس معاویه ایراد

[صفحه ۳۲]

فرمود: حضار مجلس شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید کسی را که دشنام گفتید، از نخستین روز، به هر دو قبله نماز گزارده و تو ای معاویه آنروز به هر دو قبله کافر بودی، و عمل او را گمراهی می پنداشتی و لات و عزی را گمراهانه می پرستیدی؟ شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که او در هر دو بیعت، بیعت فتح و بیعت رضوان شرکت کرد و تو ای معاویه در یکی از آنها کافر و در دیگری عهد شکن بودی؟ شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید او در دعوت به ایمان بخدا نخستین پاسخ دهنده و تو و پدرت ای معاویه از مولفه قلبم بودی.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲: ۱۰۱)

۲- در سخنرانی امام که در جلد اول صفحه ۱۹۸ این کتاب گذشت فرماید: وقتی محمد (ص) به پیامبری مبعوث گردید و خدایش او را برسالت برگزید و کتابش را بر وی فرو فرستاد و آنگاه او را مامور دعوت به حق کرد، پدرم اول کسی بود که به او ایمان آورد و خدا و رسولش (ص) را تصدیق کرد و خداوند در کتاب خود که بر پیامبر مرسلش فرود آورد فرماید: "افمن کان علی بینه من

ربه و يتلوه شاهد منه و دنبال آن فرمود: جدم (رسول خدا ص) متکی بر بينه و دليل خدائی بود و پدرم علی که دنباله رو او بود شاهد و گواش بود.

نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان

۱- انس بن مالک گوید: پیامبر (ص) دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه آن اسلام آورد، و در تعبیر دیگر: پیامبر (ص) روز دوشنبه مبعوث شد و علی سه شنبه آن نماز گزارد.

ترمذی در جامعش ۲: ۲۱۴، طبرانی، حاکم در مستدرکش ۳: ۱۱۲، ابن عبد البر

[صفحه ۳۳]

در استیعاب ۳: ۳۲، ابن اثیر در جامع الاصول بنا بر آنچه در تلخیص او تیسیرالوصول ۳: ۲۷۱ آمده است، حمویی در فرائد السمطين باب ۴۸، این حدیث را نقل کرده اند، و عراقی در التقریب بدان اشاره کرد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸ و تذکره السبط ۶۳ و سراج المنیر شرح جامع الصغیر ۲: ۴۲۴ و شرح المواهب ۱: ۲۴۱ یافت می شود.

۲- بریده اسلمی گوید: روز دوشنبه به پیامبر (ص) وحی رسید و روز سه شنبه علی (ع) نماز گزارد.

حاکم در مستدرک ۲: ۱۱۲ آنرا نقل کرده و اعتراف به صحتش نموده و ذهبی نیز آنرا پذیرفته است.

۳- زید بن ارقم گوید: اول کسی که بخدا بعد از پیامبر (ص) ایمان آورد علی بن ابیطالب است، تاریخ طبری با دو سند صحیح که هر دو سند رجالش مورد وثوقند، مسند احمد ۴: ۳۶۸، مستدرک حاکم ۴: ۳۳۶ صحت آنرا اعتراف کرده اند و ذهبی آنرا پذیرفته است (کامل ابن اثیر ۲: ۲۲).

۴- زید بن ارقم گوید: اول کسی که با رسول خدا نماز گزارد علی (ع) بود، احمد و طبرانی بر طبق آنچه در مجمع هیثمی ۹: ۱۰۳ آمده، این جمله را از او نقل کرده اند و هیثمی گوید: رجال احمد، همان رجال صحیحین است، و نیز ابو عمرو در استیعاب ۲: ۴۵۹ آنرا نقل کرده است.

۵- زید بن ارقم گفته است: اول کسی که بعد از پیامبر خدا (ص)، بخدا ایمان آورد، علی بن ابیطالب بود (الاستیعاب ۲: ۴۵۹).

۶- عبد اله بن عباس گوید: اول کسی که نماز گزارد علی (ع) بود. (جامع ترمذی ۲: ۲۱۵، تاریخ طبری ۲: ۲۴۱ با سندهای صحیح، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۶).

۷- عبد اله بن عباس گوید: علی (ع) را چهار خصلت بود که دیگران از آن محرومند: او اول مردی از عرب و عجم است که با پیامبر خدا (ص) بنماز ایستاد.

[صفحه ۳۴]

(مستدرک حاکم ۳: ۱۱۱، استیعاب ۲: ۴۵۷).

۸- عبد اله بن عباس گوید: مجاهد گفته است: اول کسی که با پیامبر (ص) رکوع کرد علی بن ابیطالب بود و درباره او این آیه نازل گردید:

«اقیموا الصلوه و ارکعوا مع الراكعين (تذکره سبط ص ۸).

۹- عبد اله بن عباس در سخنانش گفت: فرزند جگرخوار، از میان مردم شام، گروهی از اراذل و اوباش را برای مخالفت با علی بن ابیطالب، پسرعم و داماد پیامبر خدا و اولین مردی که با او نماز خواند، با خود همدست کرد. (کتاب صفین ابن مزاحم ۳۶۰ شرح ابن ابی الحدید ۱: ۵۰۴، حمیره الخطیب ۱: ۱۷۵).

۱۰- عبد اله بن عباس گوید: برای علی طلب غفران را خدای بزرگ در قرآن بر هر مسلمانی واجب کرده است آنجا که گوید: اللهم اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان از اینرو بر هر مسلمانی که بعد از علی به اسلام گرویده، واجب است برای علی استغفار کند (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۶).

۱۱- و نیز عبد اله بن عباس گوید: اول کسی که اسلام آورده، علی بن ابیطالب است (الاستیعاب ۲: ۴۵۸، مجمع الزوائد ۹: ۱۰۲).

۱۲- باز از عبد اله بن عباس است: علی اول کسی بود که از میان مردم بعد از خدیجه رضی اله عنه، ایمان آورد (استیعاب ۲: ۴۵۷). و گوید: ابو عمرو- رضی اله عنه- گفته: این نسبت را احدی در صحت و وثاقت نقلش تردید ندارد و زرقانی در شرح المواهب به صحت آن اعتراف کرده است ۱: ۲۴۲.

۱۳- ابن عباس در جانب زمزم در مکه سخن میگفت و ما نزد او بودیم هنگامیکه سخنش پایان رسید مردی برخاست گفت: ای ابن عباس من مردی از اهل حمص شام میباشم، از مردمی هستم که از علی بن ابیطالب رضوان اله علیه بیزاری

[صفحه ۳۵]

جسته، او را لعن میکنند، ابن عباس گفت: خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کند و عذاب خوار کننده ای برای آنها فراهم سازد. آیا باخاطر فاصله ای که از نظر انتساب با پیغمبر دارد؟ یا بخاطر اینکه او اولین مرد مسلمانی بود که در جهان بخدا و پیامبرش گروید؟ و یا او اول کس بود که نماز گزارد و رکوع کرد و به کارهای نیک پرداخت؟ مرد شامی گفت بخدا سوگند اینان قرابت و سابقه ی او را انکار نمیکنند چیزی که هست می پندارند او مردم را بکشتن داد... تا آخر حدیث (المحاسن و المساوی بیهقی ۱: ۳۰).

۱۴- عفیف گوید: در زمان جاهلیت بمکه آمدم میخواستم برای خانواده ام از لباسها و عطریات مکه خریداری کنم، نزد عباس بن عبد المطلب که مرد بازرگانی بود نشسته بودم و به کعبه مینگریستم، در آنوقت خورشید در وسط آسمان در نهایت اوج خود بود ناگاه جوانی پدیدار شد، دیده بر آسمان گشود و در برابر کعبه ایستاد آنگاه دیری نپائید پسری آمد پهلوی او قرار گرفت و سپس مدتی نگذشت، که زنی آمد پشت سر آنها ایستاد. جوان رکوع کرد، پسر جوان و آن زن با او به رکوع رفتند، جوان سر برداشت و آندو سر برداشتند، جوان سجده کرد، پسر و زن هم بسجده افتادند. گفتم: ای عباس امر عظیمی روی داده عباس گفت: آری امر عظیمی روی داده است. آیا میدانی این جوان کیست؟ گفتم: نه، گفت: این جوان محمد بن عبد اله پسر برادر من است. و آیا میدانی این پسر کیست؟ این پسر علی، برادرزاده من است، و آیا میدانی این زن کیست؟ این زن خدیجه دخت خویلد همسر آن جوان است، این برادر زاده من، بمن خبر داده است پروردگارش، پروردگار آسمان و زمین، او را به دینی که اظهار میکند، امر کرده است. بخدا سوگند در تمام روی زمین کسی جز این سه تن بر این دین نگریده اند

(خصائص نسائی ۳، تاریخ طبری ۲: ۲۱، ریاض النضره ۲: ۱۵۸، استیعاب ۲: ۴۵۹، عیون الاثر ۱: ۹۳، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲، سره الحلیه ۱: ۲۸۸)

۱۵- سلمان فارسی گوید: اول کسی که از این امت بر پیامبرش در حوض

[صفحه ۳۶]

کوثر وارد شود اولین اسلام آورنده، علی بن ابیطالب رضی اله عنه خواهد بود (استیعاب ۲: ۴۵۷، مجمع الزوائد ۹: ۱۰۲). و اشاره کرده که رجالش همه مورد وثوق اند و این راویان را در ردیف کسانی که اولین اسلام آورنده را علی بن ابیطالب معرفی میکنند، این عده بر شمرده اند. (اسکافی در رساله اش بر عثمانیه، ابو عمر در استیعاب، عراقی در شرح التقریب ۱: ۸۵، قسطلانی در مواهب ۱: ۴۵).

۱۶- ابو رافع گوید: پیامبر (ص) روز دوشنبه ای که مبعوث شد، اول روز خودش نماز گزارد و آخر همان روز خدیجه و روز شنبه فردای آنروز علی (ع). این روایت را طبرانی طبق اظهار شرح المواهب ۱: ۲۴۰ و عیون الاثر ۱: ۹۲ نقل کرده است و با روایت قبلی هر دو را در ریاض النضره ۲: ۱۵۸ و شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸ میتوان یافت.

۱۷- ابو رافع گوید: علی (ع) تا مدت هفت سال و چند ماه مخفیانه پیش از آنکه دیگری نماز گزارد بنماز می پرداخت. (طبرانی، هیشمی در مجمع ۹: ۱۰۳ و حمویی در فرائد باب ۴۷ روایت فوق را نقل کرده اند).

۱۸- از کسانی که روایت کرده اند علی بن ابیطالب (ع) اولین مسلمان بود یکی ابوذر غفاری را نقل کرده اند (استیعاب ۲: ۴۵۲، التقریب و شرح آن ۱: ۸۵ مواهب اللدنیه ۱: ۴۵).

۱۹- خباب بن الارت گوید: دیدم علی (ع) را که پیش از دیگر مردم با پیغمبر (ص) نماز می‌گزارد، او در آنروز بطور کامل بالغ شده بود. رساله اسکافی، و در استیعاب خباب را در ردیف کسانی که اولین مسلمان راعلی روایت کرده اند بر شمرده ۲: ۴۵۲، و المواهب اللدنیه ۱: ۴۵.

۲۰- مقداد بن عمرو کندی، یکی از کسانی است که روایت اولین مسلمان بودن علی (ع) را نقل کرده. (استیعاب ۲: ۴۵۶، تقریب و شرح آن ۱: ۸۵، مواهب اللدنیه ۱: ۴۵).

[صفحه ۳۷]

۲۱- جابر بن عبد اله انصاری گوید: پیامبر (ص) روز دوشنبه مبعوث گردید و علی (ع) روز سه شنبه نماز گزارد. طبری ۲: ۲۱۱، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲، شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸ و ابو عمرو، عراقی، قسطلانی جابر را از کسانی که اولین اسلام آورنده علی بن ابیطالب را معرفی کرده است، نام برده اند.

۲۲- ابو سعید خدری روایت کرده که علی بن ابیطالب اولین اسلام آورنده است (استیعاب ۲: ۴۵۶، شرح تقریب ۱: ۸۵، مواهب اللدنیه ۱: ۴۵).

۲۳- حذیفه بن الیمان گوید: روزی که ما سنگ را پرستش میکردیم و مشروب می نوشیدیم، علی (ع) چهارده ساله فرزندی بود که ایستاده شب و روز با پیامبر (ص) نماز می‌گزارد. در آنروز قریش پیامبر (ص) را نابخرد میخواندند و هیچکس جز علی (ع) از او دفاع نمیکرد. (شرح نهج ابن ابی الحدید ۳: ۳۶۰).

۲۴- عمر بن الخطاب یکی دیگر از این راویان است. عبد اله بن عباس گوید: شنیدم وقتی گروهی نزد عمر بودند، سخن از سابقین در اسلام بمیان آمد، عمر گفت: اما درباره علی شنیدم رسول خدا (ص) سه خصلت درباره او می گفت، که بسیار آرزو میکردم یکی از آن خصلتها برای من بود. رسیدن به این آرزو از هر چه خورشید بر آن بتابد برای من محبوبتر است. من و ابو عبیده و ابوبکر و گروهی از اصحاب پیغمبر (ص) در نزد آنحضرت بودیم که دست به پشت علی رضی اله عنه میزد، و بدو میگفت: یا

علی تو اول مومنی هستی که ایمان آورده و اول مسلمانی که به اسلام گرویده و نسبت تو به من، مانند هارون به موسی است. (رساله اسکافی، مناقب خوارزمی، و شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۸).

۲۵- عبد اله بن مسعود گوید: اول حدیثی که در امر پیامبر خدا (ص) دانستیم این بود که با بنی اعمام به مکه آمدیم... آنگاه حدیث عقیف را که در صفحه قبل متذکر شدیم نقل کرده است. (مراجعه کنید به رساله اسکافی).

۲۶- از ابو ایوب انصاری، طبرانی روایت کرده که گفت: اول الناس اسلاما

[صفحه ۳۸]

علی بن ابیطالب (ع) (شرح تقریب ۱: ۸۵، شرح زرقانی ۱: ۲۴۲).

۲۷- ابو مرزم یعلی بن مره کسی است که زرقانی در شرح المواهب ۱: ۲۴۲، او را یکی از آنان که علی را نخستین مسلمان میدانند نامبرده است.

۲۸- هاشم بن عتبہ مر قال به علی گفت: شما ای امیر مومنان از همه مردم نسبت به رسول خدا (ص) نزدیکتر و سابقه ات از همه برتر و مقدم تر است. (کتاب نصر ۱۲۵ جمهره الخطب ۱: ۱۵۱).

۲۹- در گفتاری از هاشم بن عتبہ، در روز صفین آمده است که گفت: همانا امیر ما اول کسی است که با رسول خدا نماز خواند و داناترین فرد در دین خدا و مقدم از دیگران نسبت به رسول خدا است. (کتاب نصر ۳: ۴۰۳، تاریخ طبری ۶: ۲۴، کامل ابن اثیر ۳: ۱۳۵) و این هاشم بن عتبہ در روز صفین گفته است:

پسر عم احمد بزرگوار که پیامبر از راه هدایت در او تجلی کرده است، او اولین تصدیق کننده اش، و اولین نماز گزاری است که تا حد درگیری سخت با کفار جنگیده است.

۳۰- مالک بن حارث اشتر، در یکی از سخنرانی هایش گوید: با ما است پسر عم رسول خدا (ص) و شمشیری از شمشیرهای او، علی بن ابیطالب. او که با پیامبر (ص) نماز گزارد و هیچ مردی در نماز گزاران با پیامبر بر او پیشی نگرفت. در همه دوران زندگی، از کودکی تا کهولت هیچگونه اثری از حالات کودکی و کوتاهی ها و لغزش های جوانی در او دیده نشده، او همیشه در دین خدا دانا و بحدود الهی عالم بوده است. (کتاب نصر ۲۶۸، شرح ابن ابی الحدید ۱: ۴۸۴، جمهره الخطب ۱: ۱۸۳).

۳۱- عدی بن حاتم در سخنرانی اش خطاب به معاویه گوید: ما تو را میخوانیم به مردی که برترین این امت از نظر سابقه و بهترین آنان از لحاظ تاثیر در اسلام

[صفحه ۳۹]

است بیوندی. (کتاب نصر ۲۲۱، تاریخ طبری ۶: ۲، شرح ابن ابی الحدید ۱: ۳۴۴) و در تعبیر ابن اثیر در کامل: پسر عم تو، سرور مسلمانان و از لحاظ سابقه از همه برتر است.

۳۲- عدی بن حاتم در سخن دیگرش گوید: اگر او را بر شما فضیلت است، شما را یارای همانندی با او نیست بنابراین یا تسلیم او گردید و یا در مقابلش پیکار کنید، بخدا سوگند اگر از لحاظ علم به کتاب و سنت بنگرید، او داناترین افراد به کتاب و سنت است، و اگر از لحاظ اسلام بررسی کنید، او برادر پیامبر خدا (ص) و سر سلسله اسلام است. (الامامه و السیاسه ۱: ۱۰۳).

۳۳- محمد بن الحنفیه، سالم بن ابی الجعد گوید به محمد گفتم: آیا ابوبکر اسلامش از همه مقدم بود؟ گفت: نه. (استیعاب ۲: ۴۵۸).

و وقتی ثابت شد ابوبکر اولین مسلمان نبوده بی تردید اول مسلمان علی (ع) بوده است.

۳۴- طارق بن شهاب احمسی در سخنانش آمده: آنگاه گفتم علی را، که اول مومنان در ایمان بخدا و پسر عم پیامبرش و وصی اوست، فرا خوانید، این برتر است... تا آخر (شرح ابن ابی الحدید ۱: ۷۶).

۳۵- عبد اله بن هاشم مرقال در سخنرانی اش گوید: ایها الناس همانا هاشم در راه اطاعت پسر عم رسول خدا و اولین مومن به او، و داناترین مردم در دین خدا، به جهاد پرداخت. (کتاب نصر ۴۰۵).

۳۶- عبد اله بن حجل گفت: ای امیر مومنان شما در میان ما اولین ایمان آورنده و آخرین کسی هستی که تادم آخر با پیامبر (ص) همدم بوده ای (الامامه و السیاسه ۱: ۱۰۳ کتاب نصر)

۳۷- ابو عمره بشیر بن محصن در اجتماعی از اصحاب علی و معاویه گفت: سرور ما (علی (ع)) از همه خلق از لحاظ فضیلت، و دینداری، و سابقه در اسلام، و نزدیکی با پیامبر به امر خلافت شایسته تر است (کتاب نصر ۲۱۰).

[صفحه ۴۰]

۳۸- عبد اله خباب بن الارت- ابن قتیبه درباره اش گوید: گروهی از خوارج که بر علی (ع) خروج کرده بودند در حال حرکت به مدینه زنش را بر الاغی سوار کرده و آنرا هدایت میکرد، رسیدند در آنوقت او، رود فرات را عبور میکرد به او گفتند: کیستی تو؟ گفت: مردی از مومنانم، گفتند: درباره علی بن ابیطالب (ع) چه میگوئی؟ گفت میگویم او امیر مومنان بود و نخستین کسی است که بخدا و رسولش ایمان آورد، گفتند: نامت چیست؟ گفت: من عبد الله بن خباب بن الارت یکی از صحابه رسول خدا ام (الامامه و السیاسه ۱: ۱۲۲)

۳۹- عبد اله بن بریده گوید: از مردان اولین کسیکه اسلام آورد علی بن ابیطالب است و آنگاه گروه سه نفری: ابوذر، بریده و یکی از پسر عموهای ابوذر میباشند.

این حدیث را محمد بن اسحاق مدنی در جلد اول مغازی نقل کرده است.

۴۰- محمد بن ابی بکر- در قسمتی از نامه ای که به معاویه نوشت، چنین آمده است:

نخستین کسی که اسلام را پذیرفت و بدرگاه خدا رو آورد و تصدیق و موافقت رسول خدا (ص) را نموده و اسلام آورده و تسلیم او گردید، برادر و پسر عمش علی بن ابیطالب بود.... تا آنجا که گوید:

او از میان همه مردم، در اسلام مقدم و در اندیشه راستگوتر بود.... تا آنجا که گوید:

وای بر تو (ای معاویه) تو خود را با علی همطراز و حال آنکه او وارث پیامبر (ص) و وصی او، و پدر فرزندان، و اولین پیروانش بود، و او آخرین کسی است که با پیامبر (ص) ملاقات داشت، پیامبر اسرار خود را با او در میان نهاد و در کار خود تنها او را شریک گردانید. (کتاب صفین ۱۱۵۰ جمهره الخطب ۱: ۱۴۹)

[صفحه ۴۱]

۴۱- عمرو بن حمق بن علی (ع) گفت: من برای پنج خصلت بشما ارادت میورزم و شما را دوست دارم: شما پسر عم رسول خدا (ص)، و اول مومن به او، (و در تعبیر دیگر اولین اسلام آورنده) و پدر فرزندان پیامبر (ص)، در میان ما هستی و از نظر جهاد بزرگترین مردان مهاجر میباشی (کتاب صفین ۱۱۵، جمهره الخطب ۱: ۱۴۹)

اشعار پیرامون اولین مسلمان

۴۲- سعید بن قیس همدانی در صفین با این سخنش رجز میخواند: اینست علی، پسر عم مصطفی، اول احابت کننده دعوت او، این امامی است که راهش از ضلالت جدا است.

۴۳- عبد الله بن ابی سفیان در پاسخ ولید این دو بیت را خواند: صاحب اختیار امت بعد از محمد علی است که در همه احوال ملازم او بود.

او حقا وصی رسول خدا، داماد او و اول کسی است که نماز خواند و روی موافق نشان دهد (مراجعه کنید رساله اسکافی) و نیز حافظ کنجی در کفایه ۴۸ از فضل بن عباس آنرا نقل کرده است.

۴۴- خزیمه بن ثابت انصاری یکی دیگر از این شعرا است، عراقی او را در شرح التقریب ۱: ۸۵ و زرقانی در شرح المواهب ۱: ۲۴۲ از کسانی که علی (ع) را اول الناس اسلاما میدانند، برشمرده و گفته اند شعر زیر را " مرزبان " از او درباره علی انشاد کرده است: آیا او اول کس نبود که به قبله شما نماز گزارده و آیا او داناترین مردم به کتاب و سنت نیست؟ اسکافی در رساله اش اشعار از خزیمه بن ثابت بنابر آنچه در شرح ابن-

[صفحه ۴۲]

ابی الحدید ۳: ۲۵۹ آمده است، نقل کرده که در زیر آورده میشود:

" او در میان خاندانش تنها وصی پیامبر و از روز نخست یکه سوار این میدان بوده است "

" بخدای ذو المنن سوگند جز نخبه زنان (خدیجه)، او اول کسی است که بین همه مردم، نماز گزارده است "

این دو بیت شعر را حاکم در مستدرک ۳: ۱۱۴ با دو بیت قبلی اش باین مضمون ذکر کرده:

" وقتی ما با علی بیعت کردیم دیگر ابو الحسن ما را از فتن و حوادثی که بیم آنها را داریم، کافی است "

" او را برترین مردم، نسبت بمردم و حاذقترین آنان نسبت به کتاب و سنت یافتیم "

۴۵- کعب بن زهیر یکی دیگر از این شاعران است. زرقانی در شرح المواهب ۱: ۲۴۲ از قصیده او در مدح امیر المومنین این ابیات را آورده است.

علی مردی است آزموده و در کارهای شایسته معروف.

او داماد پیغمبر و بهترین همه مردم است و هر کس بدو افتخار کند مفتخر است.

او وقتی همه مردم کافر بودند قبل از دیگران با پیامبر امی نماز گزارد.

۴۶- ربیع بن حارث بن عبد المطلب. گروهی از بزرگان ابیاتی به او نسبت داده و عده ای این ابیات را ذکر کرده و به دیگران نسبت داده اند و ابیات اینست:

[صفحه ۴۳]

من به فکرم نمیرسید این امر (امر خلافت) از بنی هاشم و آنگاه از شخص ابی الحسن، عدول کند.

آیا او اول کسی نبود که به قبله آنان نماز گزارد و آیا او از همه به کتاب و سنت داناتر نیست؟
و آیا او آخرین فردی نبود که از پیغمبرمفارقت کرد؟ و آیا او نبود که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر او را مدد کرد؟
"بی شک او همه آنچه خوبان دارند را یک جا دارد در عین حال هیچکدام از مزایای او را دیگران ندارند"
"ما نمیدانیم این چه گرفتاری است که شما را از او باز داشته همانا بیعت شما روز سقیفه آغازفته و فساد بود"
اسکافی در رساله اش تنها بیت نخست را آورده و آنرا به ابی سلیمان بن حرب بن امیه بن عبد شمس، در وقت بیعت ابی بکر، نسبت داده است. (شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۵۹)

۴۷- فضل بن ابی لهب در قصیده ولید بن عقبه چنین سروده است:

"بهترین مردم بعد از محمد، مراقب و همکار او در امر بمعروف و نهی از منکر"
"فرد برگزیده او در خیبر، و نماینده اش در اعلام آیات برائت از مشرکان برتر از ابوبکر"
"اول کسی که نماز گزارد، داماد پیامبر و اول کسیکه گمراهان را در بدر بجای خود نشانید."
"این شخص نیک سیرت علی است و کیست که بر او فائق آید، ابو الحسن صاحب عهد و قرابت و دامادی پیامبر"
۴۸- مالک بن عباده الغافقی هم پیمان حمزه بن عبد المطلب در اشعارش گوید:

[صفحه ۴۴]

"علی (ع) را دیدم که چون او را فرا خوانند، فرصت لباس پوشیدن و عمامه سر نهادن بخود نمیدهد"
"او اول مسلمان و اول کسی است که در اسلام نماز خوانده، روزه گرفته و لا اله الا الله گفته است."
۴۹- ابو الاسود دولی، در حالیکه طلحه و زبیر را تهدید میکند گوید:

"همانا علی (ع) شیر مردی است که شیران معرکه به او مانند".

"آخر نه او اول عبادت پیشگان مکه بود، در روزی که احدی خدا را نمی پرستید؟"

۵۰- جنذب بن زهیر در روز صفین در رجز خود چنین میگفت:

"این علی است که در حقیقت مشعل هدایت است پروردگارا نگهدارش و تبااهش مساز".

اوست که تنها از تو می ترسد تو هم او را بر افراز و ما او را علیه دشمنانش مدد کردیم".

"او داماد پیامبر مصطفی و اول پیرو اوست و اول کسی که با او بیعت کرد و از او تبعیت نمود"

۵۱- زفر بن یزید بن حدیفه الاسدی گوید:

اطراف علی (ع) را داشته باشید و بیاری اش برخیزید، او وصی است و در اسلام نخستین نخستین".

"اگر از یاری اش در میان حوادث دست بردارید در زمین خود دیگر حق حرکت نخواهد داشت."

۵۲- نجاشی فرزند حارث بن کعب گوید:

[صفحه ۴۵]

"به آن شخص گمراهی که طالب نجات باشد و به کسی که فاسد را بجای کامل گرفته است".

"شما پسر هند و طرفدارانش را مانند علی (ع) تصور کردید آیا حیا نمیکنید؟"

"حیا، از اولین مرد مسلمان بعد از پیامبر (ص)، کسی که در میان همه عالمیان او تنها پیامبر را پاسخ گفت."

"داماد رسول و کیست مانند او، روزی که از شدت ترس جوانان پیر میگرداند"

۵۳- جریر بن عبد الله البجلی گوید:

"درود پروردگار بر احمد فرستاده خدائی که نعمت را بر ما تمام کرد."

"و درود بر پاکیزگان پس از او، خلیفه قائم ما، که از او مدد میگیرد."

"مقصودم علی (ع) وصی پیامبر است که خداوند گمراهان امت را از او دور میسازد."

"علی (ع) که دارای فضیلت و سبقت در دین و کرامات است و از اهل بیت است نه دیگران."

۵۴- عبدالله بن حکیم تمیمی گوید:

"زبیر و طلحه، بعد از آنکه بیعت خود را شکستند، ما را به بیعت خود فرا خواندند."

"گفتم: ما دیگر بیعت خود را کرده ایم، اگر شما عهد شکنید، باید از راه ما بدر روید، آیا شما بیعت علی (ع) را که اسلامش بر

همه شما مقدم است، می شکنید؟"

۵۵- عبد الرحمن بن حنبل (جعل) جمحی، هم پیمان قبیله بنی المجمع گوید:

"بجانم سوگند، اگر با کسی که محافظ دین و معروف به پاکدامنی و توفیق

[صفحه ۴۶]

است، بیعت کنید."

"کسیکه از هر کار زشتی دامنش پاک است، بزرگواری سپید چهره، بسیار راستگو و از دیر باز بخدا مومن."

"یعنی ابا الحسن، پس بدین بیعت خوشنود باشید و با او بیعت کنید که او گفتارش مانند کسانی که پر از عیب اند، نیست."

"علی، وصی مصطفی و وزیر اوست و اول کسی است که در نزد خدا نماز گزارد و پرهیزکاری کرد."

۵۶- ابو عمرو، عامر شعبی کوفی گوید: اول کسی که از مردان که اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب (ع) بود که در آن زمانه نه ساله

بود. (رساله اسکافی چنانکه در شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۶۰ آمده است.)

۵۷- ابو سعید حسن بصری گوید: بعد از خدیجه، علی اول کسی است که اسلام آورد. این روایت را احمد از عبد الرزاق، از معمر،

از قتاده، از حسن بصری نقل کرده است. و اسکافی آنرا در رساله ای که از عبد الرزاق دارد بر طبق شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

۳: ۲۶۰ روایت کرده است:

روزی عده ای از تابعین نزد حسن بصری بودند و نام علی بن ابیطالب (ع) به میان آمده بود و حجاج که در مجلس حاضر بود به

حسن گفت: تو در این باره چه می گوئی؟ حسن گفت: من چه گویم، او اول کسی است که بر قبله نماز گزارد و دعوت رسول

خدا را اجابت کرد و برای علی (ع) نزد پروردگارش مقام بلندی است. و او نسبت به رسول خدا، قرابت و نزدیکی دارد. و برای او

سوابقی است که کسی نمی تواند آنها را انکار کند.

حجاج بشدت خشمگین شد، از تخت امارتش برخاست و به خانه رفت.

مردی به حسن گفت: چرا هیچگاه ندیده ایم تو علی (ع) را مدح و ثنا گوئی؟

گفت: من چگونه به اینکار اقدام کنم در حالیکه از شمشیر حجاج خون می ریزد.

[صفحه ۴۷]

علی اول کسی است که اسلام آورد و این تنها ثنای علی (ع)، شما را کافی است. (رساله اسکافی بر طبق شرح ابن ابی الحدید ۲۵۸:۳)

۵۸- امام محمد بن علی الباقر (ع) فرماید: اول من آمن بالله علی بن ابیطالب و هو ابن احدی عشره سنه. (شرح ابن ابی الحدید ۲۶۰:۳).

۵۹- قتاده بن دعامه الاکمه البصری گوید: علی بعد از خدیجه اول کسی است که اسلام را پذیرفت. و چنانکه یاد شد این روایت را احمد نقل کرده و قسطلانی او را در شمار معتقدان به آن آورده است. (مواهب ۱۰: ۴۵، شرح مواهب ۱: ۲۴۲).

۶۰- محمد بن مسلم معروف بن ابن شهاب، قسطلانی او را در مواهب ۱: ۴۵ در شمار آورده و زرقانی در شرحش ۱: ۲۴۲ او را از طرفداران این عقیده که علی (ع) اول کسی است که اسلام آورده، نام برده است.

۶۱- ابو عبد الله محمد بن المنکدر مدنی گوید: علی اول من اسلم، "علی اول کسی است که اسلام آورد" (تاریخ طبری ۲: ۲۱۲، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲).

۶۲- ابو حازم سلمه بن دینار مدنی گوید: علی اول من اسلم (تاریخ طبری ۲: ۲۱۳، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲).

۶۳- ابو عثمان ربیع بن ابی عبد الرحمن مدنی گوید: علی اول من اسلم (تاریخ طبری ۲: ۲۱۳، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲).

۶۴- ابو النصر محمد بن سائب الکلبی گوید: علی اول من اسلم و او در وقت اسلام آوردن نه ساله بود. (تاریخ طبری ۲: ۲۱۳، کامل ابن اثیر ۲: ۲۲).

۶۵- محمد بن اسحاق گوید: اول مردی که به رسول خدا (ص) ایمان آورد و با او نماز گزارد و او را در آنچه از جانب خدای بزرگ آورده بود، تصدیق کرد، علی بن ابیطالب (ع) بود. که در آن روز فرزندی ده ساله بود. و یکی از نعمتهائی که خدا بر علی بن ابیطالب (ع) ارزانی داشت، اینست که از اسلام، در دامان

[صفحه ۴۸]

پیغمبر (ص) پرورش یافت.

و گوید: پاره ای از اهل علم متذکر شده اند که رسول خدا (ص) در هنگام نماز به سوی شعاب مکه خارج می شد، و علی بن ابیطالب پنهان از دید عمومی پیامبر ابی طالب و عموهای دیگر و سایر اقوامش بیرون شده، نمازهای خود را با او در آنجا می گزارد. و در آخر روز به مکه باز می گشتند و بدین ترتیب مدتی دراز، عمل کردند تا آنگاه پس از دیر زمانی، روزی ابو طالب متوجه کار آنها شد، در حالیکه هر دو بنماز ایستاده بودند به پیامبر (ص) گفت: برادر زاده این چه دینی است؟... تا آخر حدیث.

(تاریخ طبری ۲: ۲۱۳، سیره ابن هشام ۲۶۵ و ۲۶۴: ۱، سیره ابن سید الناس) ۱: ۹۳، کامل ابن اثیر ۴: ۲۲، شرح ابن ابی الحدید ۳: ۲۶۰، سیره حلبیه ۱: ۲۸۷).

۶۶- جنید بن عبد الرحمن گوید: از "حوران" به "دمشق" برای دریافت عطایم آمده بودم، نماز جمعه را خوانده و از "باب الدرج" بیرون می شدم که پیرمردی را که ابو شیبہ القاص می گفتند، دیدم برای مردم داستان می گفت. او مردم را ترغیب بدین می کرد و ما تحت تاثیرش واقع شده بودیم، می ترسانید و ما گریان می شدیم وقتی سخنش پایان رسید، گفت بیائید مجلس را به لعن ابو تراب پایان دهیم. آنگاه همه به لعن ابو تراب پرداختند.

کسی که پهلوی من بود رو به من کرد من او را گفتم: ابو تراب کیست؟ او گفت: علی بن ابیطالب ابن عم رسول خدا (ص) و شوهر دختر و اول کسی از مردم که اسلام آورده و پدر حسن و حسین. گفتم: این قصه گو، کار درستی نکرد آنگاه بزودی رفتم و ریش و موی سرش را که خیلی هم بلند بود بدست گرفتم و سیلی های محکمی بر او زده سرش را سخت به دیوار کوفتم فریادش بلند شد، خدمه مسجد جمع شدند عبايم را بگردنم افکنده مرا کشان کشان آوردند تا بر هشام بن عبد الملک وارد کردند، در آن حال ابو شیبه در پیشاپیش من فریاد زد: یا امیر المومنین داستان گوی تو، و قصه پرداز پدران و

[صفحه ۴۹]

اجدادت را بین امروز بر او چه مصیبت بزرگی گذاشته است؟

هشام گفت: چه کسی با تو چنین کرد؟ گفت: این مرد هشام که در حضورش رجال و اشراف نشسته بودند، روبه طرف من کرد و گفت: ای ابا یحیی تو چه وقت آمدی؟ گفتم: دیروز آمدم، و امروز سر راه بودم که بر امیر المومنین وارد شوم، در نماز جمعه گیر افتادم، نماز را خواندم و از باب الدرج که بیرون می شدم، این پیرمرد ایستاده بود قصه می گفت، من هم نشستم و بگوش دادن پرداختم او خواند و ما شنیدیم، گاهی مردم را به هیجان و نشاط و گاهی به ترس و بیم می انداخت. بعدا دعا کرد و ما آمین گفتیم، و در آخر سخنش گفت: بیائید مجلس را به لعن ابو تراب پایان دهیم، پرسیدم: ابو تراب کیست؟ گفتند: علی بن ابیطالب. اولین مسلمان، پسر عم رسول خدا، پدر حسن و حسین و همسر دخت پیامبر خدا.

بخدا سوگند یا امیر المومنین اگر در آنچه گفت می دانستم پشت گرمی اش به قرابت با شماست و به اتکاء شما چنین لعنی را مرتکب شده من غیر از عملی که با او کردم کار دیگری انجام نمی دادم. آیامن چگونه می توانم برای داماد پیغمبر خدا و همسر دخترش خشم نگیرم؟ هشام گفت: او بد غلطی کرده است. (تاریخ ابن عساکر ۳: ۴۰۷).

این بود پاره ای از نصوص نبوی و سخنان ماثور از امیر المومنین و صحابه و تابعین در اینکه علی (ع) اول مسلمان بوده است، و تعداد این نصوص بالغ بر یکصد نص می شود، علاوه بر اینها در جلد ۲: ۲۷۶ همین کتاب متذکر شدیم که امیر المومنین پیشتاز این امت است، همه اینها را ضمیمه می کنیم با آنچه در جلد ۲: ۳۰۶ نیز بدان اشاره کردیم که آن حضرت صلوات اله علیه صدیق (بسیار راستگوی) این امت است و اوست صدیق اکبر. با این حال آیا شما مجوزی برای مکابره و جدال ابن کثیر در برابر این حقیقت ثابت که می گوید: روایت شده او اول مسلمان است... می توانید پیدا کنید. اگر مطلبی به این وضوح، صحیح نباشد دیگر چه چیز می تواند صحیح باشد.

[صفحه ۵۰]

و اگر این همه احادیث صحت ندارد پس چه ارزشی برای کتابهای مشتمل بر این احادیث است.

"کلا آنها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون"

این مرد را ملاحظه کردید، چگونه سخنان و تصریحات عده کثیری را که بحکم حافظان ثبت و سخت گیر در امر حفظ احادیث، همه آنها صحیح است، بایک جمله شکننده رد می کند، ولی در مقابل هر مطلبی را که میلش اقتضا کند، برای اثبات آن به هر گونه روایتی اعم از روایات مرسل، روایات تفتیح شده، روایات آحاد و روایات افراد مجهول، و روایات کسانی که اصلا وجود خارجی

ندارند، اعتماد و استدلال می‌کند!

ذیل اشعار پیرامون اولین مسلمان

در حدیث مناظره مامون با چهل نفر دانشمند، در مورد اولویت امیر المومنین (ع) از دیگران در امر خلافت، مامون گوید: ای اسحاق روزی که خداوند پیامبرش را مبعوث گردانید چه عملی از همه اعمال برتر و افضل بود؟ اسحاق: شهادت به یکتائی خدا از روی اخلاص.

مامون: آیا بهترین اعمال پیشی جستن در قبول اسلام نبود؟

اسحاق: چرا.

مامون: این مطلب را از قرآن بخوان آنجا که گوید: و السابقون السابقون اولئك المقربون مقصود از اینان کسانی هستند که سبقت در قبول اسلام گرفته اند، آیا تو کسی را که در قبول اسلام از علی پیشی گرفته باشد می‌شناسی؟

اسحاق: یا امیر المومنین علی وقتی اسلام آورد، سنش کم بود و به سن بلوغ نرسیده بود تا اسلامش سند فضیلت باشد، ولی ابوبکر در سن بلوغ اسلام آورد و

[صفحه ۵۱]

می‌توان اسلام او را سند فضیلتش گرفت.

مامون: قبل از بحث در سن کودکی و سن بلوغ، کدام یک از این دوزودتر اسلام آوردند؟

اسحاق: بدون قید تکلیف اگر باشد، علی (ع) اول اسلام آورد.

مامون: وقتی علی اسلام آورد، آیا از روی دعوت پیغمبر (ص) بود یا از جانب خدا به او الهام شد؟

اسحاق در پاسخ این سوال فرو ماند و سکوت اختیار کرد.

مامون: نمی‌توانی بگویی الهام از جانب خدا بود، زیرا اگر چنین گفتی او را بر پیغمبر (ص) مقدم داشته‌ای، زیرا خود پیغمبر (ص) تا وقتی فرشته وحی بر او نازل نشد، اسلام را نمی‌شناخت.

اسحاق: بلی پیغمبر (ص) او را به اسلام دعوت کرد.

مامون: آیا پیشنهاد، رسول خدا (ص) در مورد پذیرفتن دعوت اسلام نسبت به کودکی نابالغ به امر خدا بود یا این دعوت از جانب خود پیغمبر (ص) به او تحمیل گردید؟

اسحاق بار دیگر سکوت کرده سر بزیر انداخت.

مامون: مگر نه اینست که خدا می‌گوید: و ما انا من المتکلفین رسول خدا (ص) از جانب خود به کسی تحمیل تکلیف نمی‌کند، تو نیز از دادن چنین نسبتی خودداری کن.

اسحاق: بلی، یا امیر المومنین دعوتش به امر پروردگار بود.

مامون: آیا این حکم خدا است که پیامبرانش را به دعوت کسی بفرستد که عمل او را سند فضیلت ندارد؟

اسحاق: پناه میبرم بخدا از این نسبت.

مامون: پس بر طبق سخن تو، ای اسحاق که وقتی علی (ع) اسلام آورد،

[صفحه ۵۲]

تکلیف بر او روا نبود و رسول خدا (ص) کودکان را ما فوق طاقتشان بر اسلام دعوت کرده است.

آیا اگر آنان لحظه پس از دعوت پیامبر (ص) مرتد گردند، ارتدادشان بی اشکال است و پیامبر (ص) نمی تواند جلو آنها را بگیرد؟

آیا این امر در نظر شما جائز است که به رسول خدا (ص) نسبت دهید؟

اسحاق: پناه بخدا می برم... تا پایان حدیث (عقد الفرید ۳: ۴۳)

ابو جعفر اسکافی معتزلی متوفی ۲۴۰ ه در رساله اش گوید:

مردم عموماً افتخار علی (ع) را در پیشی جستن در قبول اسلام، و اینکه پیامبر روز دوشنبه ای که اظهار نبوت کرد، روز سه شنبه اش علی (ع) اسلام آورد، را روایت کرده اند.

و نیز این سخن که علی (ع) گوید: هفت سال قبل از دیگران نماز گزارده ام، و این سخن که پیوسته می گفت: من اولین مسلمانم، و بدان افتخار می کرد و دوستان و مدحانش و همچنین شیعیانش چه در زمان او و چه بعد از وفات او، این امتیاز او را متذکر شده اند و در نقل آن، اتفاق دارند، این امر از هر مشهوری مشهورتر است، و ما گوشه هائی از این داستان را در پیش متذکر شدیم. ما در گذشته تا بحال ندیده ایم کسی اسلام آوردن علی (ع) را امری کوچک شمارد و نسبت به آن بی توجهی کند یا بگوید اسلامش کودکانه و کاری متناسب با کار بچه ها بوده است.

این امر جای شگفتی است که شخصیهائی مانند عباس و حمزه منتظر بمانند تا ابوطالب در این امر نظر دهد، و آنها از اظهار نظرش، از اسلام برگردند، ولی علی (ع) فرزند ابوطالب بدون بیم و امید. نه کمی جمعیت او را هراساند و نه از خواری در برابر جمع می ترسید، بدون اینکه پایان کار را بداند، با پدرش مخالفت کرده، اسلام آورد. چگونه جاحظ و طرفداران عثمان منکر این واقعیت اند که رسول خدا (ص) او را به اسلام فرا خوانده و تصدیق رسالتش را از او خواسته است؟

[صفحه ۵۳]

خبر صحیح داریم که رسول خدا (ص) در آغاز دعوت قبل از علنی کردن دعوت اسلام و ترویج آن در مکه دستور داد علی (ع) طعامی ترتیب دهد و بنی عبدالمطلب رافرا خواند، علی (ع) طعامی ساخت و آنان را دعوت کرد.

در آن روز بر اثر سخنی که عمویش ابولهب گفت، هنوز ابلاغ و دعوتی صورت نگرفته بود که همه متفرق شدند. پیامبر برای بار دوم به علی (ع) دستور ترتیب غذائی داد تا بار دیگر کسانش را فرا خواند، آنگاه که غذا پرداخته شد و دعوت صورت گرفت پس از صرف غذا، پیامبر (ص) با آنها سخن گفت و آنان را به دین خود دعوت کرد و از بنی عبدالمطلب علی (ع) در این دعوت با آنان مورد خطاب پیامبر (ص) واقع شد و آنگاه برای هر کس که با او همکاری کند و قول دهد و بیاری اش برخیزد، تضمین کرد که او را برادرش در دین و وصی خود پس از وفات، و جانشینش پس از خویشتن قرار دهد، همه ساکت ماندند و این تنها علی (ع) بود که پاسخ داده گفت:

من در آنچه آورده ای یار و یاور و کمککار تو خواهم بود. و بر این امر با تو بیعت می کنم. وقتی پیامبر (ص) بی توجهی آنان و یاری او را دید، عصیان آنان و اطاعت و اظهار امتثال او را ملاحظه فرمود.

وقتی دید آنان سرباز زدند و تنها او پاسخ داد، فرمود: هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی " این برادر و وصی و جانشین من پس

از من خواهد بود " آنان پیا خاسته مسخره کنان می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: تو باید از فرزندت که او را بر تو امیر ساخت، اطاعت کنی می پرسیم!!

آیا ترتیب دادن غذا و دعوت از قوم کردن را بیک کودک غیر ممیز و بی تجربه ای نابخرد وا می گذارند؟ و آیا کودکی پنج یا هفت ساله را بدون داشتن امتیازات دیگر امین اسرار نبوت می سازند؟ آیا مگر نه اینست که در میان پیرمردان و افراد سالخورده مرد عاقل و هشیاری را باید فرا خواند؟ آیا از اینکه

[صفحه ۵۴]

رسول خدا دستش را در دست او گذارد، با او پیمان برادری، وصایت و خلافت می بندد نمی فهمیم که او شایستگی این مقام را داشته و به حد تکلیف رسیده و نیروی تحمل دوستی خدا و دشمنی دشمنانش را دارد؟

حاکم نیشابوری صاحب مستدرک صحیحین در کتاب " العرفه " ۲۲ گوید:

در میان تاریخ نویسان خلافتی در اینکه علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - اولین مسلمان بوده است، من نمی شناسم، تنها اختلاف درباره سن بلوغ اوست.

ابن عبد البر، در استیعاب ۴۵۷:۲ گوید: به اتفاق مسلمین خدیجه اول کسی است که به خدا و پیامبرش ایمان آورد و هر چه را پیامبر اظهار کرد، بدان گروید و سپس بعد از او علی (ع).

مقریزی در " الامتاع " صفحه ۱۶ سخنی دارد که خلاصه اش چنین است: اما علی بن ابیطالب، هیچگاه برای خداوند شریک قائل نشد و از آنجا که خدا، برای او خیر مقدر کرده بود، او را در کفالت پسر عمش سید المرسلین محمد (ص) قرار داد و هنگامیکه وحی بر پیغمبر (ص) نازل شد و خدیجه را آگاه ساخت و او ایمان آورد، او و علی بن ابیطالب و زید بن حارثه بودند که با پیامبر (ص) نماز می گذاشتند...

تا آنجا که گوید: علی (ع) دیگر نیاز به دعوت نداشت و او دیگر مشرک نبود تا موحد گردد و بگویند مسلمان شد، بلکه از همان وقتی که خداوند بر پیامبرش وحی فرستاد و او در سن هشت یا نه یا یازده سالگی بود، با پیامبر خدا (ص) در منزلش بسر می برد و در میان خانواده اش مانند یکی از فرزندان او در تمام حالات از او پیروی می کرد...

موضوع اول بودن اسلام امیر المومنین چیزی است که در شعر بسیاری از شعرای گذشته ملاحظه می شودمانند: شعر مسلم بن ولید انصاری که گوید:

[صفحه ۵۵]

" بیاد تیزی و برانی شمشیر رسول الله "

" و شمشیر اول کسی که نماز خوانده و روزه گرفت "

ابو الفلاح حنبلی در شذرات ۳۰۸:۱ گوید: یعنی علی رضی الله عنه، زیرا او بود کسی که زیاد با شمشیر آخته پیامبر (ع) کار می کرد.

آنچه تاکنون اظهار گردید، از روی مماشات و همراهی با اهل سنت در موضوع آغاز اسلام آوردن امیر المومنین (ع) بود، ولی ما معتقدیم علی (ع) به آن معنی که ابن کثیر و قومش پندارند اول کسی نبود که اسلام آورده باشد، زیرا کسی که آغاز به اسلام میکند

لازمه اش سابقه کفر است، ولی در چه وقت امیرالمومنین (ع) کفر ورزید تا پس از آن اسلام آورده باشد؟ او در چه وقت برای خدا شریک قائل بود تا به او ایمان بیاورد؟

امیرالمومنین (ع) نطفه اش بر دین حنیف و درخشان اسلام منعقد شد و دامن مقام رسالت، از او حضانت و پذیرائی کرد و به دست پیامبر، تغذیه نمود و خوی پیامبر عظیم (ع) تربیتش را عهده گرفت، او پیوسته قبل از اینکه دعوت پیامبر (ص) به دین حنیف علنی گردد و بعد از آن، مانند سایه ای دنبال پیغمبر (ص) بود و جز خواست او چیزی نمی خواست و هیچ انگیزه ای جز انگیزه او در وی دیده نشد. چگونه مدعی می تواند او را قبل از دعوت اسلام به کفر نسبت دهد و حال آنکه او خود می گوید: (هر چند صحت گفتارش بر ما مسلم نیست):

"او مادرش را از سجده به بت ها وقتی در شکم مادر بود، باز می داشت "

آیا پیشوای امت تا وقتی در شکم مادر است چنین رفتاری دارد و سپس آلودگی کفر در عالم تکلیف او را آلوده می سازد؟ بلکه آن بزرگوار در عالم جنین، دوران شیرخواری، وقتی از شیر باز گرفته شد، در کودکی، و جوانی و بزرگی و دوران خلافت، در همه احوال، مومن به خدا بود.

[صفحه ۵۶]

و لو لا ابوطالب و ابنه

لما مثل الدین شخصا وقاما

بلکه ما معتقدیم مقصود از اسلام و ایمان آوردن او و اول بودن آنحضرت در ایمان و اسلام و پیشی جستن نزد پیامبر (ص) در قبول اسلام، همان است که در قرآن کریم از ابراهیم خلیل (ع) نقل شده که گفت:

و انا اول المسلمین و هم آنچه خداوند از او نقل کرده که فرمود: اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و در آنجا که خداوند از موسی (ع) نقل فرماید که گفت: و انا اول المومنین و در آنجا که از پیامبر اعظمش (ص) یاد کند: آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و در آنجا که گوید: قل انی امرت ان اکون اول من اسلم و در آنجا که فرماید: و امرت ان اسلم لرب العالمین و شخص محقق می تواند در این زمینه که اشارت رفت نیز از خطبه امیرالمومنین (ع) که شریف رضی در نهج البلاغه ۱: ۳۹۲ آورده در سهای مترقیانه ای برگیرد، و خطبه اینست: انا وضعت فی الصغر بکلکله العرب و کسرت نواجم قرون ربیع و مضر، و قد علمتم موضعی من رسول الله (ص) بالقرابه القریبه، و المنزله الحضیضه، و وضعنی فی حجره و انا ولید یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیئی تم یلقمنیه و ما وجد لی کذبہ فی قول و لا خطله فی فعل و لقد قرن الله به من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یامرنی بالاعتداء به و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فاراه و لا یراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجه و انا ثالثهما، اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه، و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه (ع) فقلت: یا رسول الله (ص) ما هذه الرنه؟ و قال: هذا الشیطان قد ایس من

[صفحه ۵۷]

عبادته، انک تسمع ما اسمع و تری ما اری، الا انک لست نبی و لکنک وزیر، و انک لعلی خیر
 اما سخن در اسلام ابوبکر ما را نمی رسد پیرامون این موضوع با وجود روایت زیر که در دسترس ما است اظهار نظری کنیم. این
 روایت، صحیحه محمد بن سعد بن ابی وقاص است که طبری در تاریخش ۲: ۲۱۵ به اسنادی که رجالش همگان صحیح و موثق اند
 نقل کرده، ابن سعد گوید: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر اولین مسلمان بود؟ پدرم گفت: نه، قبل از بیش از پنجاه نفر اسلام آورده بودند،
 ولی اسلامش از ما بهتر بود.

من چگونه می توانم اظهار نظر کنم در حالیکه ابو جعفر اسکافی معتزلی، با فاصله ای که از جهان تشیع دارد می گوید: اما استدلالی
 که جاحظ بر امامت

[صفحه ۵۸]

ابی بکر به اول بودن اسلامش کرده است، اگر استدلال صحیحی بود، او خود در روز سقیفه بدان دلیل می آورد، ولی او این کار را
 نکرد تنها او دست عمر، و ابی عبیده بن جراح را گرفته به مردم گفت: من یکی از این دو مرد را برای شما پسندیدم باهر کدامشان
 که می خواهید بیعت کنید.

اگر استدلال به اول مسلمان بودن ابابکر، ارزشی از صحت داشت، عمر نمی گفت، بیعت ابی بکر کار دفعی غیرعقلانه ای بود که
 خدای اسلام را از شرش محفوظ داشت.

اگر این استدلال درستی بود، حتی یکنفر پیدا می شد که امامت ابی بکر را، چه در زمان او و چه بعد از او به سبقت او در اسلام
 استدلال کند، و حال آنکه هیچکس به چنین ادعائی شناخته نشده است، گذشته از اینکه اکثریت محدثان اسلام، ابوبکر را بعد از
 عده ای از رجال از قبیل علی بن ابیطالب (ع)، جعفر برادر علی (ع)، زید بن حارثه، ابوذر غفاری، عمرو بن عبسسه سلمی، خالد بن
 سعید بن العاص و خباب بن الارت نقل کرده اند، و ما هر گاه روایات صحیح و اسناد قوی و موثق را بررسی کنیم، خواهیم یافت
 همه این روایات گویای این حقیقت اند که علی (ع) اول مسلمان بوده است.

اما روایت ابن عباس، مبنی بر اینکه ابابکر اول کسی بود که اسلام آورد، معارض است با روایات فراوان دیگری که از ابن عباس نقل
 شده و آن روایات شهرتش بیشتر است. یکی از آنها روایت یحیی بن حماد است. (آنگاه روایات صحیحی از ابن عباس نقل کرده
 چنانکه ما به تفصیل اشاره کردیم) سپس گوید: پس اینست عقیده ابن عباس در سبقت اسلام علی (ع) و این قول، از حدیث شعبی
 ثابت تر و مشهورتر است، با اینکه از شعبی در حدیث ابی بکر هذلی خلاف این قول هم رسیده است. آنگاه حدیث شعبی و
 احادیث دیگری را که ما یاد کردیم از کتب صحاح و اسانید مورد وثوق نقل

[صفحه ۵۹]

کرده که باید اینها را از او فرا گرفت.

"آیا کیست ستمگرتر از آنکه بر خدا تهمت زند و کلام حقی را که به او می رسد، تکذیب نماید".

توجه فرمائید:

شاید برای کسی که در کلمات امیر المومنین (از صفحه ۲۲۱ تا ۲۲۴) دقت کند، اختلافی در سالهای عبادت و نماز گزاردن

آنحضرت (ع) با رسول - خدا (ص) بین سه، پنج، هفت و نه سال، مشاهده کند و از اینرو در این باره گوئیم:

اما تعبیر سه سال شاید مراد مدت زمان سه سال بین اول بعثت تا اظهار دعوت باشد که پیغمبر در آغاز نبوت مدت سه سال در مکه پنهانی بسر می برد و در سال چهارم دعوتش آشکار شد.

اما تعبیر پنج سال شاید مقصود از آن، دو سال فترت نزول وحی از تاریخ روز اول وحی، که " اقر باسم ربك الذی خلق " ... نازل شد تا هنگام نزول " یا ایها المدثر، " و سه سال آغاز بعثت بعد از فترت تا نزول آیه فاصدع بما توامر و اعرض عن المشرکین، و آیه " و انذر عشیرتک الاقربین " سالهای دعوت پنهانی که در آن سالها کسی با پیغمبر (ص) جز خدیجه و علی (ع) نبود و گمانم همین دوره مراد کسی است که گفته: پیامبر خدا (ص) پنج سال، کارش را مخفیانه انجام داد چنانکه در " الامتاع " صفحه ۴۴ آمده است.

[صفحه ۶۰]

و اما تعبیر هفت سال، گذشته از اینکه این روایت طرقتش زیاد و سلسله سندش صحیح است به روایت نبوی مذکور در صفحه ۲۲۰ و حدیث ابی رافع نامبرده در صفحه ۲۲۷ تایید شده است، یعنی مجموع سالهای دعوت پیامبر (ص) از اول بعثت تا هنگام وجوب نمازهای واجب.

زیرا به اتفاق مسلمین نماز در شب معراج واجب شد و معراج چنانکه محمد بن شهاب زهری گفته است، سه سال قبل از هجرت اتفاق افتاد پیامبر (ص) ده سال در مکه بود و امیر المومنین (ع) از تاریخ تشریح نماز تا سال دهم که هفت سال می شود، عبادت خدا را می کرد و با پیامبر (ص) نماز می گذاشت و لذا هر دو با هم مدتی به شعب، و مدتی در غار حرا، به عبادت می پرداختند و کار بر این منوال می گذشت تا خداوند این آیه را فرستاد: " فاصدع بما توامر و اعرض عن المشرکین " و نیز این آیه نازل شد: " و انذر عشیرتک الاقربین " که نزول این دو آیه، سه سال بعد از مبعث بود. امیر المومنین (ع) در اجتماع بنی هاشم که در اجرای دو آیه فوق تشکیل شده بود. تظاهر به قبول دعوت کرد و در آن روز هیچ کس جز او پیامبر (ص) را پاسخ نداد، و از آن روز پیامبر (ص) او را برادر، وصی، خلیفه و وزیر خود خواند و هیچ کس جز تعدادی ناچیز، نسبت به عموم قریش که مخالفان آنها در حکم عدم بودند، پاسخ به دعوت پیامبر (ص) نداد.

گذشته از اینها، کسانی که در آن روزایمان می آوردند از روی معرفت کامل و همه جانبه نسبت به موازین عبادات نبود و مدتها گذشت تا تدریجا معرفت و تهذیب پذیرفتند، بلکه ایمان آنها تنها تسلیم شدن و خاضع گردیدن نسبت به اسلام بوده و تنها شهادتین بر زبان راندن و از پرستش بتها سرباز زدن بود و بس.

[صفحه ۶۱]

ولی امیر المومنین (ع) در تمام این مدت، از روز نخست دنبال پیامبر (ص) گام بر می داشت، می دید او چگونه عبادت می کرد، موازین واجبات را از او فرا می گرفت و آن طور که شایسته بود انجام می داد از این رو حق صحیح درباره او توحید کامل در عبادت است و اینکه آن بزرگوار هفت سال قبل از دیگر مردم، خدا را پرستیده و نماز خوانده است.

و احتمال می رود مقصود از هفت سال، هفت سالی باشد که در حدیث ابن عباس وارد شده، آنجا که گوید: رسول خدا (ص) پانزده سال در مکه اقامت گزید. در هفت سال آن نور و پرتو غیبی را می نگریست و صدای فرشته را می شنید و در هشت سال بعد،

به او وحی می شد و از روز نخست امیر المومنین (ع) با او بود، آنچه را پیامبر (ص) می دید، او هم می دید و آنچه را می شنید، او هم می شنید، جز اینکه مقام پیغمبری را دارا نبود چنانکه در ص ۲۴۰ گذشت.

اگر این سخن شما را شگفت آید، پس شگرفبار سخن ذهبی است در تخلص المستدرک ۱۱۲:۳ که گوید:

نخستین کسانی که به پیامبر (ص) ایمان آوردند خدیجه، ابوبکر، بلال، زید و علی بودند و علی با زید با اختلاف چند ساعت پیش و پس همه به پیامبر (ص) خود ایمان آوردند و خدا را عبادت کردند، پس این هفت سال دیگر کدام است؟

مولف گوید: این بود توضیح هفت سال که بیان داشتیم، ولی ما می پرسیم آیا چند ساعت مورد پندار ذهبی کدام است؟ و چه کسی آن را گفته؟ چه موقع گویند اش آفریده شده؟ و کجا یافت می شود؟ در کدام ماخذی بدان اشاره شده؟ و راوی آن کیست که آن را روایت کرده؟

بلکه ما از روایت و نقل در کتب، صرف نظر کرده، حاضریم حتی یک نفر قصه گو از غیر از محفظه اندیشه های آقای ذهبی، و مخزن پندارهایش آن را

[صفحه ۶۲]

نقل کرده باشد و برای ما این قصه را بگوید که چه وقت ابوبکر نخستین مسلمان بوده است؟

در صحیح طبری گذشت ص ۲۴۰ که ابوبکر بعد از پنجاه نفر ایمان آورد. گویا این مرد، روستانشینی بی خبر از تاریخ اسلام است، شاید هم می داند، ولی از دروغ و نسبت باطل دادن خوشش می آید.

اما موضوع نه سال، ممکن است مقصود از آیه دو سال فترت وحی، به علاوه هفت سال از بعثت تا سال وجوب نمازهای واجب پنجگانه باشد، اینها همه را ما به عنوان تقریبی نه بر مبنای تحقیق و دقت ایراد کردیم، مثل گفتاری که در محاورات عمومی است، از این رو می تواند همه با هم صحیح در آید. و بین آنها جای تعارض و اختلافی نباشد.

۵- ابن کثیر در جلد هفتم صفحه ۳۵۷ حدیث خاتم بخشی امیر المومنین (ع) را در حال رکوع در نماز متذکر شده و نزول آیه " انما ولیم الله و رسوله و الذین آمنوا "... را از طریق ابی سعید اشج که در صفحه ۱۵۷ گذشت، نقل کرده، سپس گوید: و این روایت بهیچوجه صحیح نیست، زیرا اسنادش ضعیف است، و هیچ آیه ای از قرآن درباره خصوص علی (ع) نازل نشده است و آنچه در مورد آیه " انما انت منذر و لكل قوم هاد " و آیه " و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا و آیه " اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر " و آیات و احادیث دیگر نقل شده، که می گویند درباره علی (ع) نازل گردید، هیچگونه صحیح نیست.

پاسخ " چه گرانبار سخنی است که از دهان آنان بیرون آید، نگویند مگر نادرست " چگونه این مرد به جرات می گوید نزول آیه: " انما ولیکم الله "... درباره

[صفحه ۶۳]

علی (ع) درست نیست و استدلال بر ضعف اسنادش می کند، در صورتیکه خود او در تفسیرش ۷۱:۲ همین روایت را از طریق ابن مردویه، از کلبی نقل کرده و گوید: کلبی گفته است اسناد این روایت قابل خدشه نیست؟ و ما قبلا در صفحه ۱۷۵ اشاره کردیم که حدیث ابی سعید اشج نامبرده رجالش صحیح و موثق اند.

از این گذشته، هر گاه روایاتی که در ذیل این آیات و آیات فراوان دیگر، مبنی بر اینکه این آیات درباره امیر المومنین علی (ع) نازل شده، یا تاویل به او گردیده، یا بر حسب عمومی که دارد یکی از نمونه های برجسته اش آن حضرت می باشد. اگر این روایات بر حسب پندار این مرد غافل هیچ کدام صحیح نباشد، وظیفه محقق است که همه این تفاسیر مورد اعتماد و صحاح و مسانید و کتب حدیث معتبر را، پاره پاره کند و قلم بطلان بر همه آنها بکشد، زیرا کتبی که مملو از مطالب نادرست است به چه کار آید؟ و چرا دانشمندان تکیه بر این مطالب کنند؟ و چرا عمر عزیزشان را در جمع و ذخیره کردن آنها برای بکار بردن و پذیرفتن امت نسبت به مضامینش، صرف کنند؟

اگر اینها همه باید فدای هواپرستی ابن کثیر شود پس دانش پژوهان به چه کتابی باید مراجعه کنند و چه پناهگاهی را محققان باید مقصد خود سازند؟

بلی، تنها همین کتابها ماخذ و پناهگاه است. و ابن کثیر خودش به این ها مراجعه می کند و در هر موضوع و هر مسئله ای جز در باب فضائل امیر المومنین (ع) همین کتابها را مقصد قرار می دهد، ولی به این مورد که می رسد دیگر کینه تیزی اش بجوش آمده با زبانی زشت و زننده و خامه ای گستاخ با آن مواجه می شود.

ما شما را در جریان ماخذ نزول این آیات کریمه در جلد دوم این کتاب صفحه ۵۵-۵۲ و جلد سوم صفحات ۱۱۱-۱۰۶ و ۱۶۳-۱۵۶ گذاردیم و حق سخن را در ذیل آیه "انما انت منذر و لكل قوم هاد" ادا خواهیم کرد، به امید دیدار.

[صفحه ۶۴]

۶- در جلد ۷ ص ۳۵۶ از امام احمد از وکیع از اسرائیل از ابی اسحاق از زید بن یثیع از ابی بکر، حدیث برائت را آورده، آنگاه گوید: در این حدیث جای ایراد و انکاری هست، زیرا در آن، امر به باز گردانیدن صدیق شده است، در صورتی که ابوبکر باز نگشت و امیر حج بود... تا آخر.

پاسخ: بخوانید و بر این اجتهاد خنک که در مقابل نص صورت گرفته بخندید. نصی که ثابت و یقین است و اجماع بر صحتش منعقد شده است. و ما به همین زودی حدیث را با طرق بسیارش برای شما بیان خواهیم کرد.

۷- در جلد هفتم صفحه ۳۴۲ از طریق امام احمد از ابن نمیر از اجلح کندی از عبد الله بن بریده حدیثی آورده که قسمتی از آن چنین است: پیامبر (ص) فرمود: درباره علی (ع) سعایت نکنید که او از من، و من از اویم، و او صاحب اختیار شما بعد از من است. آنگاه در تعقیب آن گوید: مقصود از این تعبیر نامعلوم است و اجلح شیعی است و روایتی را که تنها شیعه ای نقل کند پذیرفته نیست و از کسانی که ضعیف تر از اویند، پیروی کرده اند و خداوند آگاهتر است. و آنچه در این باره حفظ شده، روایت احمد از وکیع از اعمش از سعد بن عبیده از عبد الله بن بریده از پدرش می باشد که گوید: رسول خدا (ص) فرمود: من کنت مولاه فعلی ولیه " کسی را که من مولای اویم علی (ع) ولی اوست. "

پاسخ: آیا هیچ عربی که از بنی امیه نباشد می تواند این تعبیر را مشکوک و نامعلوم بداند؟ بااینکه متن آن کلامی است گویا، صریح، و آیا هیچ عربی مشروط به اینکه عوامل تعصب او را به شبهه نیندازد، پیدا می شود که در معنی این جمله اظهار ناآشنائی کند؟ این معنی صحیح و ثابتی که از مصدر وحی با اسناد صحیح صادر شده و موید به احادیث صحیح فراوانی به همین مضمون و معنی است؟

[صفحه ۶۵]

و آیا این نامعلوم بودن را که ابن کثیر مدعی آنست مربوط به استناد این مطلب به گوینده اش، پیامبر (ص) اکرم است؟ با اینکه پیامبر (ص) پیوسته با تجلیل این سخن حکیمانه را بر زبان می راند، و یا این ناآشنائی را نسبت به امیر المومنین صلوات اله علیه، ابراز می کند و او را لایق این مقام می داند، در این صورت ابن کثیر با امثال فراوان این کلمات که شرق و غرب را پر کرده است چه می کند؟ کلماتی که جای هیچگونه خورده گیری در اسناد و در مدلولش نیست.

آیا تاکنون شما از هیچ محدث دینی شنیده اید حدیثی را که پیشوایان حدیث در کتب صحاح و مسانید خود، و در راس آنها در دو صحیح بخاری و مسلم نقل کرده اند، چون در اسنادش یکنفر شیعی وجود دارد آن را رد کنند.

مگر گناه شیعی چیست؟ وقتی مورد وثوق ائمه حدیث باشد؟ مانند اجلح که مورد وثوق ابن معین است.

حدیث نامبرده را احمد در مسند خود ۳۵۵:۵ به اسناد مذکور نقل کرده است و ترمذی آن را به اختصار آورده و نسائی در خصائص: ۲۴، و ابن ابی شیبه بر طبق آنچه در کنز العمال ۱۵۶:۶ است، و محب الدین طبری در ریاض النضره ۱۷۱:۲ و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۱۲۸:۹ و دیگران آن را روایت کرده اند و اسناد احمد نامبرده رجالش صحیح است مگر اجلح که شنیدید موثق است.

و اینکه گوید: و آنچه در این باره حفظ شده است روایت احمد از وکیع... نشانه کوتاهی و محدودیت اطلاعات او در امر حدیث است و نشان دهنده این پندار غلط اوست که هر دو حدیث سندشان منتهی به یکی - یعنی بریده - می شود، و هر دو حدیث افاده ولایت دارد و ندانسته است که حدیث "لا تقع فی علی" یک واقعه شخصیه در مقابل قصه عمران بن حصین نامبرده در ۲۱۵ است و حدیث "من کنت مولاه" عین عبارت حدیث غدیر است که جنبه عمومیت دارد. و این قضیه

[صفحه ۶۶]

ر هر شخص هوشیار و آگاهی روشن است که غیر از قضیه غدیر خم است.

۸- ابن کثیر در ۱۹۶:۲ کتابش این عقیده را همراه با تکذیب، به شیعیان نسبت می دهد که: پاره ای از شیعیان معتقدند شتر خراسانی، کوهان های متعدّدش از روزی پیدا شد، که زنان خاندان وحی در واقعه کربلا به اسارت افتادند، از آن روز شتر خراسانی کوهان های متعدّد پیدا کرد تا قسمتهای جلو و عقب آنها را به پوشاند.

پاسخ- من گمان نمی کنم در شیعیان، سفیه و مجنون پیدا شود که پندارد کوهانهای موجود در شتر اعم از خراسانی و عربی اش از روزی که واقعه کربلا پیش آمد، پدیدار گشته باشد. هیچ شیعه ای این سخن را نمی گوید، ولی از طریق دروغ به آنها نسبت می دهند تا در آنها نقطه ضعف خرافاتی بوجود آرند، و گرنه هیچ شیعه ای این عقیده را ندارد که خاندان عصمت و طهارت هر چند در حال اسارت، زیورها و لباسهای فاخر و پوشش های مجلل آنها را ربودند، اما کسی نگفته برهنه و عریان بودند و یا کمترین خواری و فرومایگی احساس کردند، اینان مشمول عنایت ویژه خداوند بودند و خدا این وضع را برای آنها نخواست. بلی اینان در راه جهادی که بر عهده داشتند آزارها و مصیبت ها و گرفتاریهای شدیدی را تحمل کردند چنانکه مردانشان در راه خدا متحمل شدائد شدند. و هر مصیبتی که مجاهدان در راه خدا تحمل کنند، چون در مقابل چشم خدا و در راه اوست افتخاری برای آنها بحساب می آید نه ننگ و عاری.

اینان با مردانشان در نهضت مقدسی که پرده از روی رسوائیها، نیرنگها و نیتهای سوء بنی امیه بر می داشت شرکت جستند. و سوء نیت آنان را که نسبت به دین و جامعه اسلامی داشتند و برای بازگشت مسلمانان به جاهلیت نخستین توطئه کرده بودند، بر ملا

کردند:

در قبال این توطئه ننگین، حسین (ع) مجسمه دین و هدایت " که نگهبانی و پاسداری دین جدش به او سپرده شده بود تا از دشمنان متعددی آن را حفظ کند

[صفحه ۶۷]

و تا در چنین احوالی برای نجات امت اقدام کند، بپا خاست. خودش، خاندانش یاران و عزیزان، و حتی زنانش در این موقعیت حساس و خطرناک همه با هم بپا خاستند تا جامعه دینی را از نیات شوم بنی امیه آگاه کنند و تیشه های سختی را که به ریشه شریعت می زدند به آنها بنمایانند و نشان دهند این کسی که بر جایگاه خلافت اسلام واژگون، تکیه زده نه پیوندی با پیامبر خدا (ص) دارد و نه بهره ای از خلافت پیامبر او.

حسین (ع) پیوسته این صفحه ننگین را بر بنی امیه فرا خواند تا سرانجام در قربانگاه کربلا جان خود را بر سر آن داد، و رهگذر زنان و فرزندانش به " شام " کشیده شد.

در این اوضاع بود که نفوس مردم، از بنی امیه و پیروانشان نفرت پیدا کرد و آنان را منفور خود ساختند تا جائیکه در زمان مروان حمار، زمین از لوٹ وجود آنان پاک گردید.

اینست آنچه اینان بدست خود قراهم آوردند و خدای را بر بندگان ستمی نیست. و اینست مفاد آنچه می گویند: دین اسلام چنانکه حدوثش محمدی بوده است، بقائش حسینی است. اینست حقیقت استواری که با براهین قاطع تقویت شده است، ولی ابن کثیر و هم قدرانش از طرفداران روح اموی، از بد گوئی های خود نسبت به شیعه حسین (ع) با نسبتهای دروغ به آنها دادن، دست نمی کشند، و از سخنان زننده شان خودداری نمی کنند.

این بود نمونه های ناچیزی از جنایات فراوان ابن کثیر بر علم و امانتهای اسلامی، و این بود گوشه هائی از تزویر و پرده پوشیهای او نسبت به حقایق آن. و ما را فرصت آن نیست که همه معایب و زشتیهای کتابش را در اینجا ایراد کنیم. و هر گاه بخواهیم، همه یا بسیاری از آنچه در آن کتاب از دروغها، و سخنان بی اساس و نسبتهای ناروایی که به مردم منزه داده و دشنامهای زننده ای که به رجال شیعه هنگام متعرض شدن تاریخشان، بدون مجوز اظهار داشته، و

[صفحه ۶۸]

حملات ناجوانمردانه او را که وجدان و عقل سلیم آنها را ننگ و فضیحت می داند، در اینجا بر شماریم، کتاب بزرگی را تشکیل می داد، ولی ما بزرگوارانه برای حفظ شخصیت خود از آنها صرف نظر می کنیم.

و آن کس که با آشکار شدن راه هدایت، با پیامبر (ص)، خلاف و دشمنی ابراز دارد و راهی جز راه مومنان را پیروی کند، او را در کارش، آزاد می گذاریم و به عذاب جهنم مبتلایش میسازیم، و او به بد راهی افتاده است.

امینی گوید: این بود نمونه ای از یاهو سرائیهای کتب قوم، بدون اینکه بخواهیم به طور کامل آنها را بررسی کنیم، زیرا در اینصورت لازم بود مجلدات قطوری از کتابمان را بدان اختصاص دهیم. تنها مقصود ما از نشان دادن این نمونه ها، توجه امت اسلامی به موجبات کینه توزی ها و دشمنی های آمیخته با روحیات گروهی دشمنان دغلباز اهل بیت علیهم السلام، و دنباله روهای، متعصب آنان است تا در قبال طایفه بزرگی از امت (شیعه اهل البیت)، به اینگونه کتب و نوشته های آلوده مانند باطل گرایان و گمراهان

شتابزده ای که نام بردیم، اعتماد نکنند.

پیداست وقتی خواننده، انگیزه خیانت آنان را بداند، او را میرسد که پیرامون مطالب موهن و بی‌اساس و نسبت‌های ناروای آنان تحقیق بعمل آورد.

در اینجا نیز شایسته است اشاره ای به سخنان متاخران این جماعت، از نویسندگان روز و پویندگان راه تعصب‌های کورکورانه آنان کنیم، آن عده از نویسندگانی که باعث تفرق کلمه، و پریشانی جامعه اسلامی گشته اند، و در دلها کینه‌ها پدید آورده باعث برافروختن آتش دشمنی‌ها گردیده و در نتیجه آن، فتنه‌ها و آشوبها برخاسته، و حوادث ناگواری پدید آمده و نکبت‌ها بوجود آورده اند و درهای بد زبانی و ناسزاگوئی را به روی امت گشوده، پستی و عقب افتادگی را باعث گردیدند و لباس ننگ و ذلت بر امت پوشانیده، داغ خفت و سبکسری را بر مسلمین

[صفحه ۶۹]

نهادند و کار را بجائی کشیده اند که دوستان و برادران جز پرهیزگاران‌شان با هم بدشمنی برخاستند ". بطور قطع شیطان میخواهد میان شما دشمنی و کینه برقرار کند و خدا میخواهد شما را به خانه امن و سلامت برادری دعوت کند. "

"ای مردم با ایمان همگان در سلامت نفس وارد گردیدو از گامهای شیطان پیروی نکنید، او شما را دشمنی آشکارا است. کسانی که از خدا پروا دارند، هنگامی که گروهی از شیاطین بر آنان دست یابند، متذکرشده، بینائی و بصیرت یابند.

[صفحه ۷۰]

محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه

تالیف شیخ محمد الخضری

این کتاب را نامبرده به عنوان تاریخ، بیرون داده ولی بسادگی یک کتاب تاریخ نیست او در این کتاب مشتی از انگیزه‌های امویش را جا داده و در هرفرازی از سخنش حمله ای به شیعیان کرده و در هر قسمتی از آن عتابی نموده است، و از این رو کتاب او نه کتاب تاریخی است که بتوان بر نقل آن تکیه کرد و نه کتاب عقیدتی است که بتوان مطالبش را مورد نقد قرار داد، بلکه مشتی هیاهو و جنجال است که صفای (برادری) را تیره، و آرامش را بهم میزند شایسته این بود که از اشتباهاتش روی برگردانیم ولی چاره نداریم که خواننده را در جریان برخی از لغزشهای او قرار دهیم:

۱- در جلد ۲ ص ۶۷ کتابش گوید: از مطالبی که بر تاسف، می افزاید یکی اینکه این جنگ (جنگ صفین) به منظور رسیدن بیک هدف دینی یا رفع ظلم و ستمی که بر امت وارد شده باشد نبود، بلکه هدف جنگ پیروزی شخص بر شخص بود. پیروان علی (ع) به این دلیل او را یاری می کردند که او پسر عم پیامبر خدا (ص) و شایسته ترین مردم به زمامداری است، و پیروان معاویه، بیاری وی برخاسته بودند باین عنوان که او صاحب خون عثمان است و او شایسته ترین مردم بخونخواهی کسی است که خونش بستم ریخته شده، و معتقد بودند بیعت با کسیکه

[صفحه ۷۱]

قاتلان عثمان به او پناهنده شده اند، شایسته نیست.

پاسخ- کاش این مرد مبادی اعتقادی خود را برای ما بیان می کرد تا ببینیم آیا با این نبرد (نبرد صفین) تطبیق می کند یا نه، اکنون که از بیان آن خودداری کرده، گوئیم:

آیا چه مبنای دینی می‌تواند قوی تر از این باشد که جنگ و دادخواهی صرفاً برای اجرای فرمان پیامبر خدا (ص) صورت گیرد، فرمانیکه در آن روز امیر المومنین (ع) را به جنگ با قاسطین (بیدادگران منحرف) یعنی همان یاران معاویه، ماموریت داده است و اصحاب خود را از آن روز به همدستی او سفارش کرد و وظیفه آنها را جنگ با آنان قرار داده، که فرمود: سیکون بعدی قوم یقاتلون علیا، علی الله جهادهم فمن لم يستطع جهادهم بیده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه فبقلمه، لیس وراء ذلك شیئی. آیا چه مبنای دینی می‌تواند از این قوی تر باشد که مردی بیاری کسی برخیزد که در عقیده او، آنکس، شایسته ترین فرد برای زمامداری امت اسلامی است چنانکه حضری خود بدان اعتراف دارد.

و آیا چه بنیاد دینی می‌تواند از یاری امیر المومنین (ع) که پیامبر (ص) درباره او و کسانش گوید: " حربکم حربی " و او را فرماید: "ستقاتلک الفئه الباغیه و انت علی الحق فمن لم یصرک یومئذ فلیس منی " از این محکم تر باشد؟ آیا مسلمانی که این سخن پیغمبر (ص) را بشنود می‌تواند به یاری او (ع) بر نخیزد؟ و چه مبنای دینی می‌تواند نیرومندتر از فرمان صریح پیامبر امین چه نبرد با گروه تجاوزکاران باشد؟

[صفحه ۷۲]

روزی که به عمار گفت: "تقتلک الفئه الباغیه" و روزی که فرمود: آوخ بر عمار که او را گروه متجاوز خواهند کشت در آن روز او، آنان را به بهشت دعوت میکند و آنان او را به آتش.

و آیا کدام اساس دینی است که نیرومندتر از تصریح رسول امین (ص) به جنگ در زیر پرچم خلیفه وقت باشد؟ آن هم خلیفه ای که اهل حل و عقد (کسانی که رتق و فتق امور بدست آنان است)، باو بیعت کرده اند، و همه شرائط خلافت او، به عقیده کسانی که خلافت را به انتخاب و اختیار امت می‌گذارند، تمام و کامل صورت گرفته است و نزد آنها که اختیار امت را کافی می‌دانند نص جلی بر خلافتش محقق گردیده. طبیعت امر اقتضا می‌کند کسیکه بر او خروج کند بر امام وقت خروج کرده و جنگ با او به صریح قرآن کریم واجب باشد آنجا که گوید: "و ان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تغیبی الی امر الله"

کاش من می‌دانستم چه ستمی بالاتر از این بر امت می‌توان روا داشت که شخصی مثل معاویه بر بنیاد اسلام چیره شود و بر مردم مسلمان ریاست کند و خلافتی را بدون نص و بدون بیعت کسانی که بیعتشان موثر است، دست زند، و بدون اجماع و مشورت یا وصیتی و بی آنکه او ولی دم عثمان باشد تا بخونخواهی اش برخیزد، خلافت را در دست گیرد.

اگر نگوئیم او خود کسی بود که بسیج لشکر شام را عمداً به تاخیر انداخت

[صفحه ۷۳]

و در یاری او سنگینی کرد تا او بقتل رسد، گذشته از این ها معاویه نه سابقه شرافتی در اسلام داشت و نه دانشی که او را از خطا

حفظ کند و نه نیروی تقوایی که از سقوط در وادی شهوات او را نگهدارد، او تنها در صدد بدست آوردن یک قدرت پادشاهی بود که زمام ملک و قدرت را بدست گیرد، اختیارات کامل پیدا کند و بر امت اسلام تسلط یابد، این قدرت هم سرانجام در نتیجه تهدیدهای بی رحمانه و تطمیع های بی حساب دور از دین داری و اصلاح طلبی، برایش فراهم شد و پایه های قدرت پادشاهی اش را در میان خونهای که ریخت و هتاک های هائی که نسبت به دین روا داشت و گمراهی های هائی که پدید آورد، استوار ساخت. واگر دشمنی او با اسلام چیزی جز مسلط کردن یزید فاسق فاجر با تهدید و تطمیع بر سر امت نبود، ستمگری او برای بیرون راندنش از ربه اسلام و باد مسلمین، کافی بود.

۲- گوید: بدون تردید معاویه خود را یکی از بزرگان قریش می پنداشت، زیرا او فرزند بزرگ قریش ابوسفیان بن حرب، بزرگترین فرزند امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود. چنانکه علی بزرگترین فرزند هاشم بن عبد مناف بود و از اینرو این هر دو در بزرگی نسب با هم برابرند ۶۸:۲ (محاضرات).

پاسخ- من با این مرد نابخرد چه می توانم بگویم، کسی که عنصر نوبت و ممتاز ترین شخصیت مقدس یا کسی را که منتقل شده از نسل های پاک پدران و مادران پاکیزه از پیامبران تا اوصیاء پیامبران و تا شخصیت های که همه از اولیاء، حکماء، بزرگان و اشراف بوده اند تا برسد به شخص خاتم پیامبران و آنگاه مقام و صلیت او، صاحب ولایت کبری را، با یک مرد شکم پرست به یک چشم می نگرد و هر دو را در بزرگی و شرف برابر می داند با این که تفاوت آشکار و بسیار روشنی بین این دو در شجره است: "درخت پاکی که ریشه اش استوار و شاخسارش تا به آسمان کشیده شده، و درخت پلیدی که ریشه اش از بیخ از روی زمین کنده شده و هیچگونه استقراری

[صفحه ۷۴]

ندارد " و چه فاصله دوری است بین این شجره! یکی درخت مبارک زیتون و دیگری درخت ملعونی که در قرآن آمده بنا به تاویل پیامبر اعظم که بی تردید و خلاف تاویل شجره بنی امیه است، چنانکه در تاریخ طبری ۳۵۶:۱۱ ملاحظه می شود. چگونه این مرد، آن دو را برابر می داند؟ در حالیکه پیامبر بزرگوار می گوید: خداوند از بنی آدم، عرب را برگزید و از عرب، مضر را، و از مضر، قریش را، و از قریش، بنی هاشم را، و از بنی هاشم، مرا انتخاب کرد.

چگونه هر دو را برابر می پندارد؟ در صورتیکه پیامبر در تمام طول زندگانی اش از میوه های این درخت ملعون بدش می آمد و از روزی که در خواب دید بنی امیه مانند میمونها و خوکها بر منبرش می جهند، دیگر چهره اش خندان دیده نشد و خداوند بر او آیه فرستاد: "ما خوابی را که بتو نمودیم تنها برای آزمایش مردم بود." چگونه او هر دو را برابر می نگرد؟ با اینکه بنی امیه بندگان خدا را بردگان

[صفحه ۷۵]

خود گرفته و مال خدا را عطیه ای برای خود پنداشته و کتاب خدا را مایه دسیسه و نیرنگ خود ساختند؟ چنانکه پیامبر صادق امین به این مطالب خبر داده است.

چگونه او ابوسفیان را بزرگ قریش می خواند و حال آنکه او، ننگ و عار قریش است و به تصریح پیامبر اعظم، ملعون است، آنجا که گوید: خدایا، تابع و متبوع هر دو را لعنت بفرست. خدایا بر تو باد به " اقیعس " (براه به عازب گوید: یعنی معاویه). این جمله را روزی فرمود که ابوسفیان را با معاویه دید. و روزی که ابوسفیان سواره بود و معاویه با برادرش، یکی از پیش و دیگری از دنبال بودند فرمود:

اللهم العن القائد و السائق و الراكب " خدایا جلودار، و راننده، و سواره را لعنت کن. "

و چگونه او را شیخ قرش در مقابل ابوطالب که شیخ ابطح بود می خواند و حال آنکه علقمه او را در شعرش چنین توصیف می کند:

"ابو سفیان از روز نخست با گروه مسلمانان فرق داشت. "

"زیرا او، در دینش از ترس اینکه بر خلاف تمایلش کشته شود، نفاق می ورزید. "

"دور باد صخر (ابوسفیان) و پیروانش از رحمت حق، و به آتش شدید سوزان باد. "

کاش خضری، این سخن مقریزی را در "النزاع و التخاصم صفحه ۲۸" خوانده بود که گوید: ابوسفیان رهبر احزابی بود که با پیامبر خدا (ص) روز احد

[صفحه ۷۶]

می جنگیدند. و از برگزیده یاران پیامبر (ص)، هفتاد کس را اعم از مهاجر و انصار که یکی از آنها اسد الله حمزه بن عبد المطلب بن هاشم بود، کشت. و در روز خندق نیز با پیامبر (ص) جنگید و به آن حضرت نوشت:

بسمك اللهم "... بنامت ای خدا سوگند به لات، عزی، ساف، نائله، و هبل که ای محمد به سویت آمدم و هدفم نابودی شماست می بینم تو را به خندق پناه آورده ای و از دیدار من نگرانی، بدانکه مرا با تو روزی همانند روز احد در پیش است.

و این نامه را به وسیله ابی سلمه الجشمی فرستاد. و ابی بن کعب (رضی الله عنه) آن را بر پیامبر (ص) خواند و پیامبر (ص) در پاسخ به او نوشت:

نامه ات به من رسید از دیر باز ای احمق و ای نابخرد بنی غالب غرور در برابر خداوند ترا گرفته بود و به زودی خدا میان تو، و آنچه می طلبی، مانع خواهد شد و پایان کار به سود ما خواهد بود. و روزی بر تو خواهد آمد که در آن روز من لات و عزی و ساف و نائله و هبل را بشکنم، ای سفیه بنی غالب!.

او، پیوسته با خدا و رسولش دشمنی می ورزید تا رسول خدا (ص) برای فتح مکه حرکت کرد، عباس بن عبدالمطلب (رض)، او ردیف مرکب خود نشانده نزد رسول خدا (ص) آورد، زیرا عباس رفیق و هم صحبت او در جاهلیت بود وقتی به رسول خدا (ص) وارد شد و خواهش کرد او را امان دهد پیامبر (ص) که او را دید بدو گفت: وای بر تو ای اباسفیان آیا وقت آن نرسیده است که بدانی معبودی جز خدای یکتا نیست؟ ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدای تو باد تا چه اندازه مهربان، خوشرفتار و جوانمردی بخدا سوگند به گمانم می رسد اگر غیر از خدا، دیگری در کارها موثر بود او مرا یاری می کرد،

پیغمبر (ص) فرمود: ای اباسفیان آیا وقت آن نرسیده است تا بدانی من پیامبر خدایم؟

ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدایت باد، چه اندازه مهربان، خوشرفتار و

[صفحه ۷۷]

جوانمردی، اما این مطلب یعنی پیامبری و نبوت تو چیزی است که در دل از آن شبهه ای است. عباس بدو گفت: وای بر تو شهادت حق را گواهی بده تا گردنت را نزنند، آنگاه او شهادت داده و اسلام آورد. این بود داستان اسلام ابوسفیان. و در اینکه آیا رفتارش نیز با اسلام آوردنش تطبیق داشت یا نه اختلاف کرده اند؟ بعضی گویند: او با پیامبر خدا (ص) در جنگ حنین در حالی شرکت کرده که "ازلام" را همراه خود آورده و به آنها تفال می زد و او پناهگاهی برای منافقین بوده و در زمان جاهلیت منکر خدا بود.

و در نقل عبد الله بن زبیر آمده است که او گوید: ابوسفیان را در جنگ "یرموک" دیدم که وقتی رومیان در جبهه پدید آمدند، می گفت: آفرین بر شما ای "بنی الاصر" و هنگامی که مسلمانان با حمله خود آنان را وادار به عقب نشینی می کردند، ابوسفیان این شعر را یاد می کرد.

"بنو الاصر پادشاهانند، از پادشاهانم دیگر کسی یاد نمی کند"

این گفتار را "عبد الله" برای پدرش "زبیر" نقل کرد و چون پیروزی نصیب مسلمانان شد، زبیر گفت: خدا او را بکشد، دست از نفاقش بر نمی دارد، آیا ما بهتر از بنی الاصر نیستیم؟

"مدائنی" از ابی زکریای عجلانی، از ابی حازم، از ابی هریره نقل کرده است که گفت: ابوبکر با ابوسفیان بن حرب بن زیارت حج رفته بودند، ابوبکر در گفتگو با ابوسفیان صدایش را بلند کرد، ابو قحافه (پدر ابوبکر) او را گفت: در مقابل پسر حرب آرامتر سخن بگو ای ابابکر!

[صفحه ۷۸]

ابوبکر گفت: پدر خداوند از برکت اسلام خانه هائی را آباد ساخت که قبلا آباد نبود. و خانه هائی را که در جاهلیت آبادان بوده، ویران کرد و خانه ابی سفیان، از آن خانه هائی بود که ویران شد.

ابوسفیان کسی بود که در روز بیعت ابوبکر، فتنه انگیزی می کرد و می گفت: من طوفانی در پیش می بینم که چیزی جز خون آن را آرام نمی کند. ای خاندان عبد مناف ابوبکر کیست که امور شما را بدست گیرد؟ کجایند آن دو مرد نیرومندی که ناتوان شده؟ و کجایند عزیزان خوار شده: علی و عباس.

چرا باید امر خلافت در پست ترین خاندان قریش باشد؟

آنگاه به علی (ع) گفت: دستت را بگشای تابا تو بیعت کنم، بخدا سوگند اگر بخواهی مدینه را از سربازان سواره و پیاده پر می کنم.

علی (ع) سخنش رارد کرد و ابوسفیان در این وقت به شعر "ملتمس" تمثل جست:

"هیچ چیزی آنچنان راه سقوط و انحطاط نپیمود که دو چیز خوار و خفیف: یکی قبیله ما و دیگری میخ خیمه ما"

"اولی کارش به سقوط کشیده شده، و دومی را هر چه بر سرش می کوبند و زخمش می زنند، کسی بر او گریه نمی کند"

علی (ع) که چنان دید او را از این کار بازداشت و فرمود:

بخدا سوگند از این عمل قصدت چیزی جز فتنه گری و آشوب طلبی نیست، و بخدا قسم تواز دیر باز برای اسلام فتنه جوئی و بدخواهی کرده ای، ما را نیازی به خیرخواهی ات نیست.

ابوسفیان شروع کرد در کوچه های مدینه گردش کردن در حالی که می گفت: ای بنی هاشم نگذارید مردم در شما طمع کنند

مخصوصاً تیم بن مره و

[صفحه ۷۹]

عدی، امر خلافت تنها در مورد شما است و به شما باز می‌گردد و هیچ کس شایسته آن جز ابو الحسن علی (ع) نیست. عمر که از جریان مطلع شد به ابوبکر گفت: این مرد می‌خواهد شری بپا کند و پیغمبر (ص) دل او را در کار اسلام پیوسته نرم می‌داشت. شما هم آنچه از اموال زکات در دست خود دارد به او واگذارید. ابوبکر چنین کرد و ابوسفیان راضی شده با او بیعت کرد. قبل از خضری، معاویه در این مقایسه عیناً همین نظر را داده بود، وی در آنچه به علی امیر المومنین (ع) نوشته، چنین گوید: ما فرزندان عبد مناف نسبت به همدیگر برتری و فضیلتی نداریم.

و امیر المومنین (ع) او را به این سخن پاسخ داد: بجانم سوگند هر چند ما همه فرزندان یک پدریم، ولی هیچ گاه امیه مانند هاشم نخواهد شد، چنانکه هیچ گاه حرب مانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابی طالب نمی‌گردد، و آیا مهاجر مانند آزاد شده است و چکیده مانند چسبیده، و طرفدار حق همچون طرفدار باطل، و مومن همپای دروغگوی دغلباز؟ چه فرزند بدی است کسی که پیروی از پدرانش کند، آن پدرانی که در جهنم سقوط کرده و معذبند، گذشته از اینها خاندان

[صفحه ۸۰]

ما را فضیلت نبوت است.

امینی گوید: " آیا اخبار گذشتگان بدست آنها نرسیده؟ " بگو خبر بزرگی است که شما از آن رو گردانید "

۳- گوید: ما معتقدیم فکر معاویه در انتخاب خلیفه بعد از خود، خوب و نیکو بود و تا وقتیکه در انتخاب خلیفه، قاعده ای وضع نشده و اهل حق و عقد که باید اختلافات را رسیدگی کنند، تعیین نگردیده اند، بهترین کاریکه می‌توان کرد اختیار خلیفه از طریق ولایت عهد، قبل از مرگ خلیفه سابق است، زیرا بدین وسیله از پدید آمدن اختلاف که برای امت اثرش بدتر از ظلم خلیفه و حاکم است، جلوگیری می‌شود. (ص ۱۱۹)

و گوید: از چیزهایی که مردم بر معاویه خورده گرفته اند، اینست که فرزندش را به خلافت برگزید و در اسلام سنت پادشاهی را که منحصر به خاندان معینی باشد، پا بر جا کرد و حال آنکه در گذشته کار خلافت وسیله مشورت انجام می‌گرفت و با نظر عموم قریش انتخاب می‌شد.

و گویند: روشی که معاویه نهاد، غالباً باعث می‌شود افرادی که برتر و شایسته‌تر نیستند، انتخاب گردند و در خاندان خلافت کار تنعم و رفاه، به فرو رفتن در شهوات منتهی شده و به غرور و برتری جوئی نسبت به سایر مردم، کشیده شود، ولی به عقیده ما این انحصار طلبی امری ضروری است و برای حفظ مصالح مسلمین و گرد آوردن پراکنده‌گی‌ها و ایجاد همبستگی بین آنان، چاره‌ای از آن نیست، زیرا هرچه دایره انتخاب خلیفه، گسترش یابد، داوطلبان اشغال مسند خلافت فزونی یابند و چون وسعت مملکت اسلامی و اشکال ارتباط بین نقاط آن را در نظر گیریم و با توجه به این نکته که افراد خاصی هم باید منحصراً، انتخاب خلیفه

[صفحه ۸۱]

بوسیله آنها انتخاب گردد وجود نداشته اند و انتخاب هم، یک امر قطعی است و ما ملاحظه می کنیم با اینکه اولاد عبد مناف بر دیگر افراد قریش برتری دارند و مردم نیز این واقعیت را پذیرفته و بخشی کوچک از قبیله بزرگ قریش اند در کار خلافت به رقابت افتاده و امت را بر سر اختلاف در امر خلافت به هلاکت انداخته اند.

بنابراین هر گاه مردم از خاندانی راضی شدند و اطاعت و تسلیم آن را بر خود، وظیفه خود دانستند و شایستگی زمامداری آن خاندان را پذیرفتند، این بهترین راه برای ایجاد هم آهنگی بین صفوف مسلمین خواهد بود.

بزرگترین کسانی که معاویه را در انتصاب فرزندش به خلافت انتقاد می کنند، شیعیانند که خود، خلافت را منحصر در آل علی (ع) می دانند و در بین فرزندان علی (ع) آن را می کشانند که هر پدری به پسرش واگذار کند. و بنی عباس نیز بر همین رویه سیر خلافت را بین خود ادامه دادند.

پاسخ - کسی معاویه را تنها از لحاظ انتخاب خلیفه اش انتقاد نکرده است، بلکه ایراد بر معاویه از دو نقطه نظر است:

اولی بی لیاقتی شخصی اوست چنانکه امیر المومنین (ع) در یکی از گفتارهای خود فرماید: خدای عز و جل نه برای او سابقه ای در دین، و نه پدران صادقی در اسلام قرار داده است، او آزاد شده، فرزند آزاد شده است و حزبی است از احزاب جاهلیت، که پیوسته او و پدرش دشمن خدا و رسول و مسلمین بودند تا سرانجام، بالاجبار و از روی عدم تمایل اسلام را پذیرفتند. در میان امت اهل حل و عقده که ابوبکر را به خلافت برگزیدند و با وصیت او نسبت به خلافت عمر موافقت کردند، و سپس با اهل شورا در امر خلافت عثمان هم آهنگی نشان دادند، آنگاه از روی رغبت و تمایل با مولای ما امیر المومنین (ع) دست بیعت گشودند بدین ترتیب خلافت امیر المومنین (ع) قطعی شد و اطاعتش بر همه و از جمله بر معاویه واجب و لازم گردید. این اهل حل و عقد یا خودشان شخصا و یا نظائرشان در امر بیعت

[صفحه ۸۲]

شوم معاویه بودند و خود بر او ایراد گرفتند.

دوم از ناحیه بی کفایتی کسی که پس از خود به خلافت تعیین کرد یعنی یزید خائن هتاک متظاهر به فسق و فجور، اگر نگوئیم متظاهر به کفر و بی دینی.

اما اینکه گوید اهل حق و عقد برای انتخاب کردن خلیفه، تعیین نشده اند، اگر بگوئید از اول معین نبوده اند، تهمت بزرگی زده زیرا کسانی که در صدر اول در پایتخت اسلام، مدینه منوره، متصدی تعیین خلیفه شدند، اهل حل و عقد بودند و آنها تا آن روز غالبا موجود بودند و کسانی هم که مرده بودند، کسانی دیگر جای آنها را گرفتند، اگر در آغاز امر، اختیار خلیفه به اینان واگذار شده است. پس همین اشخاص هم باید تا هر زمان، مسئول انتخاب خلیفه باشند و هیچکس نمی تواند بدون رضایت آنها کسی را بخلافت برگزیند و این اشخاص را اوضاع و احوال و مقتضیات روز تعیین می کند، نه اینکه در کتاب و سنت به نام آنان تصریح شده باشد.

و اگر مقصود او عدم تعیین خلیفه پس از معاویه است، اینهم به معاویه حق انتخاب نمی دهد، زیرا زمان تعیین خلیفه هنگام مرگ خلیفه قبلی است نه قبل از آن، بلی ممکن است به فکر برسد، هنگام انتخاب، آیا شخص لایق انتخاب می شود یا نه؟ ولی معاویه از کجا می دانست ساعت مرگش به موضوع انتخاب خلیفه توجه نمی شود؟ و به چه دلیل معاویه بدون نظر مردم اقدام به انتخاب خلیفه کرد؟ و چرا گروهی را با تهدید، و گروهی را با تطمیع، تسلیم مقصد شوم خود نمود؟ و آیا چه وقت انتخاب او، اختلاف را که برای امت از هر چیزی بدتر است، جلوگیری کرد با وجود اینکه در جامعه اسلامی، مردمی بودند که بر او این عمل را ایراد گرفتند و

مردمی او را توبیخ کردند، و عده‌ای دشمنی او را سخت در دل گرفتند و از ترس شرش تظاهر به موافقت کردند، بلی فرومایگانی هم بودند که رضای خلق را به خشم خالق سودا کرده، کیسه‌های زرو سیم، چشم آنها را بست

[صفحه ۸۳]

و اظهار رضایت کردند.

اگر این فکر (تعیین خلیفه) بجا و نیکو بود، چرا (بقبول شما) این عمل از پیامبر (ص) هنگامی که وفاتش فرا رسیده بود، فوت شد، ننگ اختلاف را از جامه امتش نشست؟ و دیگهای شقاق و خلاف را بحال خود گذارد که تا به امروز، همچنان بجو شد. به عقیده شما آیا پیامبر اکرم، اگر امر خلافت را به شخص معینی وصیت کرده بود، کسی را می‌رسید در این مقام طمع کرده و بر خلاف صریح سخن پیغمبر (ص) خود را خلیفه بخواند؟

و آیا سعد بن عباده در آن صورت می‌توانست مردم را به بیعت خود فرا خواند، و سخنگوی انصار بگوید: "منا امیر، و منکم امیر" یکی از ما و یکی از شما حاکم باشد؟

و یا دیگری فریاد بردارد: منم که به رایم تکیه کنند و منم نگهبان مورد اعتماد خلافت. و مهاجران سوی ابابکر گرد آمده و عده‌ای دیگر نزد عباس و بنی هاشم و مربوطین و منسوبین به آنها اجتماع کرده بگویند: خلافت از آن امیر المومنین صلوات الله علیه است. اینها سوالهای جامع و فراوانی است که خضری نمی‌تواند آنها را پاسخ دهد مگر اینکه ادعا کند معاویه بیش از پیامبر خدا (ص) به امت مهربان بوده است.

یزیدی که در دوران شومش، واقعه کربلا-اتفاق افتاد. چه اختلافی را از میان برداشت و آنگاه دنبال واقعه کربلا فاجعه حره پدید آمد و در تعقیب آن، جریان ابن زبیر صورت گرفت و داستان خانه معظم کعبه روی داد. اینها همه نتیجه انتخاب یزید، و نتیجه این فکر فاسد بود، در حالیکه در میان اعتراض کنندگان به حکومت یزید، فرزند پیغمبر (ص) حسین بزرگوار صلوات الله علیه، و بقیه فرزندان عبد مناف و عموم مهاجر و انصار مدینه منوره بودند.

گذشته از این‌ها، اگر معاویه در کار انتخاب خلیفه چاره‌ای نداشت، چرا

[صفحه ۸۴]

یکی از صلحای صحابه را برای این مقام، انتخاب نکرد و چرا مقدم بر همه صحابه، فرزند پیامبر خدا (ص) امام طاهری را که هیچ کس به پایه رای صائب و علم و تقوا و شرافتش نمی‌رسید انتخاب نکرد.

چگونه خضری اظهار نظر می‌کند که این انتخاب خیلی خوب و نیکو و در خور مصلحت امت بود، و نمی‌گوید این انتخاب ظلم و جنایت بر امت و اسلام و رسولش، و کتاب و سنتش بود؟ و حال آنکه رسول خدا (ص) از سالها قبل امت را هشیار داده گفته بود: اول کسی که سنت مرا تحریف می‌کند مردی از بنی امیه است و گفتار دیگرش: این دین پیوسته متعادل و در حد خود محفوظ خواهد ماند تا وقتیکه مردی از بنی امیه بنام یزید در آن رخنه کند.

م- و ابن ابی شیبیه و ابویعلی حکایت کرده اند که: یزید وقتی پدرش در شام حکمرانی می‌کرد، در جنگ مسلمانان شرکت کرد. کنیزی نصیب مردی شد و یزید او را از آن مرد گرفت و مرد به ابی ذر متوسل شد. ابوذر با او نزد یزید آمد و سه بار او را امر به رد کنیز کرد و او بهانه می‌آورد، سرانجام ابوذر گفت: بخدا سوگند اگر تو چنین می‌کنی همانامن از رسول خدا (ص) شنیدم که می

فرمود: اول کسی که سنت مرا تغییر دهد، مردی از بنی امیه است. این بگفت و روی از او بگردانید. یزید او را تعقیب کرده گفت: ترا بخدا سوگند آیا منم آنکس که گفتم؟ ابوذر پاسخ داد نمی دانم، و یزید کنیز را پس داد.

ابن حجر در "تطهیر الجنان" حاشیه صواعق: ۱۴۵ گوید: این حدیث با روایتی که در آن تصریح به یزید شده و قبلا بدان اشاره شد، منافاتی ندارد، زیرا از دو حال خالی نیست: یا کلام ابی ذر "نمی دانم" را حمل بر حقیقت کنیم مقصود این باشد که در علم او چنین ابهامی وجود دارد و این ابهام در روایت

[صفحه ۸۵]

نخستین برداشته شده است، و یا بگوئیم ابذر خوب می شناخته که آن کس از بنی امیه، همان یزید است، ولی از ترس فتنه و آشوب، از تصریح بدان خودداری کرده خصوصا با مطالب و جریانات دیگری که میان او و بنی امیه بوده که هر گاه تصریح می کرد، آنان را و می داشت، ابوذر را متهم به دشمنی و بدرفتاری نسبت بخود کنند.

اما اظهار نظر خضری در محدود ساختن خلافت به یک خانواده، ما از این بابت ایرادی به او نمی گیریم، بلکه سخن ما در ناشایستگی خانواده مورد نظر اوست. بلی هر گاه خلافت در یک خاندان با شخصیتی محدود می شد که به زیور لیاقت و کاردانی از ناحیه دینی و سیاسی آراسته بودند، سخنی نبود، ولی هر گاه لیاقت نباشد، هیچ گاه طرفدار خاندانی معین نخواهیم بود، زیرا تنها محدود کردن مسئله خلافت به یک خانواده برای ریشه کنی فساد و پایان دادن سریع به اختلاف، کافی نیست، زیرا وقتی مردم از خلیفه حیف و میل دیدند بر او می شورند و او را از مقام خلافت عزل می کنند و طبعاً اشخاص پاکدامن تر، جوانمردتر، و با اصالت تر از او، جای او را می گیرند. در این صورت با وجود بی لیاقتی خلیفه، محدود کردن خلافت به یک خاندان، با چه فسادی مبارزه تواند کرد؟

بلی هر گاه به خاندانی خلافت محدود گردد که مردم هم عملاً لیاقت آنان را بنگرند، در این صورت طمع آنان را که خارج از آن خانواده اند، قطع می گردانند و بهانه شورشیان و محرکانشان را، به لحاظ نداشتن علت و موجباتی برای انقلاب و شورش، محکوم و باطل می کنند در این حال قطعاً امت به خلیفه ای که واجد شرائط ما باشد تسلیم می گردد و عظمت مقامش بالا می گیرد و امورش روبراه شده، او امورش مطاع خواهد شد و آنگاه به نبرد با پلیدی ها خواهد برخاست و هر کار خیر و صلاحی را گسترش می دهد، در عین حال شیعه خلافت را به شرطی در آل علی علیهم السلام محدود می کند که اطمینان به جریان قانون عصمت در رجال تعیین شده برای خلافت داشته باشد و به وسیله نصوص متواتر نبوی، خلافت

[صفحه ۸۶]

آنان قطعیت یافته باشد. (مراجعه کنید ص ۸۲ و ۷۹ از همین جلد).

۴- گوید: بطور خلاصه حسین (ع) در قیامی که کرد از آنجا که برای امت موجبات تفرقه و اختلاف را باعث شد، خطای بزرگی مرتکب گردید و پایه های استوار همیشگی امت را تا امروز متزلزل ساخت و آثار و نوشته های فراوانی که مردم درباره این حادثه، انتشار داده اند، قصدی جز آتش افروزی در دلها برای دوری بیشتر امت ندارند. نهایت چیزی که می توان گفت اینست که حسین علیه السلام امری می طلبید که برای او فراهم نگردید و وسائلش جور نشد و میان او و منظورش مانع ایجاد کردند و در آن راه کشته شد، و قبل از این واقعه، پدرش کشته شده بود، ولی قلم نویسندگان برای پدر حسین (ع) بکار نیفتاد، و کسی نبود کشته شدن او را

به زشتی یاد کند، و آتش دشمنی را گداخته تر کند. اینان نزد پروردگارش رفتند تا بحساب آنچه کرده اند آنان را خدا محاسبه کند، و تاریخ از کار آنان این عبرت را بگیرد که: هر کس می خواهد بکار بزرگی دست زند، نباید بدون تجهیزات طبیعی در آن راه گام بردارد، و هیچ گاه شمشیر برنگیرد مگر آنکه نیروئی کافی یا نزدیک بدان در اختیارش باشد. چنانکه باید علی حقیقی برای قیامش که به مصلحت امت منتهی شود، وجود داشته باشد، از قبیل ستمی آشکار و غیر قابل تحمل برای خود، یا ظلمی طاقت فرسا برای امت.

اما حسین (ع) در وقتی با یزید به مخالفت برخاست که مردم با یزید بیعت کرده بودند. و هنوز از او جور و ستمی دیده نشده بود. (در ۱۳۰-۱۲۹) و قبل از این سخنانش ساحت یزید را، از ظلم و جور پاک می کند و چنین وانمود می کند، که او علی بن الحسین (ع) را به خود نزدیک کرده و مورد اکرام و انعام قرار داده است.

پاسخ - کاش وقتی این مرد مطلب خود را می نوشت، از شوون خلافت اسلامی و شرائط آن، آگاهی و اطلاعی داشت و می دانست خلیفه چگونه باید

[صفحه ۸۷]

در تدبیر امور مردم، هشیار و در تهذیب و تربیت نفوس بصیر بوده، و خود از آن رو که پیشوای مردم است از کلیه رذائل اخلاقی پاکیزه باشد، و هیچ گاه دعوت خود را به اعمال زشت خویش نقض نکند، و بسیاری از صفات دیگر که آراستن بدان صفات، برای کسی که بار سنگین خلافت مسلمین را بر عهده می گیرد، ضروری است، ولی خضری وقتی قلم به دست گرفته، که از همه این مطالب بی خبر است، او در حالی دست بنوشتن این سخنان یاوه زد که حامل روحی پست و بارکش جانی فرومایه بوده که در زیر نائره دشمنی و عداوت بیک زندگی مختصر و خوشی و آسایشی خیالی قناعت کرده است، در وقتی که بی ارادگی و محافظه کاری در زیر سایه بردگی، خوشی موهوم را در نظرش جلوه داده است.

نه یک روح بلندی دارد که بتواند از زندگی ننگین فرار کند، و نه یک عقل سلیمی که جای فرومایگی را به او بشناساند، و نه به تعالیم اسلامی آشنائی کاملی دارد، تا درسهای مناعت طبع و شهامتش بیاموزد، و نه شخصیت ها و روحیه رجال تاریخ رامی شناسد، تا از کم و کیف امور روانی آنان باخبر باشد. او نه با یزید طغیانگر آشنائی دارد، تا بداند که هیچیک از شرائط خلافت در او وجود نداشت، نه حسین علیه السلام را که یکجهان آقائی، شرافت، مناعت طبع و شهامت، حسین بزرگی و پیشوائی، حسین دین و ایمان، حسن فضیلت و عظمت، حسین حق و حقیقت را می شناسد تا اعتراف کند کسی که مانند او روحی بلند دارد، نمی تواند تسلیم یزید هتاک و بی آبرو، یزید لا ابالی و فاسق، یزید آزمند و حیوان صفت، یزید کفر و الحاد، گردد.

فرزند مصطفی (ص)، جز برای وظیفه دینی اش قیام نکرد، زیرا هر کس بدین حنیف و نورانی اسلام معتقد باشد، می داند، اولین وظیفه او، دفاع از دین بوسیله جهاد بود، جهاد با کسیکه با نوامیسش بازی کند و مقدساتش را بیهوده بگیرد، و تعالیمش را دگرگون سازد، و دستورات دینی اش را معطل بگذارد. و ظاهرترین نمونه این مطالب کلی، یزیدستمگر و نابکار و میگسار است که

[صفحه ۸۸]

به همین رذائل در عهد پدرش معرفی شده بود، چنانکه وقتی معاویه خواست برایش بیت بگیرد مولای ما حسین علیه السلام خطاب به معاویه فرمود: می خواهی مردم را به امری مبهم بیندازی؟ گویا مرد ناپیدائی را توصیف می کنی؟ و از غائبی سخن می گوئی؟ یا

از کسی خبر می دهی که از او خبر خصوصی داری؟ و حال آنکه یزید خودش موقعیت رای و فکرش را ارائه داده است. یزید را به همان سنجشی برگیر که او خود را بدان سنجیده است کار یزید بجان هم انداختن سگها و کبوتران، و مسابقه با هم جنسانشان، و پرداختن به کنیزکان نوازنده و سرگرمی با انواع لهو و لعب می باشد.

او در این امور تو را یاور خوبی است نه در امر خلافت. تو ای معاویه چه بسیار بی نیازی از اینکه خدای را بار سنگین این خلق، بیش از آنچه بدوش کشیده ای، ملاقات کنی

و نیز امام (ع) به معاویه فرمود: نادانی ات ترا بس، که دنیای زودگذر را بر آینده دراز مدت ترجیح دادی. معاویه گفت: اما اینکه گفتم، شما شخصا بهتر از یزید هستید، بخدا سوگند یزید برای امت محمد (ص) بهتر از تو است.

حسین (ع) گفت: این تهمت است و باطل، آیا یزید شرابخوار و هوسران بهتر از من است؟

و در نامه معتضد که در عهد او، مقابل اجتماع بزرگ مردم خوانده شد، چنین است: یکی از مطاعن معاویه، مقدم داشتن دیگران راست، بر دین خدا، و دعوت مردم را به فرزند متکبر و شرابخوارش یزید، که کارش خروس بازی، و سگ بازی و میمون بازی بود. و بیعت گرفتن از مسلمانان نیک سیرت برای او با قهر و غلبه، و تطمیع، و ترس و رعب، با اینکه معاویه نابخردی او، و خباثت و ستمگریش را می دانست و میخوارگی و فسق و فجور و الحادش را مشاهده می کرد.

[صفحه ۸۹]

از این رو وقتی او را بر اوضاع مسلط کرد و همه چیز برایش فراهم شد و خدا و پیامبرش را برای رسیدن به مرادش در مورد او مخالفت کرد، و یزید روی کار آمد، به خونخواهی مشرکین برخاست و به طرفداری از آنها بر علیه مسلمانان قیام کرد و با اهل حره، عملی انجام داد که در اسلام عملی از آن زشت تر و فجیع تر با چنان مردم صالحی، ممکن نبود. و بدین وسیله عقده ها و کینه های دلش را گشود و شفا بخشید. و بگمان خود از دوستان خدا انتقام گرفت و بدین وسیله نهایت دشمنی خود را با خدا اظهار کرده، کفر و شرکش را علنا با این اشعار ابراز داشت:

لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخرج من وقع الاسل

قد قتلنا القوم من ساداتهم
و عدلنا میل بدر فاعتدل

فاهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل

لست من خذف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل

لعبت هاشم بالملك فلا

خير جاء ولا وحى نزل

این است گفتار کسی که از دین بیرون رفته، و این است نمونه سخن کسی که نمی خواهد به خدا، و دینش باز گردد و کاری به کتاب خدا و پیامبرش ندارد، و خدای و آنچه از سوی او آمده است همه را با دیده انکار می نگرد و آنگاه هتاک و جسارتش، به جائی می رسد که حسین (ع) فرزند فاطمه، دخت رسول را، با مقامی که در نزد پیامبر (ص) دارد، و با همه منزلتی که در دین و فضیلت داراست، و با وجودی که پیامبر نسبت به او و برادرش گواهی داده که پیشوایان جوانان بهشتند،

[صفحه ۹۰]

از روی بی باکی از خدا، و کفر به دین او، و دشمنی با رسول او، بکشد و خونس را بریزد، و این عمل رابه عنوان مبارزه با عترت پیامبر (ص)، و کوچک داشتن حرمت او تلقی می کند تا جائی که گویا کشتن او و چنین رفتاری با اهل بیتش را، با قومی از کفار ترک و دیلم انجام می دهد.

او نه از دشمنی خدا، و نه از سطوت و قدت او، بیم دارد، خداوند هم، رشته عمرش را گسست، و او را از شاخ و بن بر کند، و آنچه را او در اختیار داشت، از او گرفت و عذاب و کیفر شایسته عصیانش را برایش فراهم ساخت.... تا آخر (مراجعه کنید تاریخ طبری ۳۵۸:۱۱).

و پیش از این ها همه، در ص ۲۵۷ از قول پیامبر (ص) گذشت که فرمود "اول کسی که سنت مرا تغییر دهد، مردی از بنی امیه است و پیوسته امر اسلام معتدل و بر مبنای عدالت استوار است تا وقتی که مردی از بنی امیه به نام یزید در آن رخنه کند. "کسانی که بیعت یزید را رد می کردند، به این گونه مطالب نظر داشتند، زیرا خلافت چنین کس با این خصوصیات، از چند نظر برای اسلام و مسلمین خطر بزرگی بوده است:

۱- گروهی را در امر دین از آن رومتزلزل می سازد که در مغز خود، می پرورند که خلیفه باید، با کسی که او را به جای خود نهاده، سنخیت داشته باشد، نسلی که عصر پیغمبر (ص) را درک نکرده و تحت تاثیر جاذبه تعالیم صحیح و قدسی او قرار نگرفته است در این دوره تاریک چنین شبهه ای زود بر دل او می نشیند و پندارد، قداست پیامبر بزرگ (العیاذ بالله) به امثال این آلودگی ها ملوث بوده، بی خبر از این که این مرد، خلیفه پدرش بوده نه خلیفه پیامبر خدا، و چیزی که او را بر این مسند استقرار بخشیده، آرزو و نیاز به شهوات از یکسو، و بیم و هراس از سوی دیگر، بوده است.

۲- کسانی هم هستند که از پیروی خلیفه، در هتاک هایش، چه از نظر بی بند

[صفحه ۹۱]

و باری و دریدگی، و چه از نظر علاقه به نزدیک شدن به بزرگان و همرنگی با سیاستمداران، به حکم (الناس علی دین ملوکهم)، خوششان می آید، و مردم در کار شهواتشان به حد معینی اکتفا نمی کنند. از این رو مفسد، افزونی می یابد و اعمال زشت، رو به گسترش گذارده از هر فسق و فجوری به دیگر اشکال جدیدش راه می یابند.

در نتیجه دیری نمی باید که کشور اسلامی، مرکز همه نوع زشتی ها و تباهی ها گردد تا جائیکه از نوامیس دینی هیچ گونه اثر و

نشانی باقی نماند.

۳- در این میان، مردمی هم هستند که این مظاهر ننگین را با دیده انکار می‌نگرند، چون مظاهر دینی را از دست داده اند. این مردم پاکدل گروهی سرگردان در پی راه راست، نمی‌دانند به کدام سو گام‌نهند و مبانی دینی خود را، از چه کسی فراگیرند و دسته دیگر در این تیرگی‌های وحشتناک دچار شبهاتی شده، بی‌اراده خود را در اختیار گمراهی‌های جاهلیت اولی قرار می‌دهند.

۴- هر ملتی که زمامداران، رهبران، فرماندهان و پیشوایانش گرفتار بی‌بند و باری و هتاک‌های شدند، طبعاً از رسیدگی به امور اجتماعی و مسائل اداری مملکت بازمانند، و چون نمی‌تواند با هرج و مرج و فساد داخلی مبارزه کرده در مقابل اضطراب داخلی مقاومت آورند، در نتیجه بیگانگان رابه طمع انداخته، مورد حملات دشمن واقع می‌شوند و دیری نپاید، شکار درندگان و لقمه آزمندان و طعمه هر مخالفی خواهند شد.

۵- اسرار و کیان اسلامی که طبعاً به ملت‌های دور دست از کشورهای اسلامی می‌رسد، تحت تاثیر زیباییهای بهجت انگیز، حکمت‌های رسا، هم‌آهنگی‌هایش با عقل و منطق، و اعمال و رفتار رجال صمیمی‌اش قرار گرفته، عده‌ای از آنها در شعاع جاذبه آن واقع میشوند و جمعی بزودی آنها را خواهند پذیرفت و یا حداقل مهرش را به دل گرفته، به امور نفسانی و روحی آنان خواهند درآمیخت.

[صفحه ۹۲]

ولی وقتی این وضع را در مردم آن بنگرند، و اخبار دل‌انگیز اسلامی را با عادات و سلوک زمامداران دوره جدید سنجیده، مخالف و متضاد ببینند، و در لوای این خلافت ستمگرانه، اخبار وحشتناکی دریافت کنند، و به آنان رسد که این تعالیم درخشان از دست رفته، و آنچه در کشور اسلامی باید جاری شود همه راشهو ترانیهای خلیفه و بی‌خبری زمامداران و خودباختگی زعماء، و بی‌ثباتی دیگران لگدکوب کرده و از بین برده است.

و خیلی زود شهرت اسلامی را پریشان ساخته، دوستی‌ها به دشمنی مبدل گردد بی‌آنکه بتوانند کارهای اصلی و بدلی را از یکدیگر جدا سازند، و این خود سنگ بزرگی بر راه تکامل اسلام، و مانع نفوذ آن، در بیگانگان و محیط خارج، خواهد بود.

۶- به این مطالب باید گستاخیا و زبان درازیهای بنی‌امیه را نسبت باسلام افزود، و نیز آن عده‌از اعمال فجیعشان که بر نیت سوءشان، نسبت به اسلام و مسلمین، حکایت می‌کند، اضافه کرد.

ما از این گونه آثار، دانسته ایم که بنی‌امیه دست از دین بت پرستی پدران خود برداشتند، مگر از ترس شمشیر و طمع در زمامداری از این رو کمترین انتظاری که از آنها می‌رود اگر نخواهند امت اسلامی را به عقب بازگردانند، بی‌توجهی نسبت به نشر تعالیم اسلام، تادر خلال فرو رفتن در جاهلیت، و خود باختگی در کار فسق و فجور و اخلاق ناشایست، دولت اسلام را دولتی برنگ دولت قیصر روم، و جاهلیت عربی، درآوردند.

از این‌ها گذشته، وقتی خلیفه خود ناظر کسانی باشد که این گونه گستاخی‌ها و هوسرانیها بر آنان مشتبه شده، و او خود را مالک الرقاب مردم می‌داند و کسی پیدا نشود خطاهای او را خرده‌گیری کند و یا زبان به ایراد و انتقاد او بگشاید، در این صورت خلیفه طبعاً در انحرافهای خود، بیشتر پافشاری کند و در شهواتش بیشتر فرو رود و بر خودخواهی، تکبر و گردنکشیش می‌افزاید.

[صفحه ۹۳]

پس می‌گوئیم: ای آقای خضری چه خطری برای جامعه دینی از این وضع می‌تواند بدتر باشد، و چه مصلحتی بالاتر از زدودن این

ننگ، می توان تصور کرد که هر متدین غیوری را به قیام علیه این قدرت ستمگرانه فرا می خواند؟

و آیا چه بار گرانی به دوش مردم از آنچه یاد شد، سنگین تر و یا چه ظلم غیر قابل تحملی از آنچه بیان گردید شدیدتر می توان بیاد آورد، تا جائیکه هر متدیتی را به تنهائی، موظف به مخالفت با آن، و قیام علیه آن می کند، هر چند بدانند قطعاً کشته خواهد شد، زیرا فکر می کند هر چند او امروز می میرد، ولی زندگانی جاویدش در راه دین ارکان دولت ستمگر را متزلزل خواهد کرد، نام چنین انسانی در میان جامعه دینی، نامه سیاه اعمال ستمگر را بر ملا خواهد ساخت و نشان می دهد، او چگونه مسند مقدس زعامت اسلامی را غصب کرده و در مقابل مخالفتی که با جنایاتش صورت گرفته، انسانی شرافتمند را کشته است.

ملتی که بر این حقایق واقف گردند، می توانند این واقعه را درسی از فداکاری مترقیانه تلقی کرده و آن را جانبازی در راه عقیده و مبدا فکری صحیحی بدانند، و کار او را دنبال کنند. در این میان گروهی نسبت به چنین انسان فداکار، رقت آورده به خونخواهی اش قیام می کنند و گروهی دیگر از خطاهای ستمگر به خشم آمده و هتاک‌هایش را بدیده انکار می نگرند، آنگاه این دو روح خونخواه و خشمگین بهم پیوسته نیروی دولت ستمگر را سقوط داده و راههای پیروزی را بر او می بندند تا بدینوسیله ستم و ظلم ریشه کن شده و صلاح عموم جای آن را بگیرد.

این چنین، نهضت مقدس حسین (ع) اثر بخشید تا جائی که مردم بر دولت بنی امیه در ایام مروان حمار، شوریدند و بدین ترتیب امت درسهای مترقی اش را از او فرا گرفت ولی "خضری" و آن عده از کسانی که در پیچ و خم های مسیر او راه می پیمایند، کوری جهالت، دیده و بصیرتشان را نابینا ساخته است.

[صفحه ۹۴]

حسین فداکار، ملک عقیم نمی طلبید تا قبل از تدارک لازم، مرتکب خطای بزرگی بخیال خضری شده باشد و جسورانه با صدای بلند بگوید:

"میان او، و آنچه علاقه داشت، مانع شدند و او در آن راه کشته شد...". او غافل است از اینکه فداکار جوانمرد، و مجاهد پیروز ما، می خواست در راه دین جانبازی کند تا امت را از خشونت رفتار بنی امیه، و شدت سیاستشان و درجه دوری بنی امیه از مقررات بشری، تا چه رسد به دوری از قوانین و مقررات دینی، بیاگاهاند و نشان دهد این قوم تا چه حد، در خشونت جاهلیت و عادات ریشه دار کفر، فرو رفته اند؟ تا در نتیجه مردم متدین بدانند، اینان چگونه مردی بودند که نه احترام بزرگان را رعایت کردند، و نه بر کودکان ترحم نمودند و نه بر طفل شیرخوار رقت آوردند، و نه نسبت به زنان حرمت روا داشتند. در این شرائط، و این شخسارهای رسالت را به میدان فداکاری فرستاد، و گل‌های بوستان نبوت و انوار خلافت را به جانبازی فرا خواند، و هیچ گوهری از این گوهرهای بی همتا باقی نماند، و دیری از این شب دیجور نگذشت تا خود و اینان همه و همه در راه این هدف عالی شهید شدند.

سل کربلاکم من حشا لمحمد
نهبت بها و کم استجزت من ید

اقمارتم غالها خسف الردی
و اغتالها بصروفه الزمن الردی

حسین بزرگوار (ع)، کسی نبود که کارش مانند باد گذران، از نظرها مخفی ماند، زیرا او در میان امت جدش، رتبی شامخ و مقامی بلند، و دانشی جوشان، و نظری اصیل، و عدالتی آشکار، و تقوایی روشن داشت.

او گل بوستان پیامبر خدا (ص) بود که از رهگذر فضیلتش، مردم بهره مند می شدند، بین مسلمین، کسی را که منکر یکی از این فضائل باشد هر چند عقیده

[صفحه ۹۵]

به خلافتش نداشته باشد، نمی یابید. و امت اسلامی پیرامون نهضت مقدسش سخن بدون دقت و توجه بر زبان نمی راند، پس از دقت نظرها و توجه های کافی، آن را بر طبق مصالح عالیه جامعه، تشخیص داده است و درباره او و نهضت مقدسش، از احدی از امت جز احترام و تقدیس، چیز دیگری شنیده نشده است.

از این رو گوش روزگار از هیچ انسانی جرات و جسارت خضری را در آنجا که گوید: اشتباه از آن بزرگوار صورت گرفت، نبوشیده است.

انهم یقولون منکرا من القول و زورا

آنچه از تاریخ زندگانی سبط فداکار پیامبر (ع) استفاده می کنیم، و خوب قیام در مقابل هر باطل و پشتیبانی و دفاع از هر حقی است و نیز لزوم قیام برای برپا داشتن اساس دین، و نشر تعالیم و اخلاق فاضله آن است. بلی این تاریخ با عظمت بما می آموزد چگونه باید به نفع ابدیت، دست از زندگی مادی شست و از زندگی محدود زیر سایه بردگی، به آغوش مرگ، پناه برده برای نجات امت اسلامی از چنگالهای ظلم و فساد به شاهراه مرگ دست آویخت، و چگونه باید در راه دین حنیف و نورانی اسلام با قاطعیت، فداکاری کرد و در لبه پرتگاههای خواری و ذلت چگونه انسان خود را از سقوط نگهداری کند.

اینها است، اندکی از درسهای بسیاری که سید و مولای ما حضرت حسین علیه السلام به امت جدش داده است نه آنچه خضری پنداشته، که تاریخ از کار... تا آخر

غیر از آنچه یاد شد، از خضری دشمنی های فراوان دیگری دیده شده که از آنها چشم میپوشیم تنها می خواستیم کاوشگران را از این نمونه افکار او، به سنخ آراء اموی او، هشیار سازیم.

"اینان از مردم می ترسند ولی از خدائی که هنگام سوء نیت هایشان با آنها نمی ترسند و خدا به آنچه می کنند آگاه است."

[صفحه ۹۶]

السنه و الشیعه

بقلم: محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار

"مقصود نویسنده این رساله، این نیست که بحث و انتقاد بی آلاشی کرده باشد، او نمی خواهد احتجاج صحیحی ایراد کند، هر چند کار خود را به صورت ردیه ای بر علامه حجت سید محسن امین عاملی (قدس سره) در آورده است، ولی هیچ گونه حمله ای بر "حصون منیعه" و سخنان مستحکم او جز با فحاشی و توهین و القاب نامناسب و هتاکی های زننده، انجام نداده است.

نظر عمده او از این نوشته گمراه ساختن و بدبین کردن دولتهای عربی: عراق، حجاز و یمن نسبت به شیعه از رهگذر دروغ ها و

سوء تعبیرها است، از این رو هر چند انتقاد و گفتگو با او، کار یک محقق نیست که به امثال این سخنان پردازد، ولی ما را چاره‌ای نبود که به برخی از دروغ‌ها و بافته‌هایی که محصول اندیشه او یا محصول نقل او از دیگران است و از علمای شیعه خواسته است تا خطاهایش را آشکار سازند، اشارتی بکنیم، و او خود بهتر می‌داند که روی گردانیدن از این گونه سخنان شرط حزم و احتیاط است، زیرا سیاست دول خارجی، در اختلاف و تفرقه ما است، و این بحث از محیط دانش و دانشمندان خارج است. "

۱- رساله‌اش را با تاریخ تشیع و مذاهب شیعه شروع کرده، اصول تشیع را از بدعت‌های عبداله بن سبای یهودی می‌داند و جانشین سبایان را در گرداندن و اداره و مسائل تفرقه‌اندازی بین مسلمانان به وسیله تشیع و عقائد غلو آمیز، زناذقه

[صفحه ۹۷]

فارس معرفی می‌کند. و از تعالیم این شیعیان غالی، بدعت‌های: عصمت امامان، تحریف قرآن، بدعت‌های مربوطه حجت منتظر، و عقیده به الوهیت برخی از ائمه، و کفرهای آشکار دیگر را می‌شمارد.

او امامیه را به دو فرقه تقسیم کرده: معتدل قریب به زیدیه، و غالبان قریب به باطنیه، و می‌گوید: آنها کسانی هستند که پاره‌ای از تعالیم کفر آمیز خود را از پیوند با عقائد دیگر گرفته اند مانند: عقیده به تحریف قرآن، و کتمان برخی از آیات، و از همه عجیبت‌تر، به گمان آنها سوره‌ای در قرآن مخصوص به اهل بیت است که برای همدیگر نقل می‌کنند به طوری که یک نفر جهانگرد سنی، یکبار برای ما نقل کرد که: او از یکی از خطبای شیعه در یکی از شهرهای ایران شنیده بود که آن سوره را روز جمعه بر منبر خوانده است و برخی از مبلغین مسیحی این سخن را از آنها نقل کرده‌اند. اینها را امامیه اثنی عشریه گویند و با درجات مختلف لقب جعفری دارند.

و یکی از بدعت‌های امامیه را، بدعت بایه و سپس بهائیه دانسته است و گفته که اینان عقیده به الوهیت بهاء و نسخ دین اسلام به وسیله او، و در نتیجه آن بطلان همه مذاهب اسلامی را قائل‌اند.

با وجود این سخنان فتنه‌انگیز، و کینه‌جویانه، او خود را پس از سید جمال الدین افغانی تنها تلاشگر در راه وحدت ملتها و اصلاح می‌داند و سپس سخنان خرافی خود و کلمات کوبنده‌اش را گسترش می‌دهد.

هر فرد محققى را می‌رسد که پاسخ بسیاری از بافته‌های مجهول او را در بحث‌های گذشته همین جلد کتاب ما پیدا کند تا بداند چنین جهانگرد سنی که صاحب المنار از خطیب ایران خبر داده هنوز از مادر نزاده است. و نیز آن خطیبی که آن سوره معجول را در روزهای جمعه بالای منبر با صدای بلند می‌خوانده هنوز پایه دنیا ننهاده است. و هیچ شیعه‌ای برای این سوره خیالی ارجی قائل نیست و کسی آن را از کتاب

[صفحه ۹۸]

عزیز الهی به حساب نیاورده و احکام قرآن را بر آن جاری ندانسته است. کاش این مرد به مقدمات تفسیر علامیه بلاغی (آلاء الرحمن) مراجعه می‌کرد و سخنان او را که زبان شیعه و مترجم عقائد آنان است در این باره می‌شنید، آنگاه این گونه مطالب را درباره آنان می‌نوشت.

و ما استدلالی را که متکی به گفته یک نفر مبلغ مسیحی است به شما مسلمانان تبریک می‌گوئیم.

یکی دیگر از جهالت‌های زننده او این است که فرقه بابی و بهائی را، از فرق شیعه می‌شمرد و حال آن که شیعه از روز نخست این

فرقه ضاله را خارج از دین دانسته و حکم به کفر و ضلالت و نجاستشان کرده است، و کتابهایی که در رد خرافاتشان از علمای شیعه نوشته شده، از حد شمار بیرون و غالباً چاپ و در دست انتشار قرار گرفته است.

۲- گوید: نابسامانی عراق از رافضیان است. خاک عراق به زهر گمراهی آنان آلوده شده و پیوسته از حوادث ناگواری که بر مسلمین وارد می شود، اظهار مسرت و خوشحالی می کنند تا جایی که روز پیروزی روس را بر مسلمانان، عید خوشی می گیرند. و مردم ایران شهرهای خود را در اینروز بعنوان خوشحالی و مسرت آیین بندی می کنند (صفحه ۵۱)

پاسخ- شگفتا از ادعاهای دروغ این مرد، گمان می کند بلاد ایران و عراق برای کسی قابل ورود نیست؟ یا اخبار و گزارشهای آنان به کسی نمی رسد؟ یا اکثریت مردم عراق که شیعه اند از آنچه او دیده یا شنیده است، کور و کورند؟ یا آنان یک عده ناچیزی از ملت‌های سپری شده تاریخ اند که گذشت سالیان دراز، آنان را خورد و خمیر کرده و دیگر کسی از آنها نیست که از شرافتشان دفاع کند، و هر کس تهمتشان زند، دیگر به پاسخ یاوه هایش بر نمی خیزند و از این گونه دروغسازها نمی پرسند؟

[صفحه ۹۹]

این کسانی که از حوادث ناگوار مسلمین خرسند می شوند، چه کسانی هستند؟ آیا این عده در همین عراقند؟ یا در قاره دیگری که هنوز کشف نشده و به نام عراق خوانده شده، زندگی می کنند؟ و عینا این سوال را درباره ایران باید تکرار کرد.

مسلمانان ساکن در این دو مملکت و مستشرقین و جهانگردان و سفیران و کارگزارانی که با این دو مملکت مربوطند، چرا از این جشن و سرورها خبری ندارند؟ شیعیان عموماً، نفوس مسلمین و خون و عرض و اموالشان را، بدون فرق بین سنی و شیعه، محترم می شمارند. و دررنجی که بهر یک از آنها وارد شود خودرا نگران می بینند.

برادری اسلامی که در قرآن وارد شده است، مقید به تشیع نیست. و نیز باید از این مرد پرسید روزی را که عید می گیرند چه روزی است؟ و در چه ماهی واقع است؟ و چه شهری را برای آن آیین بندی کرده اند؟ و چه مردمی به این کارهای زننده، دست زده اند؟ او برای این سوالات پاسخی ندارد، مگر شبیه همان پاسخی که صاحب رساله، از جهانگرد سنی مجهول یا مبلغ مسیحی بدان استناد جسته است.

۳- تحت عنوان " دشمنی رافضیان نسبت به برخی از اهل بیت " گوید: رافضیان مانند یهود به برخی از آیات خدا ایمان آورده و برخی را کافرند (تا آنجا که گوید):

و بسیاری از فرزندان فاطمه " رضی الله عنها " را دشمن داشته، بلکه آنها را، ناسزا هم می گویند، مانند زید بن علی بن الحسین و نیز فرزند زید، یحیی، که مورد بغض آنانست.

و نیز ابراهیم و جعفر دو فرزند موسی الکاظم (رضی الله عنهم) که دومی را به لقب کذاب می خوانند، با اینکه او از اعظم اولیاء الله است و ابو یزید بسطامی از وی کسب فیض کرده است.

[صفحه ۱۰۰]

و معتقدند حسن بن حسن مثنی، و فرزندش عبد الله محض و فرزندش محمد ملقب به نفس زکیه، از دین خدا، خدای ناکرده مرتد شدند.

و نیز همین عقیده را درباره " ابراهیم بن عبد الله، "

و " زکریا بن محمد الباقر، "

و " محمد بن عبد الله بن الحسين بن الحسن، "

و " محمد بن القاسم بن الحسن، "

و " یحیی بن عمر " که از اولاد " زید بن علی بن الحسين " است.

و نیز درباره جماعت حسنی ها و حسینی ها که قائل به امامت زید بن علی بن الحسين بودند، و دیگر کسانی که مقام ما گسترش تعرض نام آنها را ندارد. و اینان محدود کرده اند، محبتشان را به عده ناچیزی از اهل بیت. هر فرقه ای از آنها تعدادی را دوست می دارد و بقیه را لعن می کنند. این است محبت آنان نسبت به اهل بیت و اینست مودت اقریبای رسول خدا (ص) که از آن سوال خواهد شد (ص ۵۴-۵۲).

پاسخ- اینست رشته ی اوهامی که آلوسی آن را حقایق پنداشته و خواسته است شهرت شیعه را بدان نازیباو کریه، جلوه دهد هر چند بر اثر نسبت های مجعولی باشد که برخی از آنها از بن ساختگی و برخی دیگر، دروغ محض است

اما درباره " زید بن علی " شهید، و مقام قداستش نزد عموم شیعه، ما حق سخن را ادا کردیم مراجعه کنید ص ۷۶-۶۹.

اما درباره " یحیی بن زید " شهید بن شهید، هرگز هیچ شیعه او را دشمن نمی دارد و مقامش بس بلند مرتبه است، او یکی از قهرمانان مجاهد شیعه است او از پدر ظاهرش روایت کرده که امامان دوازده نفرند و آنان را به نام، اسم برده و گفته است: این پیمان معهودی است که رسول خدا (ص) بما سپرده است و او را شاعر امامیه "، دعبیل خزاعی " در تائیه مشهورش، رثا گفته و آن را بر امام

[صفحه ۱۰۱]

علی بن موسی الرضا (ع) خوانده است.

از شیعیان کلمه ای مبنی بر تعریض تا چه رسد به لعن او دیده نشده است. و آخرین نظریه شیعیان درباره او چنانکه در کتاب زید الشهید ص ۱۷۵ آمده این است: که او به امامت حضرت صادق (ع) معتقد بود، خوش عقیده و هشیار به امر تشیع بود، امام صادق (ع) در سوگ او گریه کرد و سخت محزون شد و براو رحمت فرستاد سلام اله علیه و علی روحه الطاهره.

و در اختیار هر محققى است که محبت شیعه را نسبت به یحیی بن زید از آنچه ابو الفرج در مقاتل الطالبیین (ص ۶۲ چاپ ایران) آورده، نتیجه گیری کند، او گوید:

هنگامی که " یحیی بن زید " فرزند زید بن علی شهید آزاد شد و زنجیرهایش را گشودند، گروهی از توانگران شیعه نزد آهنگری که بند را از پایش گشوده بود، رفتند و از او خواستند که آن بند را به آنان بفروشد. بند در رقابت و مزایده افتاد تا به بیست هزار درهم رسید، آهنگر ترسید مبادا این خبر شایع شود و پول را از او بگیرند، آنها را گفت پولش را نزد خود گرد آورید. همه راضی شدند، مالی را که گفته بود به او دادند، و او بند را قطعه قطعه کرد و بین آنان تقسیم کرد. شیعیان از آن بند ننگین انگشتی ساخته بدان تبرک جستند.

این رسم در نسلهای بعد، تا امروز پایدار مانده و کسی برای آن ایرادی نگرفته است و اما درباره " ابراهیم " بن موسی الکاظم، کاش من و هم مذهبمان می دانستیم دشمنی کدام ابراهیم را به ما نسبت می دهند؟ آیا مقصود ابراهیم اکبر یکی از پیشوایان زیدیه است که ایام ابی السرایا در یمن آشکار شد؟

اگر او باشد شیعه از امام کاظم (ع) روایت کرده که آن حضرت او را در وصیت خود داخل فرموده و در مقدم اولادش او را در

وصیت خود نام برده، است و گوید: اینکه با او (امام علی بن موسی "ع") دیگر فرزندان را داخل کردم به

[صفحه ۱۰۲]

خاطر یادآوری از آنها و احترام آنها بود و شیخ بزرگوار ما، مفید، در ارشاد، در شرح حال او، تعبیر "الشیخ الشجاع الکریم" آورده و گوید هر کدام از اولاد ابی الحسن موسی (ع) را فضیلت و منقبتی مشهور است. و حضرت رضا (ع) مقدم بر آنان در فضیلت بود. تاج الدین ابن زهره در "غایه الاختصار" گوید: او سید و امیری جلیل و بزرگوار بود، و دانشمندی با فضیلت بود که از پدرانش سلام الله علیهم نقل حدیث می کرد. و خلاصه نظر شیعه درباره او بنابر آنچه در تنقیح المقال ۳۵ و ۳۴: ۱ آمده است اینکه: او در نهایت درجه تقوا و کمال نیکوکاری و دینداری بود. یا مقصود او، ابراهیم اصغر ملقب به مرتضی است؟ که شیعه او را نیز مانند دیگر فرزندان این شجره طیبه دانسته، به وسیله مهرشان به خدا تقرب می جویند.

سید ما سید حسن صدر الدین کاظمی از شجره ابن المهنّا روایت کرده است که: ابراهیم الصغیر دانشمندی عابد و زاهد بود و او همراه ابی السرایا نبوده است و من از هیچ فردی شیعی کلمه ای که اشاره به او باشد نه در کتب انساب و نه در فهرست رجال که دلالت بر دشمنی او کند، پیدا نکردم. و سید ما امین عاملی در اعیان الشیعه ۴۸۲-۴۷۴: ۵ هر دو ابراهیم را از اعیان شیعه شمرده و به شرح حالشان پرداخته است.

اما "جعفر بن موسی الکاظم" من در تالیفات شیعه ندیده ام کسی را که درباره او، گسترده سخن راند و هیچ گونه سخن نقدی هم درباره او که نشانه دشمنی شیعه نسبت به او باشد نخوانده ام، و در جایی ندیده ام شیعه او را به لقب کذاب بخواند. کاش تهمت زننده ما را به گوینده اش راهنمایی می کرد، یا از کتابی که این مطلب را در آن دیده نشانی می داد که شیعه او را لقب "خواری"، "و اولادش را" خواریین "یا" شجرین " می خواند (عمده الطالب ص ۲۰۸)

[صفحه ۱۰۳]

و کاش من می دانستم این مطلب که جعفر را از بزرگان اولیاء اله گرفته و ابا یزید بسطامی از او کسب فیض کرده، از چه کسی گرفته است.

چیزی که در کتب تراجم و شرح احوال رجال موجود است تنها این مطلب است که با یزید بسطامی طیفور بن عیسی بن آدم متوفی بسال ۲۶۱ ه نزد امام جعفر بن محمد الصادق (ع) تلمذ کرده، و این خود اشتباهی از نویسندگان شرح احوال است، زیرا امام صادق (ع) در ۱۴۸ ه وفات کرده اند و با یزید متوفی در ۲۶۱ یا ۲۶۴ ه است و او را از معمرین یاد نکرده اند و شاید مقصود با یزید بسطامی بزرگ طیفور بن عیسی بن شروسان زاهد باشد بنابراین آن مرد در نسبت دروغیکه داده خطب بزرگی هم مرتکب شده است.

اما درباره "حسن بن الحسن المثنی" او کسی است که با عموی مطهرش امام حسین (ع) به کربلا آمد و در میدان کارزار جهاد کرد و به مصیبت گرفتار شد و بدنش پر از زخم و جراحت گردید و چون خواستند سر او را از تن برگیرند در او رمقی یافتند ابوحنسان اسماء بن خارجه خزازی دانی اش او را به کوفه برده معالجه کرد تا خوب شد، آنگاه به مدینه پیوست.

برای نشان دادن عقیده شیعیان درباره او سخن بزرگ طایفه شیخ مفید را در ارشادش بیان می کنیم که گفته: او بزرگوار، رئیس قوم، با فضیلت و با ورع بود، و در زمان خود متصدی صدقات امیر المومنین (ع) گردید و او را باحجاج داستانی است که زبیر بن بکار، آورده است... تا آخر و علامه حجت سید محسن عاملی (که آلوسی این گفتارش را در رد اول نوشته) او را از شخصیت‌های

شیعه نام برده و در ۱۶۶:۲۱ و ۱۸۴ شرح حال مفصلی برای او ذکر کرده است.

پس این سخن که رافضیان عقیده به ارتداد او از دین اسلام دارند تهمتی بیش نیست که جبین انسانیت از آن شرمگین است.

[صفحه ۱۰۴]

اما درباره "عبداله المحض بن الحسن المثنی"، بزرگ شیعه شیخ ابو جعفر طوسی در رجالش او را از اصحاب امام صادق (ع) برشمرده و ابوداود نیز او را از اصحاب امام باقر (ع) می داند و جمال الدین الهمنا در "العمده"، ۸۷ گوید: او شبیه پیامبر خدا (ص)، و بزرگ بنی هاشم بود و بعد از پدرش حسن متصدی صدقات امیر المومنین (ع) گردید.

و احادیث هر چند در مدح و ذم او مختلف است، ولی نظر نهائی شیعه را درباره او که سید طائفه سید ابن طاوس در اقبالش ص ۵۱ برگزیده، نشانه صلاح و حسن عقیده او و دلیل پذیرفتن اوست امامت امام صادق (ع) را. و او از یک ماخذ صحیحی کتابی از امام صادق (ع) یاد کرده که عبداله را در آن به نام "العبد الصالح" یاد فرموده و برای او بنی اعمامش دعا به پاداش و سعادت فرموده اند، سپس سید بن طاوس گوید:

و این امر نشان می دهد گروهی که مورد حمله و اعتراض واقع شده اند (عبداله و اصحاب او از بنی حسن) نزد امام صادق (ع) معذور بوده، و مورد مدح قرار گرفته اند و نزد آن حضرت، مظلوم قلمداد می شدند. و عارف بحق امام خود بوده اند. و اینکه، در برخی از کتابها آمده است: آنها از ائمه صادقین جدا شده بودند این نوشتها باید به تقیه حمل شود تا نهی از منکر آنها به امامان معصوم نسبت داده نشود. و یکی از مطالبی که دلیل بر مقام عرفان اینان، نسبت به حق، و گواه بر آن است، روایتی است که مانتقل کرده ایم.

(وی بعد از ذکر سند و اتصالش به امام صادق (ع) گوید):... آنگاه به اندازه ای گریست که صدایش به گریه بلند شد و ما گریه کردیم، سپس گفت: پدرم از فاطمه بنت الحسین از پدرش روایت کرد که فرمود: عده ای از هواداران تو، در کنار شط فرات کشته یا مصیبت زده می شوند که نه در گذشته و نه در آینده نظیری نخواهند داشت سپس فرمود: من می گویم این شهادت صریحی است، از طرق صحیح به مدح کسانی از بنی حسن علیه و علیهم السلام که آنها را گرفتند و آنان به سوی خدای

[صفحه ۱۰۵]

جل جلاله بامقامی شریف در گذشتند و به سعادت و اکرام خداوند پیروز شدند، سپس احادیثی که دلیل حسن عقیده عبداله بن حسن و حسنین همراه اوست را ذکر کرده، سپس گوید: من می گویم: آیا نه اینان عارف به هدایت و به حق الیقین بودند و پرهیزکاران واقعی نسبت به خدا؟!؛

با این وضع شما بخوبی خواهی دانست نسبت ارتداد به او، و بقیه سادات بنی حسن، بعنوان نظر شیعه، دور از حقیقت و راستی است. و اما "محمد" بن عبداله بن الحسن ملقب بن نفس زکیه، شیخ ابو جعفر طوسی او را در رجالش از اصحاب امام صادق (ع) شمرده و ابن مهنا در عمده الطالب ص ۹۱ گوید: او را در "احجار الزیت" کشتند و این است سبب لقب او به نفس زکیه، زیرا روایت شده پیغمبر خدا (ص) فرمود در احجار الزیت نفس زکیه ای را از فرزندان من، خواهند کشت.

و سید بن طاوس در اقبال ص ۵۳ بطور مبسوط برهان بر حسن عقیده او آورده، و اینکه خروج او برای امر بمعروف و نهی از منکر بود و او از قتل خود خبر داشت و آن را خبر می داد. سپس گوید: اینها همه نشانه تمسک آنان به خدا و رسول - (ص) است.

اینست عقیده شیعه درباره نفس زکیه چنانچه در مقاتل الطالبیین ص ۸۵ درباره وی گوید: او افضل اهل بیتش و اکبر اهل زمانش در علم به کتاب خدا و حفظ آن بود، و فقه او دردین، و دلیری و سخاوت و ابهتش از همه برتر بود. و امامیه از نسبت دادن ارتداد از دین که او، سخت بدورند و هر کس چنین تهمتی زند همانا افترائی بزرگ و گناهی آشکار مرتکب شده است.

و اما "ابراهیم" بن عبد الله که در "باخمري" کشته شد و کنيه اش ابو الحسن است شیخ الطائفه او را از رجال امام صادق (ع) شمرده و جمال الدین مهنا در "العمده" ص ۹۵ گوید: او در بسیاری از فنون از بزرگان علماء بوده است. و دعبل خزاعی شاعر شیعه در اشعار معروفش که به حرف تاء ختم می شود "مدارس آیات" ... و شهدای اهل

[صفحه ۱۰۶]

بیت را در آن مرثیه گفته از او یاد کرده است آنجا که گوید:

قبور بکوفان و اخری بطیبه

و اخری بفتح نالها صلوات

و اخری بارض الجوذجان محلها

و قبر بباخمري لدی الغربات

هر گاه ابراهیم نزد شیعه معروف به صلاح و حسن عقیده نبود، و از کشتنش نگران و مصیبت زده نبودند، و اگر نزد پیشوای شیعه (ص) رفتارش مورد پسند نبود، دعبل او را مرثیه نمی گفت و رثای خود را در حضور امام علی بن موسی الرضا (ع) نمی خواند.

درباره او همان عقیده ای را ابراز می داریم، که ابو الفرج در مقاتل ص ۱۱۲ ابراز کرده که گوید: ابراهیم همچون برادرش محمد، در همان رتبه از دین، علم، شجاعت و شدت عمل بود.

و سید علامه امین عاملی او را از شخصیت‌های شیعه نام برده و در شرح حالش بسط سخن داده است ۳۰۸:۵ و ۳۲۴ بنابراین نسبت عقیده به ارتداد او از دین را، به شیعه دادن، افترای بزرگی است.

اما "زکریا" بن محمد الباقر، او هنوز متولد نشده است و تنها در عالم خیال آلوسی آفریده شده، زیرا مجموع فرزندان ذکور امام ابو جعفر محمد الباقر (ع) به اتفاق فریقین شش نفرند و تا آنجا که کارش کرده ایم از آثار عامه و خاصه جز آنها کسی را نیافتیم و آنان جعفر، عبد الله، ابراهیم، علی، زید و عبید الله می باشند. پس نسبت ارتداد به زکریا بن محمد الباقر از لحاظ نداشتن موضوع باطل است.

اما "محمد" بن عبد الله بن الحسین بن الحسن، اگر مقصود نواده حسن اثرم فرزند امام مجتبی (ع) باشد، تذکره نویسان درباره این حسین چیزی جز این نوشته اند که نسل او سریعاً منقرض شد و برای او فرزند، و فرزند زاده ای، ذکر نکرده اند. و اگر مقصود، دیگری باشد، ما در کتب انساب نامی از او نیافته ایم تا شیعه او را تکفیر کند، یا به او ایمان داشته باشد و در امامیه کسی به این اسم که مورد تکفیر

[صفحه ۱۰۷]

واقع شده باشد، حسنی باشد یا حسینی، یافت نمی شود.

و اما "محمد بن القاسم" بن الحسن، او فرزند زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) است که لقب بطحانی دارد شیخ الطائفه او را در رجالش از اصحاب امام صادق (ع) نام برده و جمال الدین بن المهنه در العمده ص ۵۷ گوید: محمد بطحانی فقیه بود. و ما هیچ فرد شیعه ای را که درباره او سخن توهین آمیزی گفته باشد تا آنرا شاهد تهمتی که بشیعه بسته است بگیریم، پیدا نمی کنیم. اما "یحیی بن عمر" او ابو الحسن یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب سلام اله علیهم، یکی از بزرگترین پیشوایان زیدیه است، و برای اظهار نظر شیعه درباره او آنچه در عمده الطالب ابن مهنه ص ۲۶۳ آمده، کافی است، آنجا که گوید:

او به کوفه برای دعوت به رضا از آل محمد خروج کرد از همه مردم زاهدتر بود و بار سنگینی از حقوق خاندانهای ابی طالب را بدوش می کشید و در نیکی کردن نسبت به آنها، رنج می کشید... تا آنجا که گوید: محمد بن عبد اله بن طاهر با او جنگید و کشته شد سرش را به سامراء بردند و چون سرش را نزد محمد بن عبد اله بن طاهر آوردند، او در کوفه برای تبریک گفتن مردم جلوس کرد. و ابو هاشم داود بن قاسم الجعفری بر او وارد شد و گفت تو برای تبریک کشته ای نشسته ای که هر گاه رسول خدا (ص) زنده بود به عزای او می نشست و از نزد او بیرون شد در حالیکه می گفت:

ای بنی طاهر بخورید گوارا باد شما را
که گوشت پیغمبر (ص) بر کسی گوارا نخواهد بود
خونی که خونخواهش خدا است
قابل صرف نظر نخواهد بود

[صفحه ۱۰۸]

گروه بسیاری از بزرگان شعرای شیعه او را رثا گفته اند از جمله آنها: ابو العباس ابن رومی او را با دو قصیده که یکی ۱۱۰ بیت دارد و در عمده الطالب ص ۲۲۰ دیده میشود رثا گفته و مطلعش این است:

امامک فانظر ای نهجیک ینهج
طریقان شتی مستقیم و اعوج

و در قصیده جیمیه دیگر که با این بیت شروع می شود:

حیث ریع الصبا و الخرد الدعج
الانسان ذوات الدل و الغنج

و دیگر ابو الحسن علی بن محمد الحمانی افوه با اشعار بسیاری که برخی از آنها در همین مجلد ص ۶۲-۶۱ گذشت، او را مرثیه

گفته است.

اینست نظر صحیح شیعه درباره این سادات پیشوا، و هیچگاه شیعه ای نگفته و نمی گوید و نخواهد گفت که یکی از آن ها از دین مرتد شده و یا حسنیان و حسینیان قائل به امامت زید بن علی بن الحسین که بیعت برای رضا از آل محمد (ص) می گرفتند کافر و مرتد گردیده اند.

و، چه بزرگ کلمه ای است که از دهان بیرون میدهند، جز دروغ بر زبان نمی رانند ما از این مرد می پرسیم، آیا این کسانی را که شما از شرف و بزرگی شان دفاع می کنید اینان را چه کسانی کشتند؟ و یا مجروح ساختند؟ و در گودالهای زندان های تنگ و تاریک آنان را زندانی کردند؟ آیا اینان را، شیعیان که مورد تهمتشان قرار داده ای و نسبت ارتداد به آن ها می دهند، چنین کردند؟ یا افراد قوم خود او، که به زعم فاسدش به تعظیم آنان برخاسته است، چه قومی آن ها را کشتند؟.

بیائید با من صفحات تاریخ را بخوانیم، تاریخ خوب پاسخ می دهد:

اما زید شهید قاتلش را و کسی که سراز تنش جدا ساخت، شناختیم ص ۷۵ اما یحیی بن زید را، ولید بن یزید بن عبد الملک در سال ۱۲۵ کشت و قاتلش یحیی سلم بن احوز هلالی بود و نصر بن سیار بسوی او لشگر کشید و عیسی وابسته عیسی بن سلیمان

[صفحه ۱۰۹]

عززی به روی او، تیر گشود و جامه اش بر بود.

و حسن بن حسن المثنی را ولید بن عبد الملک به عاملش عثمان بن حیان مری نوشت: به حسن بن حسن بنگر و او را صد ضربه تازیانه بزن، و یکروز او را در برابر مردم نگاه دار، و ظاهرا هم او قاتلش بود، وقتی نامه اش رسید، برای جلب حسن، کس فرستاد و چون او را آوردند، وقتی بود که مردم برای حل اختلافات خود حاضر بودند علی بن الحسین (ع) او را کلمات فرج آموخته بود و در اثر همان کلمات خداوند نجاتش داد، و رهایش کردند آنگاه حسن از نیروی بنی امیه ترسید و خود را پنهان کرد.

و همچنان مخفی ماند تا وقتی سلیمان بن عبد الملک او را زهر داد و سال ۹۷ کشته شد.

و عبد اله محض را منصور، عبد الله المذله لقب داده بود و در هاشمیه، در زندانش که او را با نوزده نفر، از اولاد امام حسن (ع) سه سال حبس کرده بود، به سال ۱۴۵ کشت. رنگ صورت یکی از بنی حسن را تازیانه تغییر داده، و خونس را جاری ساخته بود، و یکی از دو چشم او بر اثر ضربه تازیانه افتاده بود و هر چه آب خواست کسی او را آب نداد. و در زندان را به روی آنان بستند تا جملگی مردند.

و در تاریخ یعقوبی ۱۰۶:۳ آنان را به دیوارها میخکوب دیدند.

و محمد بن عبد الله نفس زکیه را، حمید بن قحطبه سال ۱۴۵ کشت و سرش را نزد عیسی بن موسی آورد، وی آن سر را نزد ابی جعفر منصور فرستاد و ابو جعفر منصور آنرا در کوفه نصب کرد، و بدور شهرها گردانید.

[صفحه ۱۱۰]

اما ابراهیم بن عبد الله را منصور، عیسی بن موسی را از مدینه برای نبرد با او، فرا خواند، نبرد در " باخمی " واقع شد و او بسال ۱۴۵ کشته شد و سرش را، نزد منصور آوردند و او در برابر خود نهاد، آنگاه دستور داد آن را در بازار نصب کردند، سپس به ربیع گفت: آن را نزد پدرش عبد الله در زندان ببر و او آن را نزد پدرش برد.

و نسابه عمری در "المجدی" گوید: آنگاه ابن ابی الکرام جعفری سرش را به مصر برد.

و یحیی بن عمر را متوکل، امر کرد تازیانه زدند و سپس در خانه فتح بن خاقان او را زندانی کرد مدتی به اینحال گذشت سپس او را آزاد کردند از آنجا به بغداد رفت مدتی در بغداد بود و در ایام "المستعین" در کوفه خروج کرد و دعوت به رضا از آل محمد می کرد، مستعین شخصی را به نام کلکاتکین فرستاد و محمد بن عبد الله بن طاهر، حسین بن اسماعیل را بجنگ او فرستاد و آن ها باهم جنگیدند تا او کشته شد و در سال ۲۵۰ سرش را نزد محمد بن عبد الله آورده روی سپر در برابرش نهادند. و مردم بر او، وارد شده تهنیتش می گفتند آنگاه دستور داد سر را فردا نزد مستعین حمل کنند.

۳- گوید: رافضیان پندارند صحیحترین کتاب های آنان چهار کتاب است: کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار و گویند عمل به این کتابهای اخبار چهار گانه، واجب است و نیز عمل به هر روایتی که امامی مذهب نقل کند و اصحاب اخبار از او نقل کرده باشند، واجب است و سید مرتضی، و ابو جعفر طوسی، و فخر الدین که نزد آنها معروف به محقق حلی است، به این موضوع تصریح دارند.

پاسخ- شیعه معتقد است موثق ترین کتب حدیث، کتابهای چهار گانه نامبرده است، اما وجوب عمل به محتویات آن ها یا بهر حدیثی که امامیه روایت کرده باشند و در کتب اخبار آنها تدوین شده باشد، احدی بدان قائل نشده است. و علم الهدی سید

[صفحه ۱۱۱]

مرتضی و شیخ الطائفه ابو جعفر و نجم الدین محقق حلی، از این نسبتی که به آنها داده مبرا هستند. و کتابهای آنان در برابر ما است، در هیچ کدام آنها این تهمت بزرگ یافت نمی شود، و اهل البیت از داخل خانه، آگاهترند (ما از دیگران بهتر می دانیم). گواه این امر، مردود ساختن روایاتی است که از نظر سند یا متن از طرف علمای شیعه، مورد ایراد واقع شده است. و گواه این سخن تقسیم اخبار به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف است که از عهد و دانشمند بزرگ جمال الدین السید احمد بن طاوس حسنی و شاگردش آیه الله علامه حلی معمول گردیده.

و کاش این مرد از شروح کتب اربعه و در مقدم آنها، از "مرآت العقول" شرح کافی علامه مجلسی، آگاه می شد و آنها را مطالعه میکرد تا بداند چگونه در مورد هر سندی علامه مجلسی به اجتهادش در مورد اقسام حدیث رفتار می کند. یا مراجعه به جلد سوم مستدرک حجت بزرگ علامه نوری می کرد، تا او را براه حق ارشاد کند، و راه صحیح را به او، بنماید و او را از بافتن دروغ بر امت بزرگ شیعه بدون علم و اطلاع، باز دارد.

وی آنگاه کتب اربعه شیعه را به لحاظ اشتغال بر اخبار آحاد، و به لحاظ اینکه پاره ای از رجال اسناد روایات آن را به چیزهایی نسبت داده که غالباً از همه آن نسبت ها، مبرا هستند، و گروهی دیگر را به انحراف مذهبی نسبت داده که انحراف مذهبی آنها با وثاقت آنان در حدیث منافاتی ندارد و شیعه این احادیث را موثق می نامد. در این بین گروهی را هم ضعیف خوانده که روایات مخصوص این گروه محفوف به شواهد صحت است. و عمل محدثان اهل سنت و شیعه در کتب حدیثشان بر همین منوال است. بنابراین، یا این مرد از علم درایه و فنون حدیث بی خبر است یا دوست دارد اظهار نادانی نموده، بر اثر تجاهل بتواند بد گوئی کند. اگر او به مقدمه "فتح الباری" شرح صحیح بخاری ابن حجر و شرح قسطلانی و شرح عینی و شرح مسلم نووی و

[صفحه ۱۱۲]

امثال آن‌ها می‌نگریست، بیماری درونیش بهبود می‌یافت و خامه‌اش از نشر اباطیل فرو می‌ماند.

۴- گوید: طوسی از ابن معلم، و ابن معلم از ابن مابویه کذاب صاحب رقعہ دروغین، و نیز از مرتضی، روایت می‌کند و این هر دو باهم دانشجوی علم بوده و نزد استادشان محمد بن نعمان (شیخ مفید) درس خوانده‌اند که او از مسیلمه کذاب دروغ‌گوتر است و برای یاری مذهب دروغ را تجویز می‌کرده است ص ۵۷.

پاسخ- صاحب رقعہ ای را که او رقعہ دروغینش پنداشته، علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه " به دو بای منقوط نه ما بویه " می‌باشد و او صدوق اول است که در سال ۳۲۹ هفت یا نه سال قبل از تولد شیخ مفید (ابن المعلم) وفات یافته است و تولد شیخ مفید در ۳۳۶ یا ۳۳۸ اتفاق افتاده و ممکن نیست شیخ مفید از صدوق روایت کند. بلی او از فرزندش صدوق دوم ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده که صاحب تویق نیست.

کاش من می‌دانستم چه کسی آلوسی را خبردار کرده که شیخ امت، شیخ مفید (که در رواق امامین جوادین مدفون است و دارای قبه و مقام بلندی است) از مسیلمه کذاب که بخدا کافر است، دروغ‌گوتر می‌باشد؟

تا چند این شخص بر این نسبت دردناک زننده پر جرات است؟ و چگونه بخود اجازه این بدگویی را می‌دهد؟ در صورتی که یافعی در مرآت الجنان ۲۸:۳ شیخ مفید را اینگونه معرفی می‌کند که گوید:

او دانشمند شیعه، پیشوای رافضه، صاحب تصانیف بسیار و بزرگ آنان، معروف به شیخ مفید و نیز به ابن المعلم می‌باشد. در علم کلام و جدل و فقه سخت کاردان بود، و با جلالت و عظمت در دولت بوبهیان با اهل هر عقیده‌ای، بحث میکرد. ابن ابی طی گوید: او راصدقات فراوان بود، و خشوعی با عظمت بود، بسیار به نماز می‌پرداخت، و روزه می‌گرفت، و لباس خشن می‌پوشید. و سخن ابن کثیر در تاریخش ۱۲:۱۵ در مجلس او (شیخ مفید) بسیاری از

[صفحه ۱۱۳]

علمای طوائف دیگر مسلمین حاضر می‌شدند و نشان می‌دادند که او نه تنها پیشوای امامیه است، بلکه او پیشوای همه امت اسلام است و باید هر کس عقیده به دین دارد، در احترام و تعظیم او بکوشد.

آیا این است مقتضی ادب علم و دین؟

آیا در قانون شرع و اخلاق برای کوبیدن علماء و آبروریزی و حملات ناجوانمردانه تا این حد، نسبت به آنان، مجوزی موجود است؟

آیا در قانون اسلام اجازه هست مسلمانی را تا آنجا سقوط دهند که در انظار از کافر هم پست تر جلوه کند هر چند خلاف و دشمنی فیما بین باشد؟ تاچه رسد نسبت به کسی مانند شیخ مفید که از ارکان و اعلام دین و رهبران و انصار حق است. او کسی است که مجد و عظمت علمی عراق را بدست خود بنیاد نهاد، و بینش مردمش را بیدار کرده است. او چه گناهی کرده، جز اینکه واقعیتی را که آلوسی منکر آنست شناخته و در پایگاه بلندی از علم و عمل قرار دارد که هیچگاه آلوسی نتواند مقام او را دریافت.

کاش ماخدی را که بر اساس آن تجویز کذب رابه شیخ مفید در کتابهای او یا کتابهای دیگری برای یاری مذهب، نسبت داده، ارائه می‌داد یا اظهار می‌کرد در اسناد متصل دیگر کجا این نسبت را دیده است، تالیفات او که از این نسبت خالی است و هیچ کس از علما چنین نسبتی را به او نداده است. پس این نسبت نادرست است. و یک مسلمان بی سواد می‌داند: هیچ کس حق ندارد صفای اسلامی را با نسبتهای دروغین تیره سازد تا چه رسد به کسی که ادعای علم می‌کند.

۵- تحت عنوان " امامیه متعبد به نامه های صادره از مهدی منتظر هستند " گوید: بلی اینان قسمت اعظم مذهب خود را از این نامه

های دروغین گرفته اند که هیچ عاقلی تردید ندارد، آنها افتراء به خدا بستن است، و شگفت از رافضیان است که صاحب این نامه ها را که بسیار دروغگوست. صدوق، یعنی بسیار راستگو

[صفحه ۱۱۴]

نامیده اند در حالیکه او از دین مبین بدور است. او پندارد مسئله ای را که در نامه ای نوشت و شب هنگام آن را در سوراخ درختی نهاد، پاسخ آن را به گمانش مهدی صاحب الزمان خواهد نگاشت. این نامه ها را رافضیان نیرومندترین دلایل و موثق ترین براهین خود می دانند. بدا به حال آنان! بدان که این نامه ها فراوان است، برخی از نامه ها از علی بن الحسین بن موسی بن مابویه قمی است که او نامه ای بخط صاحب الامر در پاسخ سوالش اظهار میکرد به این پندار که او نویسنده مخصوص ابا القاسم بن ابی الحسین بن روح یکی از نمایندگان صاحب الامر است و بدست علی بن جعفر بن الاسود میداد تا نامه او را برساند به صاحب الامر (یعنی مهدی) و نامه ای به پندار اینکه پاسخ صاحب الامر است به او برساند.

دیگری نامه های محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حریری ابو جعفر قمی است او با صاحب الامر (ع) مکاتبه کرد و درباره چند مساله شرعی از او پرسید گوید: احمد بن حسین ما را گفت: من این پرسش ها را به اصلش دست یافتم و تویع ها را در بین سطرها دیدم، این پاسخ ها را محمد بن الحسن الطوسی در کتاب "الغیبه" و "احتجاجش" نقل کرده است. این تویع ها به عقیده آنان، خط ائمه (ع) است که در پاسخ سوالات شیعیان نگاشته شده و این تویع ها را بر روایاتی که به اسناد صحیح نقل گردیده هنگام تعارض ترجیح می دهند. ابن بابویه در فقه بعد از بیان تویعات وارد از ناحیه مقدسه، در باب "مردی که وصیت به شخص دیگر کند" گوید: این تویع نزد من بخط ابی محمد بن الحسن بن علی است و در کافی کلینی، روایتی بر خلاف این تویع از حضرت صادق (ع) رسیده سپس گوید: من به آن حدیث فتوا نمی دهم، بلکه فتوای من بر وفق خط حسن بن علی خواهد بود.

دیگر: نامه های ابی العباس جعفر بن عبد اله بن جعفر حمیری قمی است.

[صفحه ۱۱۵]

و دیگر: نامه های برادرش حسین و نامه های برادرش احمد است. و این ابو العباس کتابی در اختیار مرویه از او گرد آورده و نامش را "قرب الاسناد الی صاحب الامر" نهاده است. و دیگر: نامه های علی بن سلیمان بن حسین بن جهم بن بکیر بن اعین ابو الحسن رازی است که او نیز مدعی مکاتبه است و نامه هائی اظهار کرده.

این بود برخی از مبانی احکام شیعه، و معتقدات آنان و این قطره ای از آن دریا است که می تواند ادعای رافضیان را در گرفتن دین خود از عترت نشان دهد... (ص ۶۱. ۵۸).

پاسخ- چه بسیار شایسته ای بود برای این مرد، که جمال الدین قاسمی او را نهی کرد، کتابش را به دیگری ارائه دهد، چنانکه شایسته بود آقای محمد رشید رضا به هر زحمتی بود از شیعه یا یکی از افراد منصف قومش میخواست، نوشته هایش را قبلا مطالعه کند، زیرا اباطیلی که طی این کتاب فراهم آورده کاشف از سوء نیت اوست، و به اعتبار او لطمه میزند و بر هر دانشمند ادیبی مخفی

نخواهد ماند و دامن تعصب نمیتواند آنرا بپوشاند و هر چند خواننده اش با شرافت و در اندیشه، آزاد فکر باشد، نخواهد توانست از آنها دفاع کند.

چگونه بر محقق میتواند پوشیده بماند که امامیه به نامه ها و توقیعات صادر از " مهدی منتظر " عمل نمی کنند، و سخن ابن مرد و هر کس بر طریقه اش بیافند، چنانکه از قصیمی در " الصراع بین الاسلام و الوثئیه " خواهد آمد، کمترین راز پنهانی بجای نمی گذارد که شیعه بدان ها تعبد نخواهد کرد، چنانکه در کتب اربعه که عمده مرجع شیعه در کتب حدیث می باشد، مولفانش " محامده ثلاثه (" ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی) هیچ کدام نامه ها و توقیعات صادر از ناحیه مقدسه را نیاورده اند و این برای بیداری هر محقق کافی است که این سه نفر از بزرگان امامیه آگاه بوده اند کار این نامه ها از ناحیه اخلال گران و فرصت

[صفحه ۱۱۶]

طلبان به کجا منتهی می شود که انکار وجود حضرت حجت خواهند کرد.

از این رو گویا نهی شده بودند از اینکه آثار صادر از ناحیه مقدسه را در تالیفاتش درج کنند با اینکه آنان خود، راویان آنها بوده و بار آن را به امت حمل کرده اند، تا مذهب اهل البیت از طریق جعفری صحیح به مذهب مهدوی تبدیل نشود و مردان متعصب کور دل، مجالی برای این سخن نیابند که بگویند مذهب امامیه از امام غائبی که به گمان آنان وجود خارجی ندارد گرفته شده و از نامه های دروغین به پندار آنها پیروی میشود و این خود یکی از اسرار امامت است که وثاقت و اعتماد به کتب اربعه را زیاد می کند. این بزرگ مرد، ثقه الاسلام کلینی، با اینکه در محیط بغداد میان او و سفرای چهار گانه امام زمان، حجت منتظر فاصله ای نبوده، همه در یک شهر و یک زمانند و او در سال ۳۲۳ ه در زمان غیبت صغری وفات کرده، کتابش را در خلال بیست سال تالیف می کند در حالیکه اسمی از توقیعات امام منتظر در کتاب کافی اش که مشتمل بر شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است، دیده نمی شود، با اینکه بسیاری از این توقیعات از طریق او نقل شده و در کتابش توقیعات و نامه های دیگر ائمه اهل بیت عصمت سلام اله علیهم را آورده است.

و این ابو جعفر ابن بابویه صدوق، با وجودی که تعدادی از توقیعات با عظمت را در تالیف دیگرش " اکمال الدین " آورده و در آنجا بابی در صفحه ۲۶۶ به همین منظور گشوده، هیچ کدام آنها را در کتاب " من لا یحضره الفقیه " خود نیاورده است. بلی در یک مورد تا آنجا که ما دست یافتیم، حدیثی را در مقام تایید بدون یاد کردن نام امام (ع) متعرض می شود (در ۴۱:۲ چاپ لکهنو) گوید:

روایتی که درباره آن کس که روزی از ماه رمضان را عمدا افطار کند، بر اوسه کفاره واجب است، من بدان روایت، در مورد کسی که افطارش به مباشرت حرام یا غذای حرام صورت گیرد، فتوا می دهم، زیرا این معنی در روایات

[صفحه ۱۱۷]

ابی الحسین اسدی (رضی اله عنه) از روایات شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری قدس اله روحه نقل شده است. و پس از این دو بزرگ مرد، شیخ الطائفه ابو جعفر الطوسی است. او با وجود نقل روایات توقیعات احکام صادر از ناحیه مقدسه به محمد بن عبد اله بن جعفر حمیری در کتاب " الغیبه " ص ۲۵۸-۲۴۳-۲۱۴-۱۸۴، با این حال هیچ کدام از این نامه ها را در

کتابهای تهذیب و استبصارش که از کتب اربعه و مهمترین مصادر احکام شیعه است نیاورده.

مگر نمی بینند توقیع اسحاق بن یعقوب از ناحیه مقدسه، همه به اتفاق روایت کرده اند و ابو جعفر صدوق از ابی جعفر کلینی در اکمال ص ۲۶۶، و شیخ ابو جعفر طوسی به اسنادش از کلینی نیز در کتاب "الغیبه" ص ۱۸۸ آورده، و در آن توقیع، احکام سه مسئله که در کتب اربعه عنوان کرده اند آمده، ولی به غیر از این توقیع، استدلال آورده اند و هیچ گونه عین و اثری از توقیع در آن استدلالها، دیده نمیشود. و اینک سه مسئله:

۱- حرمت آبجو

کلینی در کافی ۱۹۷:۲ و شیخ در تهذیب ۳۱۳:۲ و در استبصار ۲۴۵:۲ آن را عنوان کرده اند و در "من لا یحضره الفقیه" ۳:۲۱۷ و ۳۶۱ یافت می شود. و در کتاب وافی عنوان مستقلی دارد. در آنجا، کتب اربعه را در جلد یازدهم ص ۸۸ (مربوط به این موضوع) جمع کرده، از ادله موضوع پنج توقیع از امامین ابی الحسن الرضا، و ابی جعفر ثانی، بدست می آید، ولی از توقیع منسوب به حضرت مهدی (ع) ذکری به میان نیامده است.

۲- حلال کردن خمس برای شیعیان

این عنوان را از کلینی در کافی ۱:۴۲۵ و شیخ در تهذیب ۲۵۹:۱ و ۲۵۶:۱ و استبصار ۲:۳۳ و ۳۶ می یابیم و صدوق در فقیه، در جلد دوم صفحه ۱۴ آن را آورده و در وافی در ۶:۴۵ و ۴۸ عنوان شده و از ادله آن مکاتبه دو امام: ابی الحسن الرضا

[صفحه ۱۱۸]

و امام ابی جعفر الجواد علیهما السلام آمده و هیچ گونه سخن از توقیع امام حجت در بین نیست.

۳- پول خواننده زن:

این مسئله در کافی ۱:۳۶۱ و در تهذیب ۲:۱۰۷ و در استبصار ۲:۳۶ عنوان شده و در فقیه ۳:۵۳ یافت می شود و همه آنها در وافی ۱۰:۳۲ ایراد گردیده، ولی کمترین اشاره ای به توقیع امام منتظر دیده نمی شود.

بنابراین سخن "آلوسی"، "ما را به نقطه مهمی توجه داد و سر مکتومی را بر ما آشکار ساخت. علت صرف نظر کردن بزرگان حدیث را، از این هه احادیثی که از امام منتظر، صادر شده است. با وجود این که این احادیث در برابر آنها، و مقابل دیدگان نشان بوده است، زیرا با این یاوه گوئی ها شما دیگر خوب می دانید، اگر در این اصول مدونه حدیث چیزی از آنها ذکر می شد، باب ایراد و طعن به مذهب امامیه، کاملاً گشوده می گردید. و زبان مفتریان و تهمت زنان بروی آنان دراز می شد و از ناحیه آنان یاوه گوئی و ژاژ خواهی رواج می گرفت.

بنابراین بیائید با هم از این مرد درباره این همه اشارات و کنایه های بد گویانه و نسبتهای ساختگی و غرض جویانه اش پرسیم و سوال کنیم آیا چه موقع امامیه قسمت عمده مذهب خود را از این نامه ها و توقیع ها گرفته و بدان گردن نهاده است؟ آیا چه کسی از امامیه، به این مطلب اعتراف کرده است؟ این اعتراف در کجا است؟ و در چه تالیفی؟ و نزد کدام راوی، این امر ثابت شده است؟ صدوق چه موقع نامه و توقیع داشته؟ و چه وقت آن را نوشته؟ کجا آن را روایت کرده؟ و چه کسی به او نسبت داده است؟ این مرد ندانسته است که صاحب رقعه (توقیع) پدر صدوق است که او را با این سخن یاد کرده "منها رقعه علی بن الحسین..."

آیا چه مجوزی برای تکفیر صدوق در دست دارد؟ و حال آنکه او از

[صفحه ۱۱۹]

حاملان علم قرآن، و سنت نبوی است و آیا غیر از او دیگر چه کسانی راهنمای راه حق و علوم دین اند؟ از اینها همه گذشتیم، آیا او حداقل یک نفر مسلمان نیست که شهادتین بر زبان جاری می‌کند و به خدا و رسول و کتابی که بر او نازل شده و روز قیامت ایمان دارد؟ آیا این رفتار به مسلمانان از آداب دینداری، و رسم علم، و آداب عفت، و قانون کتاب و سنت می‌داند یا میل و سلیقه شخصی است؟ آیا مصلحت عمومی را در فحاشی و بدگویی و نسبت‌های دروغ باید یافت؟ آیا بدین وسیله امت اسلامی نیک بخت می‌گردد؟ و مایه رشد و هدایتش فراهم می‌شود؟

و آیا چه کسی او را از این پندار صدوق، که حاجتش را از طریق سوراخ درخت دریافت می‌کند، آگاه کرد؟ در چه موقع این سوال از صدوق شده؟ و سوال از او درباره چه بوده است؟ تا او آن را بنویسد و در سوراخ درخت یا جای دیگر، شب یا روز بنهد، و پاسخش را از آنجا دریافت کند؟ این سوالات از چه کسی نقل شده و پاسخهای آن را چه کسی دیده؟ و چه کسی آنها را حکایت کرده است؟ و چه موقع این پاسخها نزد رافضیان از نظر استدلالی ثابت شده، تا قوی ترین دلایل آنان، و محکم ترین استدلالشان باشد؟ آری بدا بحال ایشان...

کاش من و هم مذهب‌انم از این نامه‌های فراوان اطلاع حاصل می‌کردیم. همه این نامه‌ها را علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار در ۱۲ صفحه از صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۹ نقل کرده و آن مقداری که مربوط به احکام است از شمار انگشتان دست، کمتر است.

آیا امامیه، از اول تا آخر فقه، تنها به همین چند صفحه محدود، تمسک می‌جوید؟

و آیا این چند صفحه معدود میتواند، ماخذ قسمت اعظم مذهبشان باشد؟

من نمی‌دانم، ولی خواننده خوب می‌داند "تنها کسانی تهمت می‌زنند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند."

[صفحه ۱۲۰]

کاش متن اصلی نامه علی بن الحسین بن بابویه را عینا می‌نگاشت، تا امت اسلام بداند، تنها یک نامه بیش نیست و در آن ذکری از احکام نشده است تا امامیه بدان تمسک جوید. متن نامه به روایت شیخ در کتاب "الغیبه" چنین است:

"علی بن الحسین بن املای علی بن جعفر، برای شیخ ابی القاسم حسین بن روح نوشت که: از مولی صاحب الامر خواهش کند، خداوند او را فرزندان فقیه روزی کند و پاسخ آمد: شما از این زن صاحب فرزند نخواهی شد، ولی کنیزی دلمی به ملک تو می‌آید و از او دو فرزند فقیه نصیب خواهد شد.

"آیا در این نامه، مطلبی وجود دارد که ماخذ دینی باشد و یا می‌توان وظیفه‌ای را از آن گرفت؟

واما نامه‌های محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری که در دو کتاب "الغیبه" و "الاحتجاج" یافت می‌شود، آنهاجمعا چهار نامه است که دو نامه آن را شیخ در ص ۲۵۰ و ۲۴۴ کتاب "الغیبه" آورده، یکی از آنها مشتمل بر نه مساله و دیگر پانزده سوال است و طبرسی در احتجاج دو دستخط دیگر به آنها افزوده است. اگر تهمت زننده، مرد منصفی بود، درک می‌کرد، اینکه شیخ، این مسائل را در دو کتاب تهذیب و استبصارش نیآورده، برای باطل کردن همین شبهه و گسیختن همین پندار بوده است.

و این مرد نمی‌دانسته که کتاب احتجاج از تالیفات شیخ طوسی محمد بن الحسن نیست، بلکه از شیخ ابی منصور احمد بن علی بن ایبطالب طبرسی میباشد.

و در آنجا که گوید: این توفیق‌ها... تا آخر، جنایتی بزرگ مرتکب شده و دست به مغلظه و فریبکاری عجیبی زده است، زیرا بعد از این که ادعا کرده اینان توفیق را بر روایت مسند صحیح، هنگام تعارض، ترجیح می‌دهند، استدلال کرده به اینکه: ابن مابویه در

الفقه: بعد از ذکر توقیعات وارد از ناحیه مقدسه در باب "مردی که وصیت بشخص دیگر کند،" گوید: این توقیع نزد من بخط

[صفحه ۱۲۱]

ابی محمد بن الحسن بن علی... تا آخر می باشد.

شما در این باب که او از کتاب فقیه توقیعاتی نقل کرده، حتی یک توقیع هم از ناحیه مقدسه، پیدا نمی کنید تا چه رسد به توقیعات، فقط در اول باب یک توقیع از ابی محمد حسن عسکری وارد شده و آن مرد به نام ابا محمد بن الحسن خوانده تا با افترایش جور در آید غافل از اینکه کینه امام غائب، ابو القاسم است نه ابو محمد و از این رو هیچ ارتباطی با ادعای او ندارد، ما در اینجا عین عبارت فقیه را می آوریم تا راه از بیراهه مشخص گردد.

در جلد سوم صفحه ۲۷۵ گوید: در باب دو مرد که نسبت به هر دو وصیت شده باشد و هر کدام مستقلاً نیمی از بازمانده متوفی را تصرف کنند، محمد بن حسن الصفار- رضی الله عنه- به ابی محمد حسن بن علی (ع) نوشت: مردی وصیت برای دو نفر کرده است. آیا مجاز است یکی از آنها نیمی از ترکه و دیگری نیم دوم را مستقلاً بردارند پاسخ به دستخط آن حضرت (ع) آمد: لا- ینبغی لهما ان یخالفا المیت و یعملان حسب ما امرهما انشاء الله " آنان را شایسته نیست مخالفت میت کردن و باید بر طبق امر او، انشاء الله رفتار کنند " این توقیع به عقیده من به خط آن حضرت (ع) است.

و در کتاب محمد بن یعقوب کلینی- رحمه الله- از احمد بن محمد از علی بن حسن میثمی از هر دو برادرش محمد و احمد از پدرشان، از داود بن ابی یزید، از برید بن معاویه که گوید: مردی از دنیا رفت و به دو مرد وصیت خود را کرد: یکی از آن دو به رفیقش گفت: نیمی از مال او را، تو بردار، و نیم دیگر را به من بده، آن دیگر مخالفت کرد از امام ابا عبد الله (ع) مسئله را پرسیدند فرمود:

ذاک له (این امر حق اوست)

مصنف این کتاب (رحمه الله) گوید: من به این حدیث فتوا نمیدهم، بلکه من به آنچه نزد من است و از خط حسن بن علی (ع) است فتوا می دهم... بخوانید و قضاوت کنید.

[صفحه ۱۲۲]

و اما نامه های ابی العباس و حسین و احمد و علی، اینها در هیچ کدام از ماخذ شیعه دیده نشده است و در اصول احکام و مراجع فقه امامیه، حتی یک مورد آن هم یاد نشده است. بجانم سوگند هر گاه مرد دروغزن یک مورد آن را می یافت با جنجال و هیاهو، آنرا اعلام می کرد!

و ابو العباس کنیه عبد الله بن جعفر حمیری است و او صاحب "قرب الاسناد" است نه جعفر بن عبد الله چنانکه، مرد غافل پنداشته است. و جعفر، و محمد که قبلاً آنها را نام برد و نشناخت و حسین و احمد، اینها چهار برادرند فرزندان ابی العباس یاد شده. و در کتب شیعه برای غیر از محمد بن عبد الله که نام برده شد، هیچ کجا اثری از نامه های منسوب به آنان دیده نمی شود. و تاریخ جز سخن مولفان را در شرح احوالشان، چیز دیگری درباره مکاتبه آنان ننوشته است. اینست موضوع توقیعات نزد شیعه و اینست بطلان ادعای گرفتن احکام شیعه، از آنها!

در اینجا خطاهائی از این مرد در این سخنش مشاهده می شود که حکایت از جهل مرکب او می کند از این قبیل:

موسی بن مابویه (در چند جا)، صحیحش، موسی بن بابویه
 ابا القاسم بن ابی الحسین، صحیحش، ابا القاسم بن حسین
 مالک الحریری الفقه، صحیحش، مالک الحمیری الفقیه
 ابی العباس جعفر بن عبد الله، صحیحش، ابی العباس عبد الله
 سلیمان بن الحسین، صحیحش، سلیمان بن الحسن
 ابوالحسن الرازی، صحیحش، ابوالحسن الزراری

شگفتنا از مردی که به قومی نسبت می دهد، و نقد و ایراد و تکذیب از آنها می کند، در حالی که ابتدا از عقائد آن قوم و تعالیم مذهبشان، و ماخذ احکام، و دلائل افکار و عقائد و رجال و حتی نامهای آنان چیزی نمیداند. از کتابهایشان بی خبر است و نمی داند آنها منسوب به چه کسی است. و میان پدر

[صفحه ۱۲۳]

و پسر فرق نمی گذارد، نمی داند چه کسی به دنیا آمده و چه کسی هنوز زاده نشده است. اگر او حفظاً بروی خود را می پسندید، از قلمفرسائی باز می ایستاد تا عیوبش پوشیده تر ماند.

۷- در صفحه ۶۵ و ۶۴ چند نمونه از عقائد شیعه را آورده برخی را به دروغ بر آنان نسبت داده، مانند اینکه: اکثر اصحاب پیامبر خدا (ص) را، اینان فحش می دهند و جز تعداد کمی از آنها، بقیه را محکوم به ارتداد می دانند. دیگر آنکه معتقدند بر امامان وحی می شود و مرگ آنان بدست خودشان است. و عقیده که تحریف قرآن و کم شدن آن، دارند، و می گویند حجت منتظر هر گاه نامش در مجلسی برده شود، او حاضر می شود و باید به احترام او، ایستاد و بسیاری از ضروریات دین را منکرند.

امینی گوید: بلی شیعه همه اصحاب را عادل نمیدانند و درباره آنها چیزی جز آنچه در کتاب و سنت آمده است نمی گوید، و ما بهمین زودی در نقد از کتاب "الصراع بین الاسلام والوثنیه"، شما را بر آن واقف می سازیم اما سایر چیزهایی که نسبت داده همه اش تعدی، دروغ و بی اساس است. آنگاه سخنی زشت و کلامی کوبنده و نامانوس در ص ۶۶-۶۵ به این مضمون دارد:

آنچه درباره متعه سخن گفته، (یعنی سید محسن امین) برای اثبات گمراهی آنان کافی است و نزد آنان متعه دیگری به نام (متعّه دوریه) معمول است و در فضیلت آن چیزها میگویند که گروهی مردان از یک زن، بهره برند، به این ترتیب که: از صبح تا هنگام چاشت در متعه شخصی باشد و از هنگام چاشت تا ظهر در متعه شخص دیگر، و از ظهر تا عصر در استمتاع سومی، و از عصر تا مغرب

[صفحه ۱۲۴]

برای چهارمی، و از مغرب تا عشاء برای پنجمی، و از عشاء تا نصف شب برای ششمی، و از نصف شب تا صبح برای هفتمین نفر کسی که این نوع متعه را جائز دانسته جای شگفتی نیست، اگر چنین سخن گوید و نامش را "الحصون المنیعه" بگذارد.

نسبت متعه دوریه یا بگوئید فحشای آشکار، به شیعه تهمت بزرگی است که لرزه بر اندام می اندازد، و چهره هارا درهم می کند، و دلها را متزجر می سازد. شایسته بود این مرد هنگام تهمت، ماخذی از کتب شیعه می آورد، او، استناد به هر نوع نوشته ای که می آورد از هر کس که باشد ما از او می پذیرفتیم، بلکه ما را کافی بود، هر گاه به یکی از کتب خودشان استناد می جست که در آن

کتاب این عمل را به شیعه نسبت داده باشند، یا می گفت: شنیدم از کسی که این موضوع را به شیعه نسبت می داد، یا می گفت دیده ام یا شنیده ام این عمل را مردمی از شیعه مرتکب شده اند هر چند آنان او نابخردان، و جوانان لا ابالی شیعه باشند، ولی هیچ کدام از اینها را نتوانست جور کند، چون او اول کسی است که این تهمت زننده را با هو و جنجال بشیعه نسبت می دهد و قصیمی در "الصراع بین الاسلام و الوثئیه" و دیگران، همه این دروغ را از او گرفته اند.

کاش شیعه می دانست از چه تاریخی این نامگذاری صورت گرفته است؟ و در چه زمانی این عمل واقع شده؟ و چه کسی اولین بار، این نام را نهاده؟ و چرا کتب شیعه همه از این نام خالی است؟ ولی من می گویم خبر یقینی این امر، نزد دروغ ساز و جاعل آن است، و اینست دوران طلایی، عصر نور، عصر آلوسی، او اول کسی است که پس از اختراع این دروغ آن را متعه دوریه نامگذاری کرد، ولی شیعه هنوز، چیزی از آن نمی داند.

و کاش این مرد، برخی از این روایاتی را که شیعه در فضیلت متعه دوری روایت کرده، نقل می کرد و کاش ما را به روایاتش راهنمایی می نمود او کتاب یا جزوه ای

[صفحه ۱۲۵]

که در آن مورد، نوشته شده باشد، نشان می داد بلی، در خودداری از نامبردن اینها همه حق با اوست، زیرا دروغ ماخذی جز دل خائن و سینه هائی که تحت تاثیر شیطان وسواس خناس است، ندارد.

اما علم الاعلام حجه الاسلام سید ما حسین محسن الامین (صاحب الحصون المنیعه) که به گمان او چنین نکاحی را جائز میدانند، می پرسیم در کدامیک از تالیفاتش آن را جائز دانسته؟ و چه کسی با او در این مورد سخن گفته؟ و چه موقع او این سخن را فرموده؟ و کجا چنین اظهاری را کرده؟ او هم اکنون زنده است و زندگی می کند (خدای عمرش را بیفزاید) آیا او مرد بلند همتی نیست که مقاصد عالی دارد، بزرگی از بزرگان دین، و پیشوائی از پیشوایان اصلاح امت اسلامی نیست؟ کسی که به امور پست، دست نمی زند و سخن بیمایه، نمی گوید و ساحت مقدس او به این نسبتها و فواحش آلوده نمی شود.

این بود برخی ناچیز از نسبتهای دروغ رساله "السنه و الشیعه" و با وجودی که رساله کوچکی است، و تعداد صفحاتش از ۱۳۲ برگ تجاوز نمی کند، ولی ایراد و عیوبش بمراتب از تعداد صفحاتش بیشتر است و نمونه ای که بدست دادیم شما را بس است.

"کسانیکه تهمت زنند از گروه شمایند، آن را نباید برای خود شر پندارید، بلکه بسود شما است. هر کس گناهی مرتکب شود، برای خود اوست و آنکس که این کار بزرگ را بر عهده گرفت عذاب بزرگی از آن او خواهد بود."

[صفحه ۱۲۶]

الصراع بین الاسلام و الوثئیه

اشاره

تالیف: عبد الله علی القصیمی مقیم قاهره.

شاید در خود این اسم، نمودار واضحی از روحيات مولف باشد و این نام اهانت‌هایی را که او در کتابش آورده، بدست دهد. اولین جنایتش بر عموم مسلمین نامگذاری چند ملت اسلامی، به بت پرستی است که هر یک از آن ملتها، میلیون‌ها از مسلمانان جهان را تشکیل میدهند و در بین آنان، امام، رهبر دانشمند، فیلسوف، مفسر، محدث و راهنمایان با اخلاص دین خدا، فراوان دیده می‌شوند و مقدم بر آنها همه، گروهی از صحابه و تابعین نیکوکار را باید نام برد.

آیا این نامگذاری، دیگر میتواند: هم بستگی، دوستی، ومهربانی ای بین مسلمین باقی گذارد؟ و آیا اگر اینگونه کلمات شایع شود، دیگر کلمه جامعی که مسلمین را در زیر سایه بلند پایه آن قرار دهد، میتوان یافت؟

بلی این سخنان است که بذر تفرقه میان امت می‌باشد، و روح نفرت را در آن پراکنده میسازد، و در نتیجه، اختلاف آراء بالا می‌گیرد و افکار مخالف پدید می‌آید و بسا که کار به جدال، خونریزی و کشتار کشد و خدا مسلمانان را از شر آن حفظ کند.

ای مسلمانان همه با هم، به پیش به سوی امنیت و برادری و یگانگی، بدون توجه به جنجال‌های آشوبگرانه و دوستی برانداز، این شیطانی است که میخواهد بین شما دشمنی و خشم بیاندازد پیروی از گام‌هایش نکنید هر

[صفحه ۱۲۷]

کس از گام‌های شیطان پیروی کند، او را به فحشاء و اعمال ننگین وادار می‌سازد. اما میزان فحش‌های کوبنده این کتاب وهتاک‌ها، نسبت‌های ناروا، یاوه‌ها، دروغ‌ها و مجعولاتش شاید از تعداد صفحات آن که بالغ بر ۱۶۰۰ صفحه است تجاوز کند و اینک نمونه‌هایی چند از آن:

۱- گوید: از داستان‌های ظریف یکی حکایت پیرمردی از شیعه به نام " بیان " است که پندارد خداوند او را با این سخنش " هذا بیان للناس " تائید کرده است و دیگری بنام " کف " که او و یارانش پندارند مقصود از کلمه کسف در آیه " و ان یروا کسفامن السماء، " اوست صفحه ۴ و ۵۳۸.

پاسخ- این حرف‌ها همان افسانه‌های نخستین است که قلم ابن قتیبه در تاویل مختلف الحديد ص ۸۷ آن را نگاشته و جز نسبت‌های ساختگی از فرقه‌هایی که وجود خارجی نداشته و ندارد و تنها خیالات پریشانی آن را پرداخته و زبان افراد متعصب کوردلی همچون ابن قتیبه، جاحظ و خیاط آن را بشیعه نسبت داده و صفحات تالیفات خود را به دروغ و افترای زننده، آلوده کرده اند چیز دیگر نیست. تاریخ اینان را به جعل و تزویر معرفی کرده است. آنگاه بعد از گذشت ده قرن بر این یاوه‌ها و دروغ پردازیها، قصیمی آمده تا آنها را تجدید کند و مذهب امامیه را امروز با آنها مردود سازد. و از کسانی پیروی کند که " از پیش گمراه بودند و گروه بسیاری را گمراه ساختند، و خود از راه بدر رفتند آنان را با افتراهایشان بخود بگذار "

[صفحه ۱۲۸]

ما فرض می‌کنیم این دو مرد " بیان و کسف " وجود خارجی داشتند و به‌زعم او معتقد به تشیع هم بودند، هر چند اثبات این امر کار آسانی نیست، ولی آیا در قانون استللال، و وظیفه انصاف، و میزان دادگری، این امر صحیح است که امت بزرگی را به گفتار نابخردانی که در وجودشان، و مذهبشان، و در گفتارشان تردید است، محکوم داشت؟...

۲- گوید: امیر بزرگوار شکیب ارسلان در کتاب " حاضر العالم الاسلامی " آورده است که او با یکی از رجال دانشمند و میرز شیعه مواجه شد و آن مرد شیعی به سختی دشمن عرب بود و از آنان به شدت عیبجوئی می‌کرد و درباره علی بن ابیطالب (ع) و

فرزندانش بقدری غلو می ورزید و زیاده روی میکرد که اسلام و عقل زیر بار آن نمی رفت. کار او، امیر بزرگوار را به شکفت آورد و از او پرسید چگونه می توان میان دشمنی ای به این شدت نسبت به عرب، با محبت علی (ع) و فرزندانش تا این حد، جمع کرد؟ آیا نه اینست که علی (ع) و فرزندانش شاخص ترین فرزندان عربند؟ مرد شیعی ناگهان ناصبی شد؟ هیجان کرد و دشمن علی و فرزندانش گردید و سخنانی ننگین نسبت به اسلام و عرب ادا کرد. صفحه ۱۴.

پاسخ- این نقل خرافی، امیر سخن را، از اوج عظمت به حضيض جهل و پستی فرو می اندازد، زیرا او، حکم به دانشمندی و شاخصیت مردی کرده است که مردمی را دوست داشته و در محبت آنها دیر زمانی غلو هم نمیکرده در حالیکه معلوم شده آنها را از بن نمی شناسد یا آنها را از ترک و دیلم می پندارد؟ و آیا شمادر بین مسلمین کسی را پیدا می کنید که نداند محمد و آل محمد (ص) از اشراف و بزرگان عربند؟ و امیر بر او منت نهاده که به او نگفته است که

[صفحه ۱۲۹]

افتخار بخش عترت، یعنی خود پیامبر گرامی اسلام (ص)، در قله افتخارات عرب قرار دارد تا مبدا مرددانشمند، به دین مجوس باز گردد. من سرعت بازگشت این مرد دانشمند و میرز را چیزی جز معجزه امیر در قرن بیستم (نه قرن چهاردهم) نمی بینم. این سخن وقتی است که ما قصیمی صاحب الصراع... را در نقلی که کرده راستگو بدانیم، ولی کسی که بکتاب امیر "حاضر العالم الاسلامی" مراجعه کند عین عبارت جلد اول ص ۱۶۴ را چنین می یابد:

من یکبار با مردی از فضلاء آنها (شیعیان) که مقام عالی در دولت ایران داشت گفتگو می کردم، بحث ما به قضیه عرب و عجم کشیده شد. طرف صحبتیم به حدی در تشیع غلو می کرد که دیدم کتابی چاپ کرده و این جمله را در آغازش نهاده بود (هو العلی الغائب) با خود گفتم: این شخص بی تردید، با غلوی که در آل البیت دارد و می داند آنها از عرب بودند، نمی تواند از عرب که اهل بیت از آنهایند، بدش بیاید، زیرا ممکن نیست بین دشمنی و محبت را در یک جا جمع کرد، خداوند برای یک انسان، دودل نیافریده است، ولی پندارم در این مورد نیز خطا رفت، زیرا وقتی من بحث را به موضوع عرب و عجم کشاندم دیدم او عجم صرف شد، و آن همه غلو را درباره علی و آل علی (ع) فراموش کرد و در حالیکه به ترکی سخن میگفت با من چنین گفت:

"ایران در حکومت اسلامی دکلدر یا لکزدین اسلامی ایتمش بر حکومتدیر" یعنی ایران حکومت اسلامی نیست، بلکه حکومتی است که دین اسلام را به خود گرفته است.

بخوانید و از جابجا کردن سخن بخندید، و قصیمی کسی است که با سخنان هم مسلکانش چنین می کند تا چه رسد به مطالبی که به دست مخالفان عقیده اش نگاشته شده باشد. خواننده عزیز بخوبی می داند که امیر شکیب ارسلان نیز در فهم آنچه از

[صفحه ۱۳۰]

شیعی فاضل در آغاز کتابش دیده غلو کرده زیرا آن جمله ها، (هو العلی الغالب) بوده است نه هو العلی الغائب که دلیل غلو در تشیع باشد و این جمله، کلمه معروفی است مانند: "هو الواحد الاحد" و اشباهش زیاد نوشته و گفته می شود و مقصود از آن اسماء الحسنی است و مانند بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سخن بدان تبرک می جویند. شما در بین شیعه کسی که دشمن عرب باشد نمی یابید. شیعه بیک دین عربی عقیده دارد که پیامبر عربی اصیل آنرا ابلاغ کرده و کتابی به زبان عربی آشکار آورده و در ضمن آن کتاب گوید: اعجمی و عربی و در کار دین و امت اسلامی، سادات و بزرگان عرب را جانشین خود ساخته است و احکام

اسلامی را هیچگاه بدون روایات عربی که از آن پیشوایان طاهر، صلوات اله علیهم رسیده باشد. آنان که علومشان به موسس دعوت اسلامی (ص) می پیوندد، نمیتواند استنباط کند. شیعه در اوقات شب و روز دعاها را بزرگان عربی می خواند و در رشته های مختلف، شیعه هزارها کتاب عربی طبع و نشر می دهد. شیعه دینش عربی است، عشق و جذبه اش عربی است، مذهبش عربی است، شور و شوقش، ولاء و علاقه اش، خوی و خلقش همه و همه عربی. عربی، عربی است. بلی، شیعه، دشمن آرایشگرانی است که از حقوق خدا، مایه می گذارند و ارکان نبوت را متزلزل میسازند و نسبت به ائمه دین ستم روا می دارند، و عترت طاهر را، منکوب می کنند، و بدین وسیله بر عربیت خیانت میکنند. این آرایش گران، عرب باشند یا عجم، فرق نمیکند و در این عقیده، شیعه عرب و عجم را باهم اختلافی نیست. ولی هواپرستی و کینه توزی افراد را او میدارد به امت تلقین کنند، تشیع یک جنبش ایرانی است. و شیعه ایرانی، دشمن عرب است تا جامعه اسلامی را از هم پاشند و تفرقه ایجاد کنند، من معتقدم قصیمی و قبل از او امیر، در سخنان

[صفحه ۱۳۱]

دیگرشان همین ها را می خواهند " من جز آنچه می بینم شما را نشان ندادم، و جز براه راست شما را نمی خوانم. " ۳- گوید: شیعیان ایران وقتی در جنگهای اخیر روس و بر دولت عثمانی پیروز شد، طاق نصرتها زدند و در تمام شهرهای ایران پرچمهای سرور و شادی برافراشتند ص ۱۸۰ پاسخ- این سخن، از آلوسی که قبلا نام بردیم و تهمتش را با پاسخ آن نقل کردم ص ۲۶۷، گرفته شده، و قصیمی آن را رنگ دروغ داده است و چه بسیار مطالبی که متاخران از گذشتگان گرفته اند. ۴- گوید: شیعیان درباره علی (ع) و یازده فرزندانش عینا عقیده مسیحیان را نسبت به عیسی بن مریم دارند از قبیل عقیده به حلول خدا در او، و تقدیس او و نسبت معجزات به او، و از قبیل پناه بردن به او، و او را در سختی و رفاه خواندن، و به او پیوستن، و از دیگران از شوق و ترس او بریدن و امثال این امور. و کسی که مقام علی (و زیارتگاه آنها) و مقام حسین یا دیگر اهل بیت پیغمبر (ص) و امثال آنان را در نجف و کربلا و سایر بلاد شیعه بنگرد و اعمالی را که در آنجا صورت میگیرد مشاهده کند، خواهد دانست آنچه ما ذکر کردیم، خیلی از آنچه واقع می شود کمتر است و هیچ بیانی قادر نیست اعمال این گروه را در این مشاهده توصیف کند، به همین سبب اینان همیشه، سرسخت ترین دشمنان توحید و اهل توحید بوده و خواهند بود ص ۱۹۰ پاسخ- اما غلو به معنی عقیده به الوهیت و حلول، قطعا از عقائد شیعه نیست این کتب شیعه است در عقائد که، مشحون به تکفیر معتقدان بدان، و حکم به ارتداد آنان است. و در تمام کتب فقهی، در نیم خورده آنان، حکم به نجاست شده است.

اما تقدیس و معجزات به هیچوجه غلو نیست، زیرا قداست مربوط به طهارت

[صفحه ۱۳۲]

مولد و پاکی نفس شریف آنان از معاصی و گناهان است و پاکی ذاتی از پلیدیها و پستی ها از لوازم منصب امامت و شرط ضروری خلافت است، چنانکه این شرط در پیامبر (ص) نیز لازم است.

اما معجزات، از اموری است که دعوا را ثابت و حجت را اتمام می کند. و هر کس ادعای رابطه با ماوراء طبیعت دارد، پیامبر باشد یا امام، باید معجزه داشته باشد. و در حدیقت معجزه امام، همان معجزه پیامبر خدا است که او را بر دین خود جانشین ساخته، و کرامت بخشیده است. و بر خدای سبحان است که از باب لطفی که بر خلقش دارد، مدعی حق را با اجرای معجزات بدستش معرفی کند تا دلها نسبت به او آرام گیرد و برهانش بدو استوار گردد و در نتیجه مردم را به طاعت حق نزدیک، و از معصیت او دور سازد.

و این همان کاری است که مدعی نبوت انجام می دهد و نیز بر خدا لازم است که ادعای باطل مدعیان دروغین را بشکند و آنها را مانند مسیلمه کذاب و دیگر دروغگویان، رسوا سازد.

و از مطالب مسلم علم کلام یکی کرامات اولیاء است. فلاسفه برای آن براهین قطعی که مقام را گنجایش ذکر آن نیست، آورده اند. وقتی این عمل برای هر ولی از اولیاء خدا صحیح باشد، چرا درباره حجت‌های خدا بر خلقش غلو باشد؟ با وجود اینکه کتب اهل سنت و تالیفاتشان از کرامات اولیاء آکنده است، و کرامات مولانا امیر المومنین (ع) را همه پذیرفته اند؟ اما پناه بردن، و ندا کردن، و به آنان پیوستن، و از دیگران گسستن، و مطالبی از این قبیل، اینها همه بخاطر وسیله قرار دادن آنها نزد خدای سبحان و طلبیدن حاجات از خداوند بزرگ به واسطه آنهاست که آنان بخدا نزدیک، و نزد او مقرب اند، و بندگان با کرامت اویند، نه اینکه آنان بخویشتن خود، در برآوردن حاجات و مقاصد، مستقیماً موثر باشند، بلکه واسطه فیض اند و پیوند اتصال و حلقه ارتباط بین مولی و بندگان او (چنانکه این مقام برای هر مقربی است که نزد عظیمی از عظمای او را واسطه قرار دهند).

[صفحه ۱۳۳]

و این حکم کلی همه اولیا و صالحین است هر چند در مراحل نزدیکی به خدا متفاوت باشند، بدیهی است همه این مطالب با اعتقاد ثابت بر اینکه هیچ موثری در عالم وجود جز خدای سبحان نیست در مشاهد مشرفه با همه زائران فراوان چیزی جز توسل که بدان اشارت رفت، دیده نمی شود، آنگاه آیا این مطالب با عقیده به توحید چه تضادی دارد اینان چه دشمنی ای با توحید و اهل توحید دارند؟

"آنان را با تهمتشان رها کنید جز این نیست کسانی مرتکب تهمت و دروغ می گردند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند و آنان دروغگویانند."

۵- گوید: عقیده شیعه به پیروی از معتزله، انکار رویت خدا در روز قیامت و انکار صفات او و انکار خالقیت او نسبت به افعال بندگان است و این انکار برای شبهات باطل و واضحی است در حالی که اهل حدیث و سنت و اثر، مانند ائمه اربعه، اتفاق بر ایمان به همه این مطالب دارند و بین آنها اختلافی نیست در اینکه خداوند: خالق هر چیز حتی بندگان و افعال آنها است، و خلافتی در این نیست که خداوند روز قیامت، دیده می شود.

جای شگفتی است که شیعه از ترس تشبیه، منکر اینها همه شده و معتقد به حلول، و تشبیه صریح، و خدائی بشر، و توصیف خدا به صفات نقص است. و اهل سنت، شیعه و معتزله را که منکر این صفات خدایند اهل بدعت می دانند در ۶۸.

پاسخ- این مرد، درباره خدا و صفات او از ابن تیمیه و شاگردش ابن القیم تقلید می کند. و مذهب آنان را در این مورد چنانکه زرقانی مالکی در شرح المواهب ۱۲:۵ آورده اثبات جهت و جسمیت برای خداوند است. وی گوید مناوی گفته است: اما اینکه آن دو (ابن تیمیه و ابن القیم) بدعت گذارند، جای تردید نیست. و قصیمی آندو را و آرائشان را تقدیس می کند و جهت داشتن را

[صفحه ۱۳۴]

برای خدا تصریح کرده و آنرا تعیین مینماید، و در طی کتابش سخنان بسیاری در اینباب دارد. ما او را در این نظر فاسد انتقاد نمی کنیم، و اطلاع بر فسادش را حواله به کتب کلامی فریقین می دهیم. چیزی که در اینجا برای ما مهم است اینکه خواننده را بر دروغ قصیمی در گفتار و نسبت‌های مجعولش واقف سازیم.

شیعه در انکار دیدن خدا در قیامت پیرو معتزله نیست، بلکه از برهان عقلی و نقلی پیروی می کند و شیعه از عقیده به حلول و تشبیه، مبرا و از اینکه بشری را سمت خدائی دهد و خدا را به صفات نقص توصیف کند و منکر صفات ثبوتیه او گردد، بدور است، بلکه شیعیان عموماً معتقدند اگر یکی از این مطالب را کسی قائل باشد، کافر است و گواه آن کتب کلامی قدیم و جدید آنان است. و این مرد نخواهد توانست دلیلی بر افتراهایش بیاورد. بجانم سوگند که هر گاه یک مورد پیدا کرده بود جنجال و سر و صدا بپا می کرد.

بلی، شیعه می گوید: صفات ثبوتیه خداوند چیزهایی زائد بر ذاتش نیست، بلکه این صفاف عین ذات خداوند است. و قدیمان دیگری را در برابر خدا قائل نیستند و با زبان حال چنانکه در این شعر آمده است از مخالفان خود می خواهند تا به راه حق باز گردند:

برادران نزدیک ما، قدری به ما نزدیک شوید!

شما بر جایگاه بلند و سختی، تکیه زده اید!

اگر مسیحیان عقیده به اقا نیم ثلاثه دارند

شما خدایتان را هشت قسمت کرده اید!

بحث کامل این موضوع، با توجه به همه جوانب آن، در کتب کلام است. اما افعال عباد هر گاه مخلوق خدا به صورت تکوینی و جبری باشد، وعد و وعید و پاداش و کیفر مفهومی نخواهد داشت و عذاب کردن معصیت کار بر معصیت با اینکه او را بدان عمل مجبور کرده اند، زشت خواهد بود. و این مسئله از مسائل بسیار مشکل کلامی است و در مبحث خود به حد کافی متعرض آن شده اند. کسی که این

[صفحه ۱۳۵]

چنین افعال عباد را مخلوق داند، بی توجه، نسبت کار زشت و ستم بخدا داده است. و در مقابل برهان صریح عقلی و منطقی، استدلال قصیمی به اجماع و اقوال مردم، دارای ارزشی نیست.

اما اینکه اهل سنت، شیعه و معتزله را نسبت کفر داده و آنان را از بدعت گزاران خوانده اند، این امر تازه ای نیست و سابقه اش را از دیگران باید دانست.

۶- در شمار معتقدات شیعه گوید: فرزندان پیغمبر (ص) همه بر آتش حرامند و از هر بدی معصوم. درج ۳۲۸:۲ کتاب "منهاج الشریعه"، که مولد او پندارد خداوند همه اولاد فاطمه، دخت پیامبر (ص) را بر آتش حرام کرده است و کسی که این فضیلت (نجات از آتش) از او در آغاز فوت شود، قبل از وفات موفق بدان خواهد شد گوید: آنگاه پس از اینها همه، شفاعت خواهد بود.

و در اعیان الشیعه ۶۵:۳ گوید: فرزندان پیامبر (ع) گناه نمی کنند و تا روز قیامت به کار گناه و معصیت نمی پردازند ۲:۲۰.

پاسخ- شیعیان لباس عصمت را بر قامت احدی جز بر قامت خلفای دوازده گانه پیامبر (ص) از عترت و ذریه او، و بر قامت پاره جگرش صدیقه طاهره (ع)، نمی پوشانند، زیرا خداوند این خلعت بلند بالا را، به نص "آیه تطهیر" در مورد پنج تن که یکی از آنها که خود پیامبر اعظم (ص) بوده بر آنها پوشانیده و در مورد سایرین از روی ملاک قطعی آیه، و براهین عقلی فراوان و نصوص متواتر عصمت را اثبات می کند و بر این امر، اجماع علمای اهل سنت، و همه فرق شیعه، در نسلهای و ادوار مختلف منعقد شده است. و هر تعبیری به نظر می رسد که به طور مطلق یا عموم در امر عصمت اداء شده، مقصود از آن، تنها همین گروهند، هر چند در شخصیتهای خاندان پیامبر (ص)، مردانی صدیق و پاک که هیچگونه گناهی مرتکب نشده اند، یافت شود، ولی شیعه عصمت آنان را

واجب نمی‌داند.

اما استنادی که این مرد به کلام صاحب "منهاج الشریعه" جسته، در آن کمتر

[صفحه ۱۳۶]

اشاره ای به موضوع عصمت نیست، بلکه گفتار او مخالف صریح آن است، زیرا اثبات می‌کند در اهل بیت کسانی هستند که این فضیلت از آنها فوت شود، و آنگاه قبل از مرگ به وسیله توبه جبران کند و آنگاه به شفاعت بخشوده شوند. بدیهی است کسی که گناهی مرتکب شود آنگاه موفق به توبه گردد و سپس به وسیله شفاعت از او، در گذرند، او را معصوم نمی‌نامند، بلکه این امتیاز برای هر مومنی است که کارش را با توبه جبران کند آنچه ویژه ذریه پیغمبر (ص) است اینکه در هر حال به توبه دست خواهند یافت. قسطلانی در "المواهب" و زرقانی در شرح آن ۲۰۳:۳ گوید: چنانچه از ابن مسعود روایت شده است (اینکه فاطمه را فاطمه نامیدند) از طریق الهام از خدا به رسولش بوده، اگر تولد او قبل از زمان نبوت باشد و از طریق وحی بوده اگر تولدش بعد از آن صورت گرفته باشد، زیرا خدا او و ذریه او را روز قیامت از آتش باز گرفته است.

"فطمها" از فطم یعنی منع و فطم الصبی از همان معنا گرفته شده (یعنی کودک را از شیر باز گرفتن)، اما نسبت به خود فاطمه (ع) و دو فرزندش (ع)، این بازگیری از آتش، به طور مطلق است و اما نسبت به دیگر فرزندان او آنچه از آنان جلوگیری شده، جاودان بودن در آتش است و این امر مانع آن نیست که برخی به خاطر تطهیر در آتش داخل شوند. و این امر بشارتی به اهل بیت پیامبر (ص) است که آنه همه با مسلمانی، بدرود زندگی گویند و هیچ کلام از آنها سرانجام کارشان به کفر منتهی نشود، شبیه آنچه شریف "سمهودی" در روایت شفاعت نسبت به کسانی که در مدینه بمیرند، گفته است با اینکه عقیده به شفاعت برای هر کس مسلمان بمیرد، قطعی است یا بگوئیم خداوند برای احترام فاطمه (ع) گنهکاران را خواهد آمرزید و آنان را موفق به توبه نصح (بدون بازگشت بگناه) خواهد کرد. و تا هنگام مرگ هم که باشد، توبه آنها را می‌پذیرد (این روایت را حافظ دمشقی یعنی ابن عساکر نقل کرده است).

[صفحه ۱۳۷]

و غسانی و خطیب روایت کرده اند (و گوید: در اسناد آن افراد مجهول هستند) که: فاطمه را بر این دلیل فاطمه خوانده اند، که خداوند او را و دوستانش را از آتش قطع کرده است.

و در این روایت مژده عمومی برای هر مسلمانی است که او را دوست دارد و تاویلاتی که در بالا ذکر شد در این روایت نیز هست و اما روایتی که ابو نعیم و خطیب نقل کرده اند که. از علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدند از حدیث:

ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار.

"فاطمه که اندامش را حفظ کرد، خداوند او و فرزندانش را بر آتش حرام ساخت."

پس او فرمود: مقصود از ذریه، حسن و حسین (ع) است. و آنچه اخباریین از آن حضرت نقل کرده اند که برادرش زید را توییح کرده، که چرا بر مامون خروج نموده است و فرموده.

تو به رسول خدا چه خواهی گفت؟

آیا تو را مغرور ساخت آنچه فرمود: ان فاطمه احصنت... تا آخر، بدانکه این حدیث مخصوص کسی است که از شکم فاطمه خارج

شده باشد نه برای من و تو. بخدا سوگند به این مقام نرسیدند مگر به وسیله طاعت خدا و تو اگر بخواهی با معصیت خداوند به همان مقامی بررسی که آنان به وسیله طاعتش بدان مقام رسیده اند، پس باید تو نزد خدا از آنها گرامی تر بوده باشی، این سخنان همه از باب تواضع است و ترغیب به اطاعت. و مغرور نشدن به فضائل، هر چند فضائل بسیار هم باشد، چنانکه اصحاب پیغمبر (ص) که قطعاً اهل بهشت بودند به نهایت درجه خوف و مراقبت بسر می بردند، و گرنه لفظ "ذریه" در زبان عرب مخصوص به کسی نیست که از بطن او خارج شده باشد. و من ذریته داود و سلیمان... تا آخر با اینکه فاصله میان آدم و داود و سلیمان، قرنهای بسیاری است پس مقصود علی الرضا با مقام فصاحت و آشنائی به لغت عرب انحصار ذریه در فرزند بلا واسطه نیست. گذشته از اینکه تقید

[صفحه ۱۳۸]

به مطیع بودن، خصوصیت ذریه و دوستدارانش را، باطل می سازد. مگر اینکه گفته شود خدا می تواند مطیع را عذاب کند، و خصوصیت در این است که او را به احترام فاطمه (ع) عذاب نمی کند.

"م" و حافظ دمشقی به اسنادش از علی رضی الله عنه روایت کرده، گوید: رسول خدا (ص) به فاطمه - رضی الله عنها - گفت: ای فاطمه آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شدی؟ علی رضی الله عنه گوید: چرا فاطمه نامیده شد؟ فرمود: زیرا خدای بزرگ او و ذریه اش را روز قیامت از آتش محفوظ داشته است. و امام علی بن موسی الرضا (ع) به اسناد خود آن را از رسول خدا به این لفظ نقل کرده است که فرمود: خدای دخترم فاطمه و اولادش و آنها که ایشان را دوست دارند از آتش باز داشت.

با این ترتیب آیا قصیمی باز هم معتقد است شیعه به تنهایی چیزی را گفته اند که بزرگان قوم او نگفته اند؟ یا حدیثی نقل کرده اند که حافظان حدیث اهل مذهبش آن را نقل نکرده اند؟ یا چیزی گفته اند که مخالف مبادی دین حنیف است؟ آیا او می تواند ابن حجر، زرقانی و امثال آن دو از بزرگان و حافظان مذهب خود را که همراه شیعه برتری ذریه رسول خدا را بر دیگران گفته اند، متهم سازد؟ و بگوید این گروه نیز عقیده به عصمت آنها دارند؟ و همان حمله هائی را که به شیعه می کند به آنان نیز بکند؟.

و این امر از خدای سبحان عجیب نیست که تفضل بر قومی نموده آنان را قدرت مبارزه با گناه و پشیمانی از عملی که موجب افراط درباره او شود، عنایت فرماید و با این همه شفاعت را شامل حالشان گرداند، این امر با هیچ کدام از قوانین عدل و اصول مسلم دین مخالف نیست، زیرا او رحمتش بر خشمش پیشی گرفته و رحمتش بر همه

[صفحه ۱۳۹]

چیز گسترده است.

این سخن که از طریق نصوص فراوان، تایید شده عجیب تر از عقیده به عدالت همه اصحاب پیغمبر نیست. با اینکه خداوند در کتابش عده‌ای از اصحاب را به نفاق و ارتداد معرفی کرده در آیات بسیاری که بازگشت و مضمون همه یکی است و روایاتی هم که در کتب صحاح و مسانید حدیث در این باره رسیده قابل توجه است: از آنجمله در صحیح بخاری است: که گروهی از اصحاب پیامبر (ص) را در قیامت به سمت چپ می برند رسول خدا (ص) گوید: اصحابم، اصحابم گفته می شود: اینها از روی که مفارقتشان گفتمی، به عقب بازگشتند و مرتد شدند.

در صحیح دیگر: عده‌ای از رجال شما را برداشته و از من جدا می سازند و می گویم: پروردگارا اصحاب من اند؟ گفته می شود: تو نمی دانی که پس از تو چه چیزها در آوردند.

و در صحیح سومی: می گویم: اصحاب من اند؟ می گویند: نمی دانی بعد از تو چه چیزها پدید آوردند.

و در صحیح چهارم: می گویم آیا از من اند گفته می شود: تونمی دانی پس از تو چه چیزها پدید آوردند، می گویم: وای وای بر کسی که پس از من تغییر داد (دستورم را).

و در صحیح پنجم: پس من می گویم: پروردگارا اصحاب و یارانم خدا می گوید: تو خبر نداری آنان چه کردند، آنان مرتد شده و به عقب به سمت قهقهرا باز گشتند.

و در صحیح ششمی است که: همان وقتی که من ایستاده ام، ناگاه گروهی به مجرد این که آنان را شناختم، مردی از میان من و آنان بیرون شده گفت: زود باش بیا، گفتم: کجا؟ گفت: بخدا سوگند به سوی آتش، گفتم: چرا آنان باید بسوی آتش بروند؟ گفت: اینان پس از تو به عقب بازگشته، مرتد شدند. آنگاه همچنانکه ایستاده بودم گروهی

[صفحه ۱۴۰]

ظاهر شدند و چون آنان را شناختم مردی از آن میان بیرون شده، گفت: زود باش بیا، گفتم: کجا؟ گفت: به خدا سوگند به سوی آتش باید بروم، گفتم: چرا؟ گفت: اینان بعد از تو، به عقب بازگشته، مرتد شدند من نپندارم از آنان کسی نجات یابد الا مثل حمل النعم (مانند شترانی که شب و روز پراکنده به چرا روند)

قسطلانی در شرح صحیح بخاری ۳۲۵:۹ در این حدیث گوید: حمل به فتح ها و میم اشتران گم شده را گویند و مفردش حامل یعنی شتری که راعی نداشته باشد و این لغت را در مورد گوسفند بکار نمی برند، مقصود این است: نجات یافتگان بسیار کم اند، به کمی اشتران گمشده و این امر، نشان می دهد آنان که منحرف شده اند دو صنف اند: کفار و معصیت کاران... تا آخر.

گذشته از اینها همه شما بخوبی اختلافات موجود بین صحابه که باعث دشمنی ها، کینه ها، و کتک کاری ها، و جنگ و جدال ها شد، و منجر به خروج یکی از دو طرف از مقام عدالت گردید، شده اید تا چه رسد به آنچه در تاریخ درباره افرادی که از ایشان رسیده از احوال که مرتکب گناهان و اعمال زشت شدند.

از این رو هر گاه این گونه انحرافات در مورد این اشخاص، مستلزم توبیخی نیست و باعث نابخردی آنان نمی شود، آیا چه ایرادی در بیان این فضیلت است که خود یکی از سنن الهی در مورد بندگانش از نظر فضل و عنایت او می باشد "؟ و در سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت."

اما آنچه در استناد به کلام سید ما "امین عاملی" در اعیان الشیعه ۳:۶۵ ردیف کرده، من نظر خواننده را به عین عبارت او متوجه می سازم تا میزان صدق و امانت این مرد در نقل قول، معلوم گردد و خواننده تحریکات او را بشناسد و بداند چگونه مردی بزرگ از بزرگان امت را، به فاحشه مبینه ای نسبت می دهد و او را تهمت می زند که عقیده به عصمت همه ذریه پیغمبر (ص) دارد، در حالی که او خود بر خلاف آن صریح

[صفحه ۱۴۱]

می کند. بعد از ذکر حدیث ثقلین به تعبیر مسلم و احمد و غیر آن ها از حافظان، چنین تصریح می کند:

این احادیث دلالت بر عصمت اهل بیت از گناه و خطا دارد، زیرا نشان می دهد همان طور که قرآن یکی از دو ثقل و دو چیز گرانقدری است که بین مردم بجای نهاده شده، اهل بیت نیز با قرآن در عصمت برابرند و تمسک بدانها مانند تمسک به قرآن است،

و هر گاه خطائی از، آن‌ها سر میزد، امر به تمسک به آنها صحیح نبود زیرا لازمه اش حجت قرار دادن گفتار و کردار آنان است. و در اینکه تمسک بدانها موجب گمراهی نخواهد بود، چنانچه تمسک به قرآن گمراهی نیست و هرگاه از آنها گناه و اشتباهی صادر می‌شد، لازم می‌آمد تمسک به آنها گمراه‌کننده باشد.

و در اینکه در پیروی از آنها، هدایت و نورانیت است، چنانکه در پیروی از قرآن این گونه است. و اگر آنان معصوم نبودند باید در پیروی آنها گمراهی صورت گیرد. و آنان ریسمان کشیده‌ای از آسمان به زمین اند چنانکه قرآن این طور است و اگر معصوم نبودند این پایگاه را نداشتند. و در اینکه آنان از قرآن جدا نشده‌اند و قرآن از آنها در تمام مدت عمر دنیا، جدا شدنی نیست اگر خطائی و گناهی مرتکب شوند از قرآن جدا شوند و قرآن از آنها جدا گردد. و در اینکه مفارقت آنها، جائز نیست، چه اینکه کسی که خود را از آنان جلو انداخته و امام آنها بداند، یا از آنها کوتاهی کرده به دیگری به عنوان امامت بگردد، چنانکه تقدم بر قرآن و اظهار نظری غیر از آنچه در آن است، یا تقصیر نسبت به آن، بر اثر پیروی از سخنان مخالفانش جائز نیست. و در اینکه آموختن چیزی به آنان و رد سخنانشان را مجاز ندانسته و حال آنکه اگر نادان بودند باید آنان را بیاموزند و رد سخنانشان ممنوع نباشد. و این احادیث نیز نشانه آن است که در بین آنها کسانی یافت می‌شوند که در

[صفحه ۱۴۲]

هر زمانی و دورانی چنین صفتی داشته باشند به دلیل گفتار پیامبر (ص) که فرمود انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض " این هر دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند " و نشانه آنست که این خبر را خدای لطیف و خبیر گفته است. و وارد شدن نزد حوض و کوثر، کنایه از پایان عمر دنیا است. پس هر گاه زمانی وجود داشته باشد که از یکی از این دو خالی باشد این جمعه صادق نبود " این هر دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. "

وقتی این مطلب دانسته شد، بخوبی معلوم می‌شود، ممکن نیست مقصود از اهل بیت همه بنی هاشم باشند، بلکه غرض از این تعبیر عام ویژه کسانی است که به فضیلت و دانش و زهد و پاکدامنی و پاکی امتیاز آورده و ائمه اهل البیت طاهر یعنی همان دوازده امام پاک که مادرشان زهرا ی بتول است، باشند، زیرا این امر، اجماعی و اتفاقی مسلمین است که غیر از آنان، کسی معصوم نیست و عصمت دیگران، خلاف مشاهده احوال آنها است، زیرا از غیر از اینان از سایر بنی هاشم گناه صادر شد و بسیاری از احکام را ندانسته‌اند، و امتیازی با دیگر مردمان نداشته‌اند از این رو ممکن نیست آنان را شریک قرآن در امور یاد شده قرار داد بنابراین قطعی است که باید مقصود از آن برخی از بنی هاشم باشد، نه همه آنها، و این بعض کس جز ائمه طاهرين نخواهد بود. اما آنچه " زید بن ارقم " گوید: که مقصود از آن همه بنی هاشم باشد، اگر چنین نقلی از قول زید بن ارقم صحیح باشد، متابعت زید بن ارقم با وجود دلیل بر بطلانش واجب نیست.

بخوانید و نظر دهید، زنده باد امانت و راستی، این است نمونه عصر نور!

۷- گوید: یکی از آفات شیعه عقیده آنان به اینکه علی، روز تشنگی محضر مردم را از آب دور ساخته، دوستانش را سیراب می‌سازد و او قسمت‌کننده آتش است

[صفحه ۱۴۳]

و آتش از او اطاعت می کند و هر که را بخواهد از آن بیرون می آورد ۲:۲۱.

پاسخ- در جلد دوم صفحه ۳۲۱ سندهای حدیث اول را از امامان و حافظان حدیث آوردیم و شما را آگاه ساختیم که بسیاری از طرق اسناد این حدیث را ائمه و حفاظ تصحیح کرده اند و بقیه طرق آن را تائید و تاکید آن پنداشته اند، بنابراین چنین حدیثی تنها از پندارهای شیعیان نیست و با آنان در این حدیث، حاملان علوم و احادیث از هم مذهب آن مرد، شریک اند، ولی قصیمی از آنجا که آنها را نمی داند و از روایاتشان بی خبر است و یا از روی کینه ای که بر هر کس حدیثی درباره امیر المومنین (ع) روایت کند، دارد، آنها را از آفات شیعه پنداشته است.

اما حدیث دوم مثل حدیث اول از آفات شیعه نیست بلکه از برجسته ترین فضائل آنها نزد همه اهل اسلام است از اینرو حافظ ابو اسحاق ابن دیزیل متوفی ۲۸۰ یا ۲۸۱ هجری از اعمش از موسی بن ظریف از عبایه روایت کرده که گوید: شنیدم علی می گفت: انا قسم النار یوم القیامه اقول خدیذا و ذریذا "من قسمت کننده آتشم روز قیامت گویم بگیر این را و رها کن آن را" ابن ابی الحدید در شرحش ۲۰۰:۱ و حافظ ابن عساکر در تاریخش از طریق حافظ ابی بکر خطیب بغدادی، آن را روایت کرده اند. و درباره این حدیث چنانچه "محمد بن منصور طوسی" گوید: از امام احمد به این شرح سوال شد: ما نزد احمد بن حنبل بودیم. مردی به او گفت: یا ابا عبد الله درباره این حدیث که روایت شده: علی گوید، من قسمت کننده آتش ام، چه می گوئی؟ احمد گفت: مگر چه چیز این حدیث را منکرید؟ آیا نه اینست که برای ما روایت کرده اند که پیغمبر (ص) به علی فرمود: لا یجسک الا مومن و لا یبغضک الا منافق؟ گفتیم: بلی، گفت: پس مومن در کجا خواهد بود؟ گفتیم: در بهشت، گفت: و منافق در کجا؟ گفتیم: در آتش گفت: پس علی قسمت کننده آتش است. و چنین در طبقات اصحاب احمد آمده است. و حافظ کنجی در کفایه: ۲۲ از او نقل کرده است. کاش

[صفحه ۱۴۴]

قصیمی سخن امامش را می دانست.

این تعبیر را امیر المومنین (ع) از بیان رسول خدا (ص) گرفته در آنجا که عنتره از او (ص) روایت کرده که فرمود: انت قسم الجنه و النار یوم القیامه تقول للنار هذا لی و هذا لک، و به همین لفظ ابن حجر در صواعق ۷۵ روایت کرده است. و اشتها این حدیث نبوی را بین اصحاب از احتجاج امیر المومنین (ع) روز شوری می توان یافت که گفت: انشدکم الله هل فیکم احد قال له رسول الله (ص) "یا علی انت قسم الجنه یوم القیامه" غیری؟ قالوا: اللهم لا. بزرگان معتقدند این جمله حدیث احتجاج قطعا صحیح است. و دارقطنی بنا بر آنچه در اصابه: ۷۵ آمده آن را روایت کرده است و ابن ابی الحدید معتقد است. هر دو حدیث نبوی و احتجاج علوی به نقل مستفیض (فراوان) نقل شده است. وی در شرحش بر نهج البلاغه ۴۴۸:۲۰ گوید:

"در حق او (یعنی علی بن ابیطالب) خبر مشهور و مستفیض آمده است که او: قسمت کننده بهشت و دوزخ است"

و ابو عبید هروی در "الجمع بین الغریبین" گوید: گروهی از پیشوایان ادبیات عرب آن را تفسیر کرده گفته اند " زیرا وقتی دوستدارش اهل بهشت باشد و دشمن اهل جهنم، او به این اعتبار قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهد بود " ابو عبید گوید: غیر از کسانی که نام بردیم دگران گفته اند: علی خود قسمت کننده بهشت و دوزخ است، واقعا گروهی را به بهشت و گروهی را به دوزخ وارد کند. مطلبی که ابو عبید اخیرا در اینجا یاد کرده، مطابق روایات وارده است که در آنها آمده علی (ع) می گوید به آتش: این، از آن من، پس تو او را رها کن، و این از آن تو بگیر او را.

[صفحه ۱۴۵]

م- و قاضی در الشفاء روایت را " انه قسیم النار " ذکر کرده و خفاجی در شرح خود ۱۶۳:۳ گوید: ظاهر کلامش نشان می دهد " این امر چیزی است که پیغمبر (ص) بدان خبر داده، ولی گویند: کسی از محدثان جزابن اثیر آن را نقل نکرده است. وی در نهاییه گوید: مگر اینکه علی رضی الله عنه گفته است: انا قسیم النار یعنی مقصودش اینکه مردم بر دو دسته اند دسته ای با من اند و آنها براه هدایت من می روند، و دسته ای علیه من اند که به گمراهی از راه من می روند، پس نیمی از مردم با من در بهشت، و نیمی به مخالفت با من در آتش اند پایان (سخن ابن اثیر).

من (خفاجی) می گویم: ابن اثیر، مرد مورد وثوقی است و آنچه علی گفته است از پیش خود نمی گوید و حکمی است که بدست او رسیده، زیرا جای اجتهاد نیست و معنی اش اینکه: من و هر کس با من باشد قسیم اهل آتش خواهیم بود، یعنی در مقابل اهل دوزخیم، زیرا علی (و هر کس با اوست) از اهل بهشت است. و بعضی گویند قسیم به معنی قسمت کننده است مانند جلیس و سمیر (به معنی جالس و سامر " قصه گو) " و بعض گفته اند مقصود از آنها خوارج، و گشندگان اویند چنانکه در نهاییه آمده است.

۸- گوید: روایات فراوانی در کتب آن ها (یعنی شیعیان) آمده است که او (یعنی امام منتظر) همه مساجد را ویران خواهد کرد و شیعه پیوسته دشمن مسجد است. از این رو کسی که سراسر بلاد شیعه و طول و عرض آنرا به پیماید کمتر اتفاق می افتد مسجد ببیند ۲۳:۲.

پاسخ- هر آنچه در قوطی مکر و نیرنگ این مرد، از نسبت های مجعول و باطل بود، اورا قانع نساخت و در نسبت مجعولاتش تنها بیک روایت در پاسخ منکراتش که دلیل بر آن نیافته اند، قناعت نکرده تا این که آن را به روایات فراوانی در کتب شیعه نسبت داد. کاش اگر راست می گفت (و او کی، و کجا می تواند راست گو درآید) اسمی از این کتب می آورد یا اشاره به یکی از این روایات می نمود، ولی هیچ گونه به

[صفحه ۱۴۶]

این امر توجهی نداشت که اسمهایی هم می توان ساخت و اسنادی تراشید تا در کتاب از آن ها نام برد. حجت منتظر، پیشوا و آقای هر مومنی است که به خدا و روز جزا ایمان آورده باشد. همان کسانی که مساجد خدا را آباد می سازند تا چه رسد که آن را ویران کند و آن شیعه ای که چنین نسبتی به او داده شود هنوز آفریده نشده است. و اما آنچه از بلاد شیعه یاد کرده من نمی دانم آیا او از بلاد شیعه عبور کرده است و به آن ها سری زده و سپس این مطالب را نوشته و این دروغ ها را بافته، یا از غیب سخن می گوید یا استنادش مانند صاحب " المنار " به یک جهانگرد سنی مجهول یا یک کشیش مسیحی است که هنوز به دنیا پا ننهاد.

در هر صورت این دروغ بدخواهانه اش مکافات دارد. هر کس در بلاد شیعه به فحص و کاوش پردازد و بر طبقات متوسط و شهرنشین فرود آید، حتی از شهرهای کوچک و دهات و قصبات عبور کند، مساجد مجلل کوچک و بزرگی را با آنچه در آن ها از انواع فرشها، و اثاث و چراغها است، مشاهده خواهد کرد و خواهد دید چگونه در آنها اقامه جمعه و جماعت می شود و کسی را نمی رسد، منکر محسوس گردد و مشاهدات خود را تکذیب کند و با سخنان بی پایه ی این مرد به یاری برخیزد.

۹- گوید: یکی از شیعیان در مسئله ای، از یکی از امامانش اظهار نظر و فتوا می خواهد، نمی دانم آن امام آیا صادق یا دیگری

بوده، او فتوای خود را اظهار می کند آنگاه سال بعد می آید و دوباره درباره همان مسئله از او نظر می خواهد، این بار او بخلاف فتوای سال قبل نظر می دهد در این دو نوبت شخص سومی هم در کار نبوده است. این شخص درباره امامش مشکوک می شود و از مذهب شیعه خارج می گردد. می گوید: اگر امام، این فتوا را از روی تقیه داده است که کسی در دو نوبت با ما نبوده و من با کمال اخلاص به گفته‌های امام عمل می کردم، و اگر آنچه گفته، غلط

[صفحه ۱۴۷]

و از روی اشتباه بوده، پس ائمه در این صورت معصوم نخواهند بود و شیعه ادعای عصمت می کند، از این رو دست از مذهب شیعه برداشت و به مذهب دیگر گروید. این روایت در کتب آنان یاد شده است (جلد ۲ ص ۳۸).

پاسخ- من با این مرد جز آنچه خودش می گوید، سخنی ندارم:

نسبت می دهد به امامی از ائمه شیعه، که نمی داند کدام یک از امامان است.

مسئله ای زننده مجهولی را مطرح می کند، که نمی داند چه مسئله ای است. این سوال را از کسی پرسیده که او خودیکی از ناشناخته‌ها است و با هفتاد گونه وسیله تعریف، قابل شناسائی نیست. آنچه را می گوید استناد به کتابی داده، که هنوز تالیف نشده است. آنگاه بر این بنیاد محکم شروع می کند حمله شدید خود را به آن امام، و شیعه اش می کند ما ایرادی به تصمیمی جز ایرادی که او خود به این مرد گرفته، نداریم. بجانم سوگند اگر قصیمی امامی که از او سوال شده یا سوال کننده و یا عین سوال را می دانست و یا کمترین اطلاعی از آن کتاب‌ها می داشت آن را با شور و جنجال ذکر می کرد، ولی هیچ کدام را نمی داند بلکه می دانیم در این باره همه اش رادروغ بافته، و بر خواننده اشارت و بدگوئی هایش پوشیده نیست.

۱۰- گوید: کسی که در کتب این قوم (شیعه) بنگرد، می داند اینان برای کتاب خدا ارزشی قائل نیستند، زیرا کمتر اتفاق می افتد به آیه ای از آیات قرآن استشهاد کنند که صحیح و بی غلط درآید و تنها کسی از آنها موفق به ایراد آیات به درستی می شود، که با اهل سنت معاشرت داشته و بین آنها زندگی کند. و در حقیقت این هم از درستی اهل سنت است، ولی کسانی که با اهل سنت فاصله داشته باشند. بعید است یکی از آنها بتواند آیه ای بیاورد که از تحریف و غلط، بر حذر باشد، کسانی که در بلاد گردش کرده اند می گویند حافظ قرآن بین آنها پیدا نمی شود و می گویند قرآن در میان آنها خیلی کمیاب است.

پاسخ- چه گرفتاری سختی است، دشمن نانجیب و بی دین، که براستی گرفتاری و بلائی چنین نیست.

[صفحه ۱۴۸]

شخص بی آبرو آبروی نبودیش را بتو می فروشد و بر آبروی تو می تازد.

کاش می دانستم این قسمت را او چه موقع، و در چه حالی نوشته است؟ آیا در حال مستی یا در حال هشیاری؟ و در چه وضع روحی بوده. آیا با مغزی آشفته و مجنون، یا با دلی بیدار و هشیار، و آیا این دروغ ساز با کاوش در کتابهای شیعه آن را نوشته، و در نتیجه کاوشهایش دیده است که این کتابها از آیات صحیح و بی غلط قرآن خالی است، یا برای اینکه آنها را ساکت کرده باشد، خبری، به مضمون فوق جعل کرده است؟ و آیا این مرد دروغگو می تواند در راس پیشوایان ادبیات عرب، کسی جز بزرگان شیعه را بیابد که در تفسیر قرآن، کتب گرانبهائی تالیف کرده باشند و در زبان عربی کتب گرانقدری به عنوان ماخذ زبان عربی بوجود آورده، و در ادبیات آن کتابهای نهادی ای به عنوان مراجع، برای جوامع علمی و ادبی ساخته، و در دستور زبان عربی (نحو) مجموعه هائی از

کتب و زین علمی، نوشته باشند؟.

شما با مراجعه به کتابهای امامیه، آنها را، از استشهاد به آیات کریمه قرآن آکنده می‌یابید، به طوری که گویا کتب امامیه افلاکی هستند که بر گرد اختران آیات قرآنی، بدون پوشش غلط و اشتباه، نور افشانی می‌کنند.

ما تا امروز نمی‌دانستیم مقیاس تلاوت صحیح یا غلطقرآن هم، می‌تواند، انگیزهای مذهبی قرار گیرد. انگیزه های مذهبی پیوندهای قلبی است و هیچگونه ارتباطی با زبان و لهجه و ایراد کلمات و ساختمان سخن و حکایت آنچه از قرآن یا غیر قرآن ترتیب داده شده و کیفیت عقاید مذهبی، ندارد

و کاش می‌دانستیم شیعه چه نیازی برای درست خواندن قرآن، و تلاوت صحیحش به غیر شیعه دارد؟ آیا این نیاز مربوط به کمبود از ناحیه زبان عربی است، یا مربوط به نادانی روش های قرائت قرآن است؟ نه سوگند بخدا کسی در میان شیعه

[صفحه ۱۴۹]

که بتوان این دروغ را به او نسبت داد، وجود ندارد. اما شیعیان عرب که تشیع، آنان را از زبان، فطریات و نژادشان، دور نساخته است آیا شما فکر می‌کنید عراق و جبل عامل یا بلاد دیگر شیعه که پر از بزرگان و علماء و نوابغ و برجسته گان است، بهره آنان از زبان عربی، کمتر از عربهای بیابانی نجد و حجاز، یعنی عربهای سوسمار خور و گفتارکش است؟

اما شیعیان غیر عرب چه بسیارند پیشوایان عرب و بزرگان و نویسندگان و شعرائی که از میان آنها برخاسته اند. کسی که تاریخ را بررسی کند، بخوبی می‌داند ادبیت از شیعه گرفته شده و فن خطابه از شیعه است، نویسندگی را از شیعه باید فرا گرفت و تجوید و قرائت قرآن کار شیعیان است، از این رو ابن-خلکان در تاریخش در شرح حال علی بن جهم ۱:۳۸ گوید: وی باوجود انحرافی که از علی بن ابیطالب علیه الصلاه و السلام داشت. و اظهارتسنن می‌کرد طبع سرشاری داشته و بر سرودن اشعار با الفاظ شیرینی توانا بود، گویا معتقد بود که طبع شعر و قدرت شاعری با الفاظ شیرین، ویژه شیعیان است و درباره آنان غالباً قطعیت دارد.

و این قرآنها چاپ شده در ایران و عراق و هند است که در تمام اقطار عالم منتشر گردیده. و این قرآن های خطی آنها است که تقریباً به تعداد کسانی که نوشتن می‌دانستند قبل از ظهور چاپ نوشته شده و محفوظ مانده است. و هنوز از شیعیان کسانی هستند که به قصد تبرک قرآن را بدست خود می‌نگارد. پس در کدام یک از آنها غلط فاحش یا خللی در نوشتن، یا ناموزونی در اسلوب، یا بی توجهی به فنون آن، می‌توان یافت؟ مگر اشتباهات ناچیزی که چشم نویسنده نمی‌تواند به دقت آن را رعایت کند و این امر لازمه هر انسان اعم از شیعه یا سنی، عرب یا عجم است. به گمان می‌رسد کسی که به قصیمی خیر گردش در بلاد شیعه را داده، هنوز از مادر نزاده است و قصیمی در عالم تخیل تصویری از او ساخته و پنداشته، با او سخن می‌گوید. و یا وقتی به بلاد شیعه سفر می‌کرده

[صفحه ۱۵۰]

جز کوچه ها و راههایی که از آنها عبور می‌کرده، جای دیگری را ندیده و معلوم است در آنجاها قرآنهاست که در راه افتاده باشد و در پشت در خانه ها باشد نبوده‌لذا او هم ندیده است، هر گاه به خانه ها وارد می‌شد قرآن ها را در صندوقها و جایگاههای مخصوصش می‌یافت و می‌دید روی هر رف و طاقچه ای غالباً به مقدار نفوس اهل خانه، قرآن نهاده شده و گاهی از این تعداد افزون تر است و در اوقات مختلف شب و روز قرائت می‌گردد.

اینها غیر از قرآن‌های کوچکی است که شیعیان برای محافظت و به عنوان حرز برای مردان و زنان استفاده می‌کنند، و غیر از قرآنهایی است که مسافران برای خواندن و محفوظ ماندن از حوادث سفر با خود همراه می‌برند. و غیر از قرآنهایی است که روی قبور اموات برای خواندن در هر صبح و شام و هدیه کردن ثوابش، بروج آنها، می‌نهند، و غیر از قرآنهایی است که کودکان برای آموزش از آغاز کودکی به مدرسه می‌برند، و غیر از قرآنی است که همراه عروس‌ها، قبل از هر چیز به‌خانه شوهر می‌فرستند، و بعضی این قرآن را برای تیمن و تبرک در زندگی جدید، بخشی از مهریه قرار می‌دهند. و غیر از قرآنی است که به خانه‌های جدید مسکونی خود قبل از فرستادن اثاث‌البیت، می‌فرستند، و غیر از قرآنهایی است که پهلوی زنها برای جن و شیاطین متعددی می‌نهند، شیاطینی که به اولیاء خود وحی می‌فرستند (و یکی از آنها قصیمی دروغ-ساز است) و آنان را به سخنان زشت و غرور آمیز می‌فریبند.

آیا اینان اند که برای کتاب خدا ارزشی قائل نیستند؟ اینان اند که قرآن در بینشان کم یاب است؟ اما آنچه برای این مرد، شیطان جهان گردش، از بلاد شیعه خبر آورده که حافظ قرآن بین آنها وجود ندارد، داستان این دروغ را از کتب شرح حال و فهرست‌های تاریخی باید پرسید و مراجعه به کتاب "کشف‌الاشتباه فی رد موسی جار الله: ۵۳۲ و ۴۴۴ باید کرد در آنجا حافظان و قاریان شیعه یکصد و

[صفحه ۱۵۱]

سی و چهار نفر نام برده شده است.

۱۱- گوید: آیا می‌تواند یکنفر (شیعی) یک حرف از قرآن بیاورد که دلالت بر قول شیعه به تناسخ ارواح و حلول خدا در جسم امامانشان داشته باشد و یا دلالت بر عقیده به رجعت امامان و عصمتشان کند، و یا دلالت بر مقدم بودن علی بر ابابکر و عمر و عثمان داشته باشد، یا وجود علی در ابرها را، ثابت کند و یا آیه بیاورد که بر طبق آن بگوید برق تبسم و لبخند علی، و رعد صدای اوست، چنانکه شیعه امامیه بدان‌ها معتقد است، ص ۱: ۷۲.

پاسخ- جای شگفتی است که این مرد و همکاران دروغسازش، شیعه امامیه را با وجود روابط بین فرق اسلامی، و پیوند همبستگی، و سادگی رفت و آمد به بلاد و شهرهای آنان، یا وسایل سریع‌السیر ماشینی امروزه در کمترین مدت، به تهمت‌هایی نسبت داده که از آنها بیزارند و اگر محال نباشد، بسیار بعید به نظر می‌آید که مذاهب امروزه هنوز از آراء و عقاید هم بیخبر مانده باشند. با این وضع امروز کسی که تهمت زند و نسبتی بر خلاف واقع بخواهد بهر فرقه‌ای از مذاهب بدهد، قبل از تحقیق و بررسی که به سادگی برایش فراهم است، بی‌آزمی و جلفی او را نشان می‌دهد و کسی که در کتابش بنگرد، او را بسیار دروغزن، گناهکار و بی‌پروا می‌یابد مگر اینکه از گفتار خود برگردد و توبه کند.

اگر این مرد در سخن خدای بزرگ، می‌اندیشید آنجا که گوید: "انسان سخنی بر زبان نراند مگر فرشته رقیب و عتید نزد او حاضرند" و یا وعید خدا را درمورد: "هر دروغگوی گنه‌کار که عیجو و تلاشگر در راه سخن‌چینی و افساد بین مردم" می‌پذیرفت، از دروغ و بهتان، خودداری میکرد و مصلحت خود را می‌شناخت او شیطانش را او خود پاسخ میداد به اینکه شیعه امامیه چه وقت قائل به تناسخ بوده

[صفحه ۱۵۲]

و چه موقع قائل به حلول خدا در جسم ائمه اش بوده؟ و کدام یک از آنها در قدیم و جدید عقیده به وجود علی در میان ابرها داشته اند... تا آخر، تا حرفی از قرآن را بر آن شاهد آورند.

بلی (علی در ابرها است) این جمله ای از شیعه است. اقتدا به پیغمبر اعظم (ص) به همان معنی که در جلد اول ص ۲۹۲ گذشت، ولی گوینده کینه توز آنها را از جای خود تحریف و تاویل کرده تا شهرت و آبروی شیعه امامیه را لکه دار کند.

آیا برای این مرد و قومش عار و ننگ نیست بر یکی از فرق بزرگ اسلامی، دروغ ببندد و از تهمت زدن آنها باکی نداشته باشد. و آنان را به آراء زننده و بی پایه ای نسبت دهد؟ و از رفتار زشت خود در معامله با آنها تحاشی نکند؟ آیا کتب شیعه امامیه که در قرون گذشته و امروز تالیف شده و زبان گویای عقاید آنان است مشتمل بر بیزاری از اینگونه نسبت های مختلفی که از زبان بدخواهانشان گفته می شود نیست؟ او اگر این مطالب را نمی داند مصیبتی بزرگ است و اگر می داند و عمدا چنین می کند مصیبت اعظم است.

بلی او می تواند در نسبت های دروغینش به سخن اشخاصی از همقطارانش مانند طه حسین، احمد امین و موسی جار الله از رجال تهمت و افتراء، استناد جوید.

و اما عقیده امامیه به رجعت را قرآن گفته است، ولی نادانی، دیده این مرد را مانند بصیرتش، نابینا ساخته، آن را ندیده و در قرآن، نیافته است.

از این رو بعهده اوست که به کتب امامیه مراجعه کند، و گروهی از علماء تالیفات خود را بدان اختصاص داده اند، چه خوب بود اگر به یکی از این کتابها مراجعه می کرد.

چنانکه آیه تطهیر، به عصمت گروهی از کسانی که امامیه عقیده به عصمتشان

[صفحه ۱۵۳]

دارند تصریح می کند و در مورد بقیه معصومین، از روی قاعده وحدت ملاک و روایات صریح و قاطع، استدلال می توان کرد. و در این آیه شریفه، روایتی که امام مذهبش، احمد بن حنبل در مسند خود آورده ۳۲۳ و ۳۰۴ و ۲۹۸ و ۲۹۶:۶ و ۱۰۷:۴ و ۳۸۵:۳ و ۳۳۱:۱ قانع کننده و بسنده است.

و چگونه قرآن، علی را بر دیگران مقدم ندارد و حال آنکه خداوند ولایت خود و ولایت نبی اش را در این آیه، با ولایت او مقرون فرموده: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون.

و در همین مجلد ص ۱۶۲-۱۵۶ اجماع و اتفاق علماء و محدثین و متکلمین را بر نزول این آیه درباره علی امیر المومنین (ع) متعرض شدیم.

م- و هر محققى اگر حق انصاف را رعایت کند ده ها آیه، در کتاب خدا خواهد یافت که درباره علی امیر المومنین (ع) نازل شده و نشان تقدم او بر دیگران است. و این امر چیز تازه ای نیست، زیرا به تصریح قرآن، او نفس پیامبر (ص)، معرفی شده و به ولایت او، خداوند دینش را کامل گردانیده، و نعمتش را بر ما، تمام ساخته و اسلام را به عنوان دین برای ما، رضایت داده است.

یا همان سوال را در اینجا بر "قصیمی" تکرار کرده می گوئیم: آیا او و قومش می تواند یک حرفی از قرآن که دلالت بر تقدم ابی بکر، عمر و عثمان بر ولی الله طاهر، امیر المومنین (ع) داشته باشد، بیاورند؟

۱۲- گوید: و این قوم (یعنی امامیه) در دین خود به اخبار نبوی صحیح اعتماد ندارند، ولی به نامه های مزور و بی بنیاد که به زعم خود منسوب به ائمه معصومین است اعتماد می کنند ص ۸۳:۱.

پاسخ- شما به وضع نامه ها و توقیعات صادره از ناحیه مقدسه، آشنا شدید. و

[صفحه ۱۵۴]

این مرد را شیطانش وحی جدیدی فرود آورده معتقد است نامه های سایر امامان را نیز، به دروغ به آنها نسبت داده اند و گمان کرده تنها شیعیان اند که عقیده به عصمت آنها دارند، زیرا در طومار خیالاتش این آیه را که " هر گاه درامری بین شما اختلاف روی داد باید آنرا به خدا و پیامبر (ص) باز گردانید " پیدا نکرده است.

متعه

۱۳- متعه (ازدواج موقت) که رافضیان آن را دست بدست می دهند، اقسامی کوچک و بزرگ دارد، یکی از اقسامش آن است که مرد و زن مورد علاقه، توافق می کنند که مرد مقداری مال یا غذا یا اشیاء دیگر هر چند خیلی ناچیز باشد به زن بپردازد برای آنکه از او بهره مند شود و شهوتش را یک روز یا بیشتر بر طبق قرارداد، ارضاء کند آنگاه مثل اینکه هیچ گونه آشنائی با هم ندارند و در جائی جمع نشده و همدیگر را نمی شناسند، هر کدام راه خود را گرفته می روند، و این ساده ترین اقسام ازدواج موقت است. نوع دیگری از این زننده تر وجود دارد که آن را متعه دوریه نامند بدین ترتیب که گروهی از مردان، زنی را در اختیار گرفته، یک نفر از آن ها از صبح تا چاشت با او بسر می برد، آنگاه به دیگری می سپارد تا از وقت چاشت تا ظهر با او بگذراند سپس دیگری از ظهر تا عصر از او تحویل می گیرد، و آنگاه دیگری از عصر تا مغرب، او را تصاحب می کند و بعد دیگری از مغرب تا عشاء با او بسر می برد و بعد نیز نفر دیگر از عشاء تا نیمه شب با او خواهد بود و از آن پس دیگری تا صبح از او بهره می برد، و این عمل را آنان به حساب دین می گذارند که ثواب هم از آن عایدشان می شود و این از بدترین انواع محرمات است ج ۱: ۱۱۹.

[صفحه ۱۵۵]

پاسخ- متعه (ازدواج موقت) که شیعه می گوید، همان است که پیامبر اسلام آن را آورده و برای آن حدود و مقرراتی قرار داده و در عصر پیامبر اعظم و بعد از او تا زمان حرام کردن خلیفه عمر بن الخطاب، ثابت بوده است، و بعد از تحریم خلیفه، به عقیده کسانی که چنین حقی را به خلیفه می دهند که در قبال قرآن و آنچه پیامبر اسلام آورده اظهار نظر کنند و رای او را ارزش و اهمیتی می دهند، محقق بوده است و تمام فرق اسلامی بر اصول ازدواج موقت و مقرراتش که در کتابهای خود آورده اند، اتفاق نظر دارند و هیچ گونه اختلافی در آن نیست و آن اصول عبارتست از:

۱- اجرت (مهر).

۲- مدت

۳- عقد مشتمل بر ایجاب و قبول

۴- جدائی پس از پایان یا بخشش مدت

۵- عده، چه کنیز باشد یا آزاد، باردار باشد یا نه

۶- نبردن میراث.

این ها مقرراتی است که اهل سنت و شیعیان همه بر آن تصریح کرده اند مراجعه کنید به تالیفات دسته اول (اهل سنت): صحیح مسلم، سنن دارمی، سنن بیهقی، تفسیر طبری، احکام القرآن جصاص، تفسیر بغوی، تفسیر ابن کثیر، تفسیر فخر رازی، تفسیر خازن، تفسیر سیوطی و کنز العمال.

و از تالیفات دسته دوم (شیعیان): من لا یحضره الفقیه جلد سوم: ۱۴۹، و المقنع هر دو از صدوق، الهدایه نیز از صدوق، الکافی ۲: ۴۴، الانتصار از شریف علم الهدی مرتضی، المراسم از ابن یعلی سلار دیلمی، النهایه از شیخ طوسی، المبسوط نیز از شیخ، التهذیب هم از او ۲: ۱۸۹ والاستبصار از او ۲: ۲۹، الغنیه از سید ابی المکارم، الوسیله از عماد الدین ابی جعفر، نکت النهایه از محقق حلّی، تحریر العلامه الحلّی ۲: ۲۷،

[صفحه ۱۵۶]

شرح اللمعه ۲: ۸۲، المسالک ج ۱، الحدائق ۶: ۱۵۶، الجواهر ۵: ۱۶۵.

و متعه یا ازدواج موقت معمول بین شیعیان، چیزی جز آنچه ذکر کردیم نیست و یک قسم بیشتر هم ندارد و شیعه را درباره متعه غیر از آنچه یاد شده، عقیده دیگری نیست. و گوش جهان اقسامی برای ازدواج موقت که یکی از فرقه های شیعه آن را بگوید، شنیده است، و هیچ شیعه ای سابقه آشنائی با اقسام کوچک و بزرگ آن ندارد. و برای هیچ فقیهی از فقهای شیعه و یا هیچ عوامی از توده های آن، از روز نخست تا امروز، که روز دروغ، جعل، تهمت (یعنی روز قصیمی) است، کمترین رابطه ای با این فقه جدید و نو ظهور، فقه قرن بیستم نه قرون هجرت نبوی نداشته است.

ولی قصیمی (و هم طرازانش در این جهل مرکب) را نمی دانم از چه کسی این اقسام خیالی را شنیده است و در چه کتابی از کتب شیعه آن را یافته، و به فتوای کدام عالم از علمای شیعه استناد می کند و از کدام امام از امامان شیعه روایت می کند. و در کلام شهر از شهرهای آنان، یا دهی از دهات آنان، یا سرزمینی از سرزمینهای آنان چنین ازدواج دست بدستی را که به دروغ بر آنها نسبت می دهد، یافته است. سوگند بخدا که هیچ کدام اینها واقع نشده است، ولی شیاطین به اولیاء خود سخنان باطل را از روی غرور، وحی می فرستند.

۱۴- گوید: کودترین نادان ها و ساده لوح ترین مردم کسانی هستند که گوسفندی نوائی را می آورند، پشمهایش را می کنند و به گونه های مختلف شکنجه اش می دهند تا این گمراهی و گناه آنان را الهام بخش این باشد که آن گوسفند، عایشه همسر پیامبر گرامی است، آن هم محبوبترین همسران او. و یا کسانی هستند که دو راس قوچ آورده پشم های آنها را می کنند و به اقسام شکنجه، آنها را می آزارند تا به وسیله آندو به دو خلیفه پیامبر ابوبکر و عمر، اشاره کرده باشند و این کار شیعیان

[صفحه ۱۵۷]

افراطی است. و همانا نادان ترین نادانان و ساده لوح ترین ساده ها کسانی هستند که امام خود را در سرداب زیر زمین غایب کرده و قرآن و مصحفشان را با او پنهان کرده اند و نیز کسانی که با اسب ها و الاغ های خود بسوی سردابی که امامشان در آن غایب گردیده می روند و در انتظار او بسر می برند و او را صدا کنند تا نزد آنها بیرون آید و بیش از هزار سال است پیوسته کارشان همین است. و همانا از همه نادان تر و از همه خشگ تر، کسانی هستند که پندارند قرآن تحریف شده، و زیاد و کم، در آن صورت گرفته است از جلد ۱ ص ۳۷۴.

پاسخ- نزدیک است قلم از اتهامات این مرد، هنگام تعرض بطلانش، به لرزه درآید اینها ادعاهای حسی نسبت به اموری است که نه آسمان بر فرازش سایه افکنده، و نه زمین آن را تحمل کرده است، زیرا شیعه از روزی که در عهد نبوی بوجود آمد، روزی که صاحب رسالت شیعه علی (ع) را به زبان آورد و گروهی از صحابه به نام شیعیان علی (ع) خوانده شدند تا به امروز حدیث گوسفند و دو قوچ را نشنیده و چشمانش ندیده که کسی به این حیوانات بی آزار، چنین ظلم و آزار خشنی را مرتکب شود و این گونه دستهای تجاوزکار کار به سوی آنها دراز گردد؟

ولی قصیمی را دیده اند، که به پیروزی از ابن تیمیه، جامه پاک آنان را که از این کثافات پاکیزه است، آلوده سازد. کاش این مرد ما را به یک شاهدی از بین شیعیان که چنین کاری مرتکب شده باشند رهنمون می ساخت یا یکی از مجامع شیعه که این عادت را دارند، نشان می داد، یا حتی در جائی که برای یک مرتبه چنین اتفاقی افتاده باشد در سراسر جهان هر کجا که باشد، نام می برد. کاش من خودم و شیعیان دیگر می دانستیم آیا تاکنون یکنفر شیعه، این عمل شنیع راجائز دانسته است؟ و آیا کسی هست که آن را نیکو پنداشته باشد و یا اشاره ای به خوبی آن کرده باشد، هر چند یکنفر قصه گو در نقالی اش باشد؟ بلی این دروغ شاخدار را در کتاب قصیمی و استادش ابن تیمیه که پر از این گونه اتهامات است می یابیم. تهمت سرداب (زیرزمین) از این زننده تر است. و هر چند مولفان دیگر

[صفحه ۱۵۸]

اهل سنت این نسبت دروغ را داده اند، ولی او نغمه های تازه ای ساز کرده و الاغ رانیز بر اسب افزوده، و ادعا می کند هر شب این عادت از بیش از هزار سال به این طرف، جاری است. و حال آنکه شیعه، غیبت امام را در سرداب نمی داند. و شیعیان او را در سرداب پنهان نکرده اند، و او از سرداب ظاهر نخواهد شد، بلکه عقیده آنان که از احادیثشان اتخاذ شده اینست که او در مکه معظمه در مقابل خانه کعبه ظهور خواهد کرد. و کسی نگفته آن نور، در سرداب مخفی شده، بلکه آنجا زیرزمین خانه ائمه در سامراء بوده و چون معمول بود برای حفظ از گرمای شدید در خانه ها زیر زمین تعبیه کنند و این زیرزمین بخصوص شرافت افتخار آمیزی بر اثر انتساب به ائمه دین کسب کرده است و از آن رو که جایگاه سه تن از امامان بوده، مانند سایر اماکن، این خانه مبارک شرافت پیدا کرده است، و این شرافت و تکریم در سایر خانه های ائمه علیهم السلام، و خانه شرف بخششان، پیامبر اعظم (ص) در هر شهری که باشد، جاری است، زیرا " خدا خواسته است این خانه ها بلند پایه، و محل ذکر او باشد "

کاش صحنه سازان سرداب بر یک رای ثابت، در دروغ گوئی خود اتفاق می کردند تا آثار جعل و ساختگی اش آشکار نگشته آنان را رسوا نسازد مثلاً بن بطوطه در رحله اش ۱۹۷:۲ نمی گفت: این سرداب مورد بحث، در حله قرار دارد، و قرمانی در " اخبار الدول " نمی گفت در بغداد واقع است، و دیگری نمی گفت در سامرا است و قصیمی بعد از آنها همه آمده، نمیداند این سرداب کجا است، از اینرو تنها به لفظ سرداب اکتفاء کرده تا نادانی اش پوشیده بماند.

و من از قصیمی خواهش می کنم زمان این عادت را کوتاه تر از (بیش از هزار سال) قرار دهد تا شامل عصر حاضر و سالهای پیوسته به آن نشود، زیرا نبودن چنین عادتی در این اعصار، مقابل چشم و گوش همه مردم و همه مسلمانان است، و چه

[صفحه ۱۵۹]

خوب بوده که آن را به برخی قرون، از قرون وسطی نسبت می داد تا شنونده بتواند اجمالا وجود آن را احتمال دهد، ولی دروغگو را

حافظه نیست و بدین جهات بی توجه است.

و اما درباره تحریف قرآن، حق مطلب را در ص ۸۵ و جاهای دیگر ادا کرده ایم. این بود پاره ای از یاوه های قصیمی و صدها نمونه دیگر از این قبیل کسی که مراجعه به کتابش کند، جایگاه او را از راستی در گفتار، و مقام امانت رانزد او، و میزان علم او، و ارزش دین را نزد او، سطح نزاکت و ادب او را خواهد شناخت.

"کسانی که در آیات خدا با نداشتن دلیل و برهان به جدال و کشمکش پردازند نزد خدا و مردم با ایمان، دشمنی بزرگی را مرتکب شده اند و خدا این چنین بر دل های متکبران حیار، مهر می زند"

[صفحه ۱۶۰]

فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام

این کتابها را استاد احمد امین مصری، برای هدفی که خودش بهتر می داند و ما هم از هدفهایش بی خبر نیستیم، نوشته است این اسمهای قلمبه، نباید محقق بیدار را وقتی از محتویات بی پایه و موهن آنها، آگاه می گردد بفریبد. این اسما مانند اسم نویسنده (امین) مطابق با مسمی نیست. سوگند بخدا اگر امین بود، رعایت حفظ ناموس علم و دین و کتاب و سنت را می کرد و قلم را از سیاه کردن این صفحات ننگین باز میداشت و شهرت اسلام مقدس را قبل از شهرت مصر عزیز، با زبان نیشدار و زننده اش ننگین نمی ساخت و با پیروی از هوا و امیال نفسانی، وسیله گمراهی از راه راست، نمی گردید، و حقایق را نمی پوشانید و برای مردم به صورتی واژگونه از صورت حقیقی، ارائه نمی داد، و کلمات را از جاهایش دگرگون نمی ساخت و دامن پاک امتی بزرگ را با نسبت های دروغین و تهمت و افتراهایش آلوده نمی ساخت.

و هر گاه تالیفاتش اسلامی بود (چنانکه از اسمش بر می آید) مشتمل بر گمراهی ها، نسبت های دروغ، و سخنان باطل، نمی گردید و از آداب اسلامی، آداب دانش پژوهی، آداب پاکدامنی و برادری که قرآن آورده، دور نمی شد. بنابراین، اسلامی که امین قرن بیستم (نه چهارده قرن قبل) آورده، مخالف

[صفحه ۱۶۱]

ندای قرآن بلوغ است، مخالف ندای اسلامی است که امین وحی خدا در قرن اول هجری اظهار کرد، زیرا اگر این است کتابش و اینست امینش پس اسلام را باید وداع گفت، و اگر دانشگاه الازهر مصر، این است علمش و این است دانشمندش، پس خاک بر سر آن باد.

بسیاری از محققان امامیه متعرض محتویات این کتابها شده اند و به اباطیل آن در کتابهای پر ارزش خود، اشاره کرده اند و کتاب "تحت رایه الحق" برای کسی که بخواهد حق را دریابد در این مورد بی نیاز کننده و بسنده است. "بلکه اینان حقیقت را پس از اینکه نزدشان آمده تکذیب کرده و امر بر آنان مشتبه شده است"

[صفحه ۱۶۲]

الجوله فی ربوع الشرق الادنی

اشاره

تالیف محمد ثابت مصری معلم ممتاز علوم اجتماعی دبیرستان " القبه "

قاعده معمول جهانگردان این است که در بلاد و گوشه و کنار دیار به دیدار چیزهایی بروند که با طبعشان سازگار باشد از این رو انگیزه های مختلفی برای سیاحت وجود دارد، یک جهانگرد ممکن است در سفر نامه اش چیزی جز برخورد با دانشمندان و ملاقات با ادبا را ذکر نکند، دیگری برخوردش را با سیاستمداران و نظریات سیاسی آنها را درج کند و سومی به توصیف و تشریح اوضاع زندگی و اقتصادی و یا آب و هوای مطبوع و میوه های دوست داشتنی آن سرزمین، پردازد و با جهانگرد عارفی پیدا شود که بدایع آفرینش، و اتقان حکمت خدای سبحان را در مشاهدات خود یاد کند. و در این میان جهانگردی آزر می هم پیدا می شود که هیچ امری جز شهوات و اعمال زشت توجه او را جلب نکند. او به توصیف... می پردازد و به میخانه ها می گراید و از زبان روسپی سخن

[صفحه ۱۶۳]

می گوید. جهانگرد دیگر، دروغ گوی بدکاری است که در هر فراز سخنش به سوگند متوسل می شود، و هر کس از او پذیرائی نکرده باشد با فحش و فضحیت از او یاد می کند مسافری که این گردش را در سرزمینهای خاور نزدیک (الجوله فی ربوع الشرق الادنی) انجام داده از دو دسته اخیر است. برای ما شایسته تر بود که روی نامش و سفر نامه اش خط بطلان می کشیدیم، ولی خواننده محترم را در جریان پاره ای از مطالبش که در نتیجه آن، سفرنامه پرداز و تاریخ نویسی را بد نام کرده است، قرار می دهیم:

۱- گوید: علمای آنجا (نجف اشرف) می گویند تعداد مقبره های نجف بی کم و زیاد ده هزار است، زیرا حضرت علی (ع) پیکرهای زیادتر از آن را، جایی می فرستد که هیچ کس آدرس آن را نمی داند ص ۱۰۵.

چه بسیار پیکرهائی را که اتومبیل ها از نقاط دور دست می آورند، و بعد از غسل دور حرم طواف می دهند، و پس از خواندن نماز میت آنها را دفن کرده منتظر می مانند تا باطنش از نظر حضرت علی کشف شده آنگاه جنازه را، پنهان کرده تا در جای دیگر دفن شود ص ۱۰۶.

اتهامات محمد ثابت مصری

پاسخ- ما قوطی هر عطاری را کاوش کردیم و به ظروف صاحبان صنایع سر زدیم و توبره دور گردان و محتویات داستانهای نقلان را تفحص کردیم، هیچ گونه اطلاعی از این اتهامات نیافتیم. و از یاران ما کسی از آن ها خبری در دست نداشت، این کاوش ها را ما پس از تحقیق و بررسی از دانشمندانمان و کتابهایشان و پرسش از آنها و دریافت پاسخ منفی انجام دادیم، زیرا مقام آنان برتر، و کتبشان فراتر از این است که به مسائلی بی مایه و دروغ پردازند. کاش این جهانگرد یکی از دانشمندانی را که با این فکر دیده بود، نشان می داد یا راهی که او را به آراء و افکار آنان رسانده، بما می نمود یا می گفت در چه شبی شیطانش برای او وحی آورده است، ولی او هیچ کدام از این کارها را نکرد تا آبروی شیطانش را حفظ کرده باشد، از این رو با کمال بی شرمی گفتار خود را

آغاز کرده است.

[صفحه ۱۶۴]

"از چه شرم داری، این ها چهره های اموی است که لذت آلودگی به گناهان آبرویش را ریخته است"
۲- گوید: آنجا (نجف اشرف) جایگاه اولین خلیفه پیامبر (ص) و به زعم پاره ای از آنان (شیعیان)، جایگاه کسی است که در امر رسالت از شخص پیامبر شایسته تر بود ص ۱۰۴.

پاسخ- در میان شیعیان از قدیم و جدید، کسی که امیر المومنین را شایسته تر از پیامبر در امر رسالت پندارد، وجود ندارد. این تهمت و دروغی است که دشمنان شیعه برای بدبین کردن مردم نسبت به شیعیان ساخته اند، از این رو در هیچ یک از کتب آنان، آن را نمی یابید و از هیچ کدامشان اشاره ای، تا چه رسد به تصریحی از این بابت نخواهد دریافت.

۳- گوید: علی به دست ابن ملجم کشته شد. مردم با حسن بن علی بیعت کردند و معاویه که مردم شام با او دست بیعت داده بودند، برای جنگ با حسن، لشکر کشید و حسن برای جنگ با او در عراق، آماده شد، ولی لشگریانش بر او شوریدند و از دورش پراکنند، او هم با معاویه صلح کرد و از خلافت دست برداشت، و فرار کرد و کشته شد، آنگاه همه (مسلمانان) جز خوارج و شیعه (شیعه آل البیت یا آل علی)، با معاویه بیعت کردند، و آنها گرد حسین بن علی در مکه فراهم آمدند و او را سپاه معاویه در کربلا، با خاندان و پیروانش جز فرزندی از حسین که او موفق به فرار شد، دیگران همه را کشتند ص ۱۱۰.

پاسخ- این است شناخت استاد علوم اجتماعی دبیرستان "القبه" قاهره از تاریخ اسلام.
گمان نمی کنم، مقام را گنجایش تصحیح اغلاط تاریخی اش باشد. تنها در اینجا یادآور شدیم تا خواننده به میزان علمش واقف گردد، ولی من آرزو دارم کسی پیدا می شد از او می پرسید چرا چیزی را که نمی داند، می نویسد؟!]

[صفحه ۱۶۵]

آیا پزشکی، این مطالب را از او خواسته؟ یا مهندسی آنها را پسندیده؟ یا یک اشاره سیاسی، برای کارش دریافت داشته؟ یا حماقت او را وادار بنگارش این سطور کرده؟ و او پندارد کاری نیک انجام داده. ما در برخورد با او، جزء "سلام" که خداوند سبحان در برخورد با نابخردان آن را توصیه کرده، چیزی به او نمی گوئیم.

چه بسیار افسانه های این جهانگرد مصر در کتابش، با افسانه های جهانگرد فرانسوی که در مجله "احرار" بیروتی ۲۷ تشرین الثانی سال ۱۹۳۰ منتشر شد، شبیه است. در زیر خلاصه ای از مقاله جهانگرد فرانسوی را ملاحظه می کنید:

شیعه در اسلام، بر بنیاد کشته شدن علی و اولادش در کربلا نزدیکی بغداد، پدید آمده و قیام کرده است، زیرا نزدیکان علی و هم پیمانان و شاگردان او، و دانشمندان و فلاسفه شیعه، خلافت عمر را که باعث ریختن خون علی و اولادش شده بود، تحمل کردند از اینرو از اهل سنت، فاصله گرفته از جزیره العرب به بلاد عجم آمدند و در پیشاپیش آنها بیوه علی فاطمه در حرکت بود.
بخوانید و بخندید:

باید جهانگردان مصر و فرانسه، همینطور باشند"، و بهره هر مردی معادل بهره دو زن است."

۴- یکی از فرق شیعه معتقد است: صحابه بعد از مرگ پیامبر از آنجا که منکر امامت علی شدند، همه کافر گردیدند و علی خود چون تسلیم ابوبکر شد، کافر گردید، ولی وقتی متصدی مقام امامت شد، ایمانش باز گشت و اینان را امامیه گویند و بعضی از شیعه

ها نبوت را بعد از پیامبر لازم دانسته می گویند شباهت بین محمد و علی به اندازه ای زیاد بود که جبرئیل اشتباه کرده و اینان گروه (غلو کنندگان یا غلات) اند. برخی گویند جبرئیل این خطا را عمدا مرتکب شد و بدین ترتیب او ملعون و کافر است ص ۱۱۰.

[صفحه ۱۶۶]

پاسخ- عقیده امامیه درباره صحابه چیزی جز آنچه قبلا در همین جلد ص ۲۹۷ و ۲۹۶ از صحیح بخاری و کتابهای دیگر نقل کردیم، نیست. امامیه پیوسته به علی امیر المومنین صلوات الله علیه، مهر می ورزد و عقیده به عصمتش دارد به ولایتش از آغاز خلقت او تا آخر حیاتش و تا وقتی خدا وارث زمین و هر که روی آنست و تا مدت بی نهایت، عقیده و ایمان دارد. و از روزی که پیامبر امین دعوت حق را لیبیک گفت، چه امر امت را بدست با کفایت او دهند یا از دست او بگیرند، او امام امت بوده است. شیعه نیز معتقد است آیه تطهیر از وقتی نازل شده تا ابد، شامل اوست. شیعه را در این عقائد، هیچگاه تزلزلی نیست. دوران خلافت علوی نزد شیعه، با تصدی یا جلوگیری او از حکم، یکسان است. و علمای شیعه و آثار و تالیفاتشان همه بر این امر متفق اند و دلهاشان بر آن، آرامش دارد و قلبها بدان متمایل و معترف است. اگر غیر از این ها، نسبتی به شیعیان داده شود، نسبتی است دروغ، از شخص نادانی صادر شده که عقائدشان را یا واقعا ندانسته، یا کوشیده است بر آنان عیبجویی کند، و از این قبیل است نسبت خطای جبرئیل به عده ای از شیعیان دادن یا عمدا در مورد دیگران سخنانی زشت و ناسزا بکاربردن.

۵- بسیاری از کودکان نجف که مخصوصا حلقه هائی بگوش دارند، نظر مرا بخود جلب کرده اند. این حلقه ها نشان می دهد، آنان فرزندان ازدواج متعه (موقت) که بین همه شیعیان مخصوصا در بلاد ایران معمول است، می باشند. وقتی یک نفر شخص وارد در موسم حج به یک مسافر خانه منزل کند، یک نفر واسطه را می بیند که در مقابل مبلغ معینی به او پیشنهاد متعه می دهد. اگر پذیرفت چند تن از دختران را، به او ارائه می دهند تا یکی از آنها را انتخاب کند. آنگاه او را به اتفاق خود نزد شخص عالمی می برند تا صیغه عقد ازدواج را با قید مدتی معین، بخواند. این مدت بین چند ساعت تا چند ماه یا چند سال، متفاوت است.

[صفحه ۱۶۷]

و یک دختر می تواند در یک شب چندین بار ازدواج کند و معمولا شوهر باید حدود پانزده قرش برای هر ساعت و هفتاد و پنج قرش برای یک روز و چهار جنیه برای یک ماه، پردازد و برای همه کس این عمل بی عیب است، زیرا کاری است مشروع و هیچ گونه ننگی هم متوجه فرزندان نشان نمی باشد. و چون مدت ازدواج پایان یافت، زن و شوهر از یکدیگر جدا می شوند و زن منتظر عده نمی ماند، بلکه به فاصله یک روز ازدواج می کند. اگر معلوم شد بارداراست، پدرش وقتی هفت ساله شد ادعا می کند کودک از آن من است و آن را از مادر می گیرد... تا آخر صفحه ۱۱۲ و ۱۱۱.

پاسخ- کاش من با این مرد مواجه می شدم و از او می پرسیدم آیا تنها او در نسل های متمادی به نجف اشرف وارد شده یا دیگری غیر از او، از جهانگردان و زائران و مسافران هم آنجا رفته اند؟ بلی این نجف بلند پایه، مرکز پاکی و قداست و مرقد مطهرسید الوصیین امیر المومنین صلوات الله علیه است که در هر سال هزارها نفر از اقطار دنیا، برای بهره گیری از زیارت مرقد مقدسش بدان وارد شده چند شب و روز یا چند هفته و یا چند ماه در آن می مانند.

در بین واردین، محققان و کاوشگران اجتماعی وجود دارند، چرا هیچ کدام از آنها از این کودکان فراوانی که در خیال این پندارکننده وجود دارد سخنی به میان نیاورده اند، و اسمی از حلقه های مخصوص که در گوشهای آنها است، به میان نکشیده اند،

و از آن مسافر خانه های ساختگی، اثری نیافته اند و نامی از واسطه های خیالی او نبرده اند، و از آن دخترانی که خود را به واردان عرضه می دارند و از عادت شومی که بدانها تهمت زده است، و از قیمت‌های مختلفی که بیان داشته، و از پیوستگی

[صفحه ۱۶۸]

از دواجهای موقت بدون فاصله عده، اسمی و خبری نیافته اند با وجودی که این واردین غالباً مانند هر محققى که به شهری و آبادی مهمی وارد می شود، جویای رفتار و عادات عجیب و غریب اند. چرا این خصوصیات را هیچ کدام از اهل نجف که در آنجا متولد شده، بزرگ شده و در آن بسر می‌برند، نمی دانند. و این نجف و مسافرخانه ها، و کودکان و زائرانش، در مقابل چشم و گوش همه است؟ شاید این پیشتاز دروغگو، پنداشته است مشاهداتش با چشم سر، قابل بررسی نیست و با چشم بصیرت باید نگریست پس بیائید و بخندید.

۶- گوید: پس آنان (یعنی ایرانیان) مردم عراق را دشمن می دارند و به بلاد آنها هر وقت که باشد چشمداشت دارند. و ایرانیان عموماً، اعراب را به سختی دشمن می دارند، و از آنان بیزاری میجویند و معتقدند با اینکه اعراب، اسلام را به بلادشان آوردند و مدتی دراز بر آنها حکومت کردند، ایرانیان شخصیت و زبان خود را از تعرض اعراب نگهداشتند و اعراب را به دیده حقارت می نگرند و افتخار می کنند که از نژاد آریا هستند، نه از نژاد سامی صفحه ۱۳۶.

پاسخ- سوگند به خدا این مرد، جز تفرقه اندازی بین مسلمانان، با سخنان باطلش و گروهی را از گروه دیگر جدا ساختن، هدف دیگری ندارد. کسی که حقوق مجاورت و حسن برخورد بین عراقیان و ایرانیان را بداند، و رفت و آمدی که به بلاد همدیگر دارند، ایرانیانی که میهمان مردم عراق می شوند، و عراقیانی که مانند کسی که به خانه خود آید، به ایران وارد می شوند، و مراتب مهربانی و احترام متقابل، و عوامل همبستگی دینی و مذهبی و پیوندهای دوستی و محبت دو ملت را بنگرد، و توجه کند که وقتی عراقی به ایران وارد می شود با چه تقدیس و تعظیم به عنوان کسی که از بلاد مقدس آمده با او مواجه شده با او مصافحه می کنند و دست و رویش را می بوسند و تقدیس و احترامی که هر مسلمان و از جمله ایرانیان از زبان عربی، زبان قرآن کریم دارند. اینهارا هر کس توجه کند، به خوبی می داند، این مرد دروغ گفته و درصدد شق عصای مسلمین و ترفه اندازی بین آنان

[صفحه ۱۶۹]

برآمده است. و بجانم سوگند گوش من و گوش هیچ کس چنین افتخار کردن بی پایه ای را از هیچ ایرانی خردمندی، نشنیده است. ۷- گوید: اتومبیل های بزرگ، پیاپی با کثرت و فراوانی تکان دهنده ای، همه بین تهران و خراسان، در رفت و آمدند تا زائران را به مقصد برسانند و می گویند. این خط (تهران- مشهد) با همه سختی هایش از همه شهرها رفت و آمد مسافرانیش بیشتر است، زیرا به عقیده آنان زیارت مشهد از مکه مکرمه بهتر است، و پندارند آنان را از زیارت بیت الله الحرام، کفایت می کند ۱۵۲.

و در صفحه ۱۶۲ گوید: کسی که ایرانیان را ترغیب کرد تا مشهد راکعبه مقدس خود بگیرند، شاه عباس، بزرگ پادشاه صفویان بود. وی در آن روز، مردم را از زیارت مکه مکرمه به مناسبت نگرانی که از اعراب داشت، جلوگیری کرد و برای اینکه عوائد فراوان سفر حج، نصیب اعراب که مورد کراهت او بودند، نشود، و به خود ایرانیان باز گردد، مشهد را برای توجه ملت خود، کعبه قرار داد. و برای اینکه احترام بیشتری پیدا کند خود شخصاً از مسافتی بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر، پیاده به زیارت رفت. از این رو مردم همه، متوجه مشهد شدند و کمتر کسی از آنها پیدا می شد که برای زیارت، به حجاز مسافرت کند و آنان کلمه " مشهدی " را بیش از

کلمه " حاجی " احترام می گذارند، زیرا کسیکه زیارت مشهد رفته باشد، احترام و تقدیش بیشتر از کسی است که به زیارت مکه رود.

پاسخ- بار خدایا تا چه حد این مرد دروغگو، بر تهمت هائی که گوش هیچ فردی از افراد شیعه آن را نشنیده، و چشم کسی آن را ندیده، پر جرات گردیده است. تا جائی که حتی در افسانه های دروغین هم دیده نمی شود، ولی در کتاب این مرد دروغگو دیده می شود. در میان شیعیان درباره خراسان، جز اینکه مرقد یکی از خلفای پیامبر خدا، و یکی از ائمه شیعه است، عقیده دیگری وجود ندارد و از این رو آنجا را محل نزول فیوضات الهی می دانند، اما اینکه زیارت آنجا از

[صفحه ۱۷۰]

زیارت بیت الله کفایت کند، و زیارتش، وظیفه حج را ساقط سازد، این سخن افترای بزرگی است. و مرحوم شاه صفوی، آنجا را که کعبه قرار نداد. و در زیارتش با پای پیاده جز به عنوان تقرب به درگاه خدای، بر اثر زیارت ولی ای از اولیای او، و توسل به یکی از خلفای پیامبر، قصد دیگری در کار نبوده است.

و او با این عمل، ملت خود را از حج منصرف نکرده است، و عملی که مخالف با رای شیعه باشد از روز نخست، مرتکب نشده است، و غرض شیعه از زیارت مشهد تقرب به خدا از طریق ولا، و دوستی عترت طاهری است که دوستی آنها اجر رسالت قرار گرفته، و با زیارت قبور آنان، ثوابهای فراوانی که از پیشوایانشان ائمه علیهم السلام رسیده است، می توان تحصیل کرد. و هیچ گاه نه شاه ایران و نه ملتش، در راه واجبات الهی که از مهمترین آنها زیارت کعبه معظمه است، از هزینه کردن اموال سخت گیری نکرده اند و برای این فریضه، هیچ گونه معادلی چه زیارت مشهد یا عبادت دیگری قائل نیستند. و در این سالها، مشاهده می شود هزارها هزار ایرانی، هر ساله در مراسم حج شرکت می کنند.

بلی در سال های اخیر، تعدادشان کم شده بود، زیرا اطمینان بر اجرای احکام اسلامی و حفظ خون های خود نداشتند. شیعه می بیند، حاجیان چنانکه شایسته است، غالبا از انجام مناسک ناتوانند، و با کمترین اتهامی که از طرف یکی از دشمنان خدا بر آنان زده شود، و دیگری مانند آنها بر آن تهمت ها، گواه واقع کند، و قاضی جوری هم پیدامی شود که حکم به ریختن خون آنها بکند، بر خون خود تامل ندارند. اگر همه چیز قابل فراموشی باشد، داستان سال ۱۳۵۲ هجری قمری را که با تهمتی بزرگ، خون حاج طالب (یزدی)، مسلمان ایرانی بین صفا و مروه، ریخته شد را، فراموش نخواهیم کرد. او در حالی که شهادتین می گفت، و حج خانه را گزارده "، عمره " انجام داده بود و همه فرائض خود را ادا کرده بود مظلوم کشته شد، و هیچ کس مانع و رادع و مزاحم این قتل نگردید.

[صفحه ۱۷۱]

از آنچه شیعیان عراقی و ایرانی از هتک ها و اهانت ها دیده اند، و با خطاب به کلمه: یا کافر، یا مشرک و امثال اینها از کلمات زننده از حجازی ها مواجه شده اند و ما از سخنانی که برای توجیه و دلیل رفتار ناهنجار و خونریزیهای خود، متوسل شده اند، می گذریم و به تذکری کوتاه بسنده می کنیم از اینجا بود که کوشش ها، بجائی نرسید، تمایل کم شد، و دولت ایران به منظور حفظ جان مردم، ملتش را از سفر به حجاز به استناد حکم شرعی که مردم قادر به انجام فریضه حج، غالبا نیستند، جلوگیری کرد، نه برای تهمتی که جهانگرد پر مدعای یاوه گو در بوته افتراهایش ریخته و نوشته است که: مشهد را کعبه خود ساخته اند، یا نگرانی و

کراهتی بین ایرانیان و اعراب وجود داشته است. دو ملت برادری که در دین و مذهب و عوامل دیگر به هم مربوط و وابسته اند، و هر گاه کسی، با دلی پاک و خالی از تعصب های فرقه ای، بدون وابستگی به یک ملت، (نه مانند جهانگرد گمراه ما) به یکی از آن دو دیار سفر کند، این مطالب را بخوبی درک می کند، و ما در گذشته دوستی دو ملت عرب و عجم مسلمان، و جاذبه برادری آنان را، شرح داده ایم.

۸- گوید: در نیشابور، قبه زیبایی است که به ساختمان مجلل و نقاشی آن توجه مخصوصی مبذول شده است. من بدانجا وارد شدم مدفن محمد محروق از فرزندان حسین بود و نام گذاری آن به محروق به این دلیل بود، که وی به عنوان میهمان به یکی از بزرگان قریه وارد می شود، و چون شب فرا می رسد به دختر مهماندار خود تجاوز می کند و مردم او را در همان جا می سوزانند، با وجود این جنایت، قبری مجلل برای او ساخته، مردم به او احترام می گذارند، زیرا از دودمان اهل بیت طاهرین است ۱۵۵.

پاسخ- این مرد، پیوسته می خواهد از اهل بیت طاهر بد گوئی کند، داستانهائی برای آنان می سازد که هیچ گونه ماخذی هر چند ضعیفترین مصادر باشد، ندارد، و از پیش خود، تاریخی می تراشد، که غیر از شیطانش، کسی از آن باخبر نیست.

[صفحه ۱۷۲]

این مقبره را برخی نسبت داده اند به محمد بن محمد بن زید بن امام علی زین العابدین.

ابو الفرج در "مقاتل الطالیین" در شرح حال او گوید: ابوالسرایا در کوفه، پس از مرگ محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا، با او بیعت کرد و او بر عراقین (کوفه و بصره) مستولی شد و فرمانداران خود را در این دو شهر از بنی هاشم بر سر کار فرستاد، تا اینکه "حسن بن سهل ذو الریاستین" با "هرثمه بن اعین" لشکر برای نبرد با او فرستاد، هرثمه او را اسیر کرده به خراسان نزد مامون آورد، مامون چهل روز او را در خانه ای مفروش با خدمتگذار، زندانی کرد و در آنجا به عنوان زندانی سیاسی بسر می برد، سپس مخفیانه او را با نوشابه ای، مسموم کرد. وی از این زهر به قدری جگرش و محتویاتش به هیجان و التهاب افتاد، که وفات یافت.

با این حال، این مرد نتوانست به آسانی از این علوی ستمدیده بگذرد، و طعنه ای نیشدار به او نزنند، بعد از قرنهای که از شهادتش گذشته، او را بدین نسبت زننده و تهمت بزرگ می آلاید.

"بزودی ستمگران خواهند دانست چگونه با آنها رفتار خواهد شد."

۹- گوید: حسین با شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانیان ازدواج کرد. بدین ترتیب حسین، عظمت الهی ای را که ساسانیان وارث آن بودند به ارث برد ۲۰۸.

پاسخ- حسین بزرگوار، ارث عظمت خود را از نیای بزرگش پیامبر گرفت، هر چند مردم کشور ایران در میان ملت های غیر عرب، بهترین مردم اند، و خاندان سلطنتی آن، شریف ترین خاندانهاست. و ایران شرافت و منزلت بیشتری با این پیوند که از خاندان رسالت، دامادی گرفته، بدست آورده، زیرا شرافت نبوت به اندازه ای بلند پایه است که هر فضیلتی در برابر آن محو نابود می گردد.

[صفحه ۱۷۳]

کاش من می دانستم چه نوع رابطه و پیوندی بین ازدواج با ایرانیان، و عظمت الهی وجود دارد، با اینکه موسس عظمت الهی، پیامبر بزرگوار است، و خاندان بزرگوارش بزرگی را از او به ارث برده اند و پادشاهان ایران پایگاه و منزلت بزرگی خود را، از روی قهر و غلبه بدست آورده اند نه از روی کمالات نفسانی مترقی، یا مقام قدس الهی، و عظمت روحانی.

بلی: اینست طرز بینش هر نادانی که قدر خود را نشناخته، از حد خود، تجاوز می کند و بدین وسیله خود را به اشتباه و رنج فراوان انداخته، زبانش دراز می گردد، سخنان بیهوده پردازد، و بدون بصیرت در هر کاری وارد شود.

در اینجا سخن از اشتباهات این مرد و معایش را به پایان می رسانیم. هر چند پایان ناپذیر است، ولی ما بر کاغذ و خامه خود می هراسیم و وقت گرانبها را با ذکر لغزشهایی که ننگی بر جبین انسانیت است، تلف نمی کنیم. شما خود مراجعه کنید، به صفحات: ۲۰۶-۱۸۳-۱۶۶-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۰-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۰-۱۴۲-۱۴۱-۱۳۴-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۵ و ۲۱۰، از کتاب او.

او در شهرهای ایران، مقداری هم زبان فارسی یاد گرفته و آنها را در کتابش با ترجمه عربی آن، آورده تا دلیلی بر دانشش باشد، ولی زبان آموزی اش مانند آراء و عقایدش، غلط اندر غلط است.

در زیر چند نمونه آن را با ذکر صحیح آن یاد می کنیم:

مدر مقصودش مادر است، در مقصودش در است

باد مقصودش بد است، جرم مقصودش گرم است

فاردا مقصودش فردا است، بستون مقصودش بیستون است

دو ک مقصودش دوغ است، الانجور مقصودش انگور است

جوهر شاه مقصودش گوهرشاد است، الداشت مقصودش دشت است

ناخیر مقصودش نه خیر است، الجوش مقصودش گوشت است

الروغان مقصودش روغن است، الملاه مقصودش ملا است

[صفحه ۱۷۴]

المولاه مقصودش ملا است، صبر کون مقصودش صبر کن است،

یاخ مقصودش یخ است، صموار مقصودش سماور است

شربت باشا مقصودش شربت بچه است، البازار مقصودش بازار است

بردن مقصودش بردن است، انزبلی مقصودش انزلی است

کرافان سرای مقصودش کاروانسرای است، سبزووار مقصودش سبزووار است

زندرود مقصودش زاینده رود است، ابوشهر مقصودش بوشهر است

شارود مقصودش شاهرود است، هیرات مقصودش هرات است

فولجه مقصودش فلوجه است، تشهل منار مقصودش چهل منار است

تشهل ستون مقصودش چهل ستون است

خطره عبد العظیم مقصودش حضرت عبد العظیم است و اینهم نمونه ادبیات عربش بود.

برای آشنائی و تسلط او در زبان عرب این بس که با زیاد کردن لام بر سر کلمات فارسی همه را عربی کند.

"ما جز برای رضای خدا، چیزی به زیان آنها ننوشتیم"

[صفحه ۱۷۵]

عقیده الشیعه، اتهامات یک مستشرق

تالیف مستشرق روایت م. دونلدسن

محققی که به این کتاب مراجعه کند، آن را رمزی از پاکی و بیرون از نسبت ناروا و فحش های گزنده، پندارد، ولی هر چه بیشتر در آن امعان نظر کند، نشانه های جهل مرکب مولف، بی اطلاعی او از آراء و عقائد شیعه، و نادانی او از علم رجال و احوال و آثار و تالیفات آنان را، در خواهند یافت، گذشته از این ها، او را مردی می یابد تهمت زن، جسور، بدزبان، دروغگو با اشتباههای آشکار، در مواردی که حق دخالت نداشته، ولی دخالت کرده، همچون هیزم کش شبانه، که نمی داند در بسته هیزمش چه فراهم آورده، درباره امتی بزرگ مانند شیعه، قلمفرسائی می کند و از عقائد آنان غالباً به استناد کتب قوم خودش که پر از مطالب یاهو، و افکار بی پایه، و سخنانی سرپا بی اساس، و آمیخته به افسانه های دروغ است، استناد می جوید، و یا کتابهایی را ماخذ خود ساخته که بدست گروهی مردم جنجالی و آشوب طلب، از اهل سنت، پر شده با قلم های مسمومی که هر چه خواسته اند از روی هواهای نفسانی و غرضهای استعماری خود نوشته اند، و آنگاه اوزشتی های آنان را با سخنانی مانند این سخن که در ص ۱۲۸ دارد، افشاء کرده است.

در کتاب خود "قاموس اسلام" صفحه ۱۲۸ قصه شیرینی از عید

[صفحه ۱۷۶]

غدیر نقل کرده گوید: شیعیان را در هجدهم ذی الحجه عیدی است که در آن سه مجسمه از خمیر درست می کنند و شکم آنها را پر از عسل کرده، آنها را نموداری از ابی بکر، عمر و عثمان می دانند، آنگاه کاردی بر آنها کشیده، وقتی عسل ها براه افتاد، بدین وسیله ریختن خون خلفا را تجسم می کنند و این عید را، عید غدیر می نامند.

و یا مانند گفتارش در صفحه ۱۵۸ که می گوید: "بر تن notrvb نوشته است: ایرانیان در پاره ای از اوقات توانسته اند، جائی را که نزدیک قبر ابی بکر و عمر است با انداختن نجاستی که در یک قطعه کهنه پیچیده باشد، نجس کنند، این عمل بخاطر آن است که نشان دهند از طرف کسانی که به شبکه ها مراجعه می کنند، هدایائی فرستاده شده است.

یا مانند گفتاری که در صفحه ۱۶۱ گوید: اما شیعه اثنی عشری پافشاری دارند که بگویند امام جعفر صادق (ع) بر امامت فرزند بزرگش اسماعیل بعد از خود تصریح کرده است، ولی چون اسماعیل مشروب خوار بود، لذا امامت به موسی منتقل گردید و فرزند چهارم در میان هفت فرزند است. و همین اختلاف باعث شده انشعاب بزرگی بین شیعه پدید آید چنان که ابن خلدون بدان اشاره کرده است.

یا مانند سخن او در صفحه ۱۲۸ که نویسد: "عبد الله بن علی بن عبد الله بن حسین" ادعای امامت کرد و گویند نمایندگان مرکب از هفتاد و دومرد از خراسان به مدینه آمدند و با خود اموالی برای امام آوردند و امام را نمی ساختند،

[صفحه ۱۷۷]

اول نزد عبد الله رفتند، او برای آنها زره پیامبر و خاتم و عصا و عمامه او را آورده تا به آنها نشان دهد. وقتی همه حاضر شدند امام محمد باقر از فرزندش جعفر خواست که انگشتی او را بیاورد، انگشتی را گرفت، کمی آن را تکان داد و کلماتی بر زبان راند،

ناگاه زره، عمامه و عصای پیامبر (ص) از انگشتی فرو ریخت.

امام، زره را به تن کرد و عمامه را بر سر نهاد و عصا را به دستش گرفت و مردم از دیدار او به وحشت افتادند. وقتی او را دیدند او عمامه را از سر و زره را از تن بیرون کرد و لبه‌هایش را حرکت داد، همه آنها به سوی انگشتی بازگشت آنگاه متوجه زائرش گردید و گفت هیچ امامی نیست مگر مال قارون در اختیار اوست، و آنان همه حق امامت او را اعتراف کردند و اموال خود را به او دادند و در پاورقی اش گوید: مراجعه کنید به "دائرة المعارف الاسلامیه" ماده قارون.

سبحان الله ما باور نمی کردیم مردی پیدا شود درباره جامعه بزرگی قلم بدست گرفته چیزی نویسد که مطالب آن را از مخالفان عقیدتی آنها گرفته باشد، و مانند این سخنان بی پایه را، بدون هیچ گونه ماخذ و مستندی افتراء بر آنها ببندد. و این گونه اراجیف را بدون هیچ گونه مجوزی به آنها نسبت دهد. من چه می توانم درباره مولفی که نه از ماخذی سخن می گوید و نه راهنمایی کسی را می پذیرد، بگویم؟ شانزده سال بقول خودش که در مقدمه کتابش آورده در بلاد شیعه گردش کرده، به همه جا سر زده، در اجتماعات آنها حاضر شده، و در میان آنها زندگی کرده باشد، و در تمام مدت اثری از آنچه خود میگوید ندیده، و کمترین سخنی درباره آن نشنیده و در هیچ کتاب شیعه ای حتی اگر آن کتاب از افراد متوسط آنها باشد، نخوانده، و در جنگ هیچ نقالی آن را ندیده است.

[صفحه ۱۷۸]

آنگاه آمده رشته برادری اسلامی را بگسلاند، و بین صفوف اهل قرآن بابافته های دروغ و باطلش از آنچه متناسب خود اوست، شکاف ایجاد کند، و مترقی ترین جوامع را تهمتی که از آن بیزارند، زند، و چیزهایی به آنها نسبت دهد، که سلوک و رفتار شیعه و اصول و مبادی صحیحشان، آن را تکذیب کرده، حرام می شمارد، نسبتهایی که دست دشمنی ها و کینه جوئی هائی مرموز، برای آنها ساخته از نمونه نسبت های زننده ی نامبرده، گویا گوشه‌هایش از تالیفات قدیم و جدید شیعه که در زمینه اصول عقاید آمده سنگینی دارد و در جلو دیدگانش پرده ای پدید آمده، اینهمه تالیفات گرانقدری که از فراوانی اش کتابخانه های جهان را پر کرده است نمی بیند. بلی، آنان که به خدا ایمان نیاورند در گوش هایشان گرانی است و نسبت به این مطلب آنها را نابینائی است خدا تباه سازد بهره مولفی را که اینست نمونه کار او، و خدا بشکند بینی اش را، و عواقب شوم کارش را در این دنیا قبل از عذاب آخرت گریبان گیرش کند.

گرفتاری بزرگ ما این است که این مرد پر دروغ (که زائیده تمدن امروز است) هر چه را از تالیفات شیعه نقل کند، گاهی در نقل آن دروغ می گوید مانند اینکه در شرح حال کلینی صفحه ۲۸۴ گوید: می گویند قبرش را گشوده، او را با لباسهایش و شکل و قیافه اش دیدند که هیچ گونه تغییری نکرده و در پهلوی او کودکی بود که هنگام دفن، با او دفن شده بود. از این رو بر مزارش مسجدی ساختند، در پاورقی می گوید در صفحه ۲۰۷ شماره ۷۰۹ فهرست طوسی چنین آمده است، ولی وقتی شما به فهرست شیخ طوسی مراجعه کنید اثری از این گفتار نخواهید یافت.

و گاهی سخن را از جای خود تحریف می کند و صورتش را دگرگون می سازد، چنانکه درباره زیارت مولانا امیر المومنین صفحه ۸۰ که از کافی کلینی جلد ۲ صفحه ۳۲۱ نقل کرده که از پیش خود الفاظی افزوده که به هیچوجه نه در

[صفحه ۱۷۹]

کافی و نه در جای دیگر از کتب دیگر شیعه هیچ کجا یافت نمی شود.

از این زننده تر، جهل و نادانی او نسبت به رجال و تاریخ شیعه است. در ترجمه صحابی پیغمبر (ص) مرد شیعی بزرگ، سلمان فارسی گوید: بسیاری از شیعیان هنگام بازگشت از کربلا قبرش را در قریه "اسبندور" مدائن، زیارت می کنند. و برخی از آنها گویند او در مجاورت اصفهان، دفن شده است و در صفحه ۲۶۸ گوید: و مقدار که در مصر از دنیا رفت و در مدینه بخاک سپرده شد حدیفه الیمان که با پدر و برادرش در جنگ احد کشته شدند و در مدینه دفن گردیدند. و در صفحه ۲۶۸ گوید: کلینی در بغداد در گذشت و در کوفه دفن شد و از تبصره العوام سید مرتضی رازی، یکی از بزرگان قرن هفتم، زیاد نقل کرده و این نقل ها را همه به شریف علم الهدی، سید مرتضی با تاریخ وفات ۴۳۶ ه نسبت داده است.

شاید ما بتوانیم درباره محتویات کتاب او که پر از باطل و مجعولات است در تالیفی جداگانه مشروحا سخن گوئیم و فساد مطالب صفحات:

۳۲۰ و ۳۰۴ و ۲۹۶ و ۲۹۵ و ۲۸۴ و ۲۸۲ و ۲۸۰ و ۲۶۸ و ۲۵۳ و ۲۳۵ و ۲۱۱ و ۲۰۸ و ۱۹۲ و ۱۸۵ و ۱۷۴ و ۱۷۰ و ۱۶۱ و ۱۵۸ و ۱۵۱ و ۱۲۸ و ۱۲۶ و ۱۲۲ و ۱۱۵ و ۱۱۴ و ۱۱۱ و ۱۱۰ و ۱۰۱ و ۱۰۰ و ۹۲ و ۹۱ و ۸۳ و ۸۰ و ۷۷ و ۷۲ و ۶۳ و ۶۰ و ۵۹ و ۴۷ و ۴۳ و ۳۴ و ۲۴ و ۲۱ و ۲۰ و ۳۲۹-

کتاب او، و دیگر جاهای آن را با استدلال، توضیح دهیم.

بر مترجم کتاب نباید پوشیده بماند که مابه دستهای امین او بر ودائع علم، که در این کتاب با آنها بازی کرده و بر قباحتش افزوده است، آشنا هستیم او باید بداند که ما فهمیدیم چگونه در تحریف کتاب کوشیده و مطالب سطور آن را زشت تر و ناموزون تر ساخته و آنچه روحیه پستش آن را می پسندیده، بر آن افزوده است.

[صفحه ۱۸۰]

مردم باد مترجمی که چون مطالب کتاب از نظر حمله به شیعه و بد گوئی شیعیان، مورد پسندش واقع شده، گناهان غربی ها را بدوش کشیده و در بین جامعه اسلامی منتشر ساخته و اهمیتی به حفظ ناموس اسلام و شرق نمی دهد و حیثیت عرب و دین خود را بباد می دهد.

"اینان باید بار خود را بردارند و بارهای گرانی دیگر را با بارهای گران خود بردارند و روز قیامت در برابر تهمت خود، پاسخ دهند"

[صفحه ۱۸۱]

الوشیعه، اتهامات موسی جارالله

اشاره

تالیف موسی جارالله

هیچ مایل نبودم نامی از این کتاب به میان آید و کمترین آوایی از آن بگوش برسد، زیرا بیش از آنکه آن را نام تالیف نهیم، شایسته است نام رسوائی و فضیحت بر آن اطلاق گردد، ولی چاپ و انتشار کتاب مرا بر آن داشت تا جامعه را در جریان ارزش نویسنده اش قرار دهم و نمونه ای از صفحات تیره اش را بر آنان فرو خوانم که هر برگش ننگی بر امت اسلامی و هر صفحه اش فضیحتی زنده تر برای قوم اوست.

من نمی دانم درباره کتاب مردی که، کتاب الهی و سنت پیامبرش (ص) را پشت سر انداخته و خودسرانه به حکم و نقد و ایرادی پردازد چه نویسم؟ درباره کسی که ناروا سخن می گوید، و دروغ می بافد، نسبت نادرست می بندد و لقب ناسزا می سازد، و با کتاب خدا بازی می کند و با رای ناچیز خود آن را تفسیر می نماید، و هر چه بعقل ضعیفش می رسد، هر طوری بخواهد توجیه می کند، مثل این که قرآن امروز نازل شده و کسی از پیش، آن را شناخته و در زمینه آیات قرآن سخنی نرسیده و تاکنون هیچ گونه تفسیری از آن نگارش نیافته و حدیثی درباره آن

[صفحه ۱۸۲]

نرسیده است. و گویا این مرد قانون تازه ای، و نظریه جدیدی، و دین و مذهب نوی، او خود ساخته که با هیچ کدام از مبادی اسلام، و هیچ یک از مطالب کتاب و سنت، تطبیق نمی کند.

برای نوشته نابخردی که پندارد امت با پیامبرش در همه امتیازات و فضائل و کمالات رسالت برابر است و در خصوصی ترین خصائص نبوت، شریک اوست، و رسالت امت با رسالت پیامبر در یک سوره بدون فصل بهم پیوسته است، چه ارزشی میتوان قائل شد؟ او که به آیه: "لقد جاءکم رسول من انفسکم" و آیه "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم" بر رسالت امت استدلال می کند سخن با او درباره این یاوسرائی ها، موکول به فرصت گسترده تری است و شاید چنین فرصتی در آینده دست دهد چنانکه علامه فقید شیخ مهدی حجار نجفی ساکن معقل برخی از وقت خود را به ابطال سخنان بی پایه اش مصروف داشت.

اگر در کتاب این مرد، جز یاهوهای مربوط به امت دیده نمی شد، برای شناخت نادانی و رفتار زشتش کافی بود، در اینجا چند نمونه آن را ایراد می کنیم، گوید:

۱- امت همچون پیامبرش معصوم است. معصوم در نگهداری و حفظ، در تبلیغ و ادای رسالت، هر چه را پیامبر به او رسانده، آنسان که پیامبر حفظ کرد، امت آن را نگهداشت. و هر چه را پیامبر ابلاغ کرد، ماند او، امت تبلیغ کرد کلیات و جزئیات دین، اصول و فروع آن را امت حفظ کرد، و کلی و جزئی آن را تبلیغ نمود.

چیزی از اصول دین و فروع دین فرو گذار نشده، مگر که خدا حفظ کرده پیامبرش محمد آن را حفظ کرد، و امت آن را نگهداشت، همه و همه را در هر عصری بعد از عصر دیگر، نگهداشت و ممکن نیست چیزی از دین را یافت که امت

[صفحه ۱۸۳]

از آن غافل گردد یا آن را فراموش کند.

از این رو امت از همه ائمه و پیشوایان، نسبت به قرآن و سنت، داناتر و از هدایت امامان امت نزدیک تر است و علم امت بر قرآن و سنن پیامبر، امروز بیشتر و کامل تر از علم علی (ع) و علم هر یک از اولاد علی است.

یکی از تفضلات بزرگ الهی بر پیامبرش و آنگاه یکی از عمومی‌ترین و همگانی‌ترین تفضلات الهی بر امت این است که خداوند بسیاری از فرزندان امت را به مراتب داناتر از امامان و اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و صحبه و سلم قرار داده است. هر حادثه‌ای که اتفاق افتد امت خالی از حکم حق و صوابی در آن نیست، و برای هر مسئله‌ای امت را پاسخی است که خداوند به یکی از افراد آنان که وارث پیامبر بوده و به برکت رسالت و خاتمیت آن، رشید هم شده باشد، آن حکم را نشان می‌دهد. و این ارشاد امت برای هدایت و حق‌طلبی، از ارشاد هر امامی بیشتر است. و امت مانند پیامبرش از برکت رسالت و کتاب آن و از برکت عقل رسالت و عصمت آن، معصوم است.

امت بالغ و رشید شده و دیگر نیازی به امام ندارد. رشد و عقلش او را از هر امامی بی‌نیاز می‌سازد. من منکر عقیده شیعه درباره عصمت ائمه اش نیستم، ولی منکر این عقیده ام که هنوز امت محمد قاصر است و پیوسته قاصر خواهد بود و تا روز قیامت محتاج به وصایت امام معصوم است. من می‌گویم امت به عصمت و راه‌یابی از هر امام معصومی نزدیک‌تر، و به راه حق و صواب از هر امام معصومی، راه یافته است، زیرا عصمت امام ادعائی بیش نیست، ولی عصمت امت، به گواه قرآن بدیهی و ضروری است. ممکن نیست در جهان اتفاقی رخ دهد که امت، پاسخ آن اتفاق را قبلاً نداشته باشد، و عقل ما نیاز امت را به امام معصوم درک نمیکند یا اینکه به درجه رشدش

[صفحه ۱۸۴]

رسیده و دارای عقلی معصوم و کتابی معصوم است. و با همین نیروی عصمت، به همه موارد پیامبر رسیده. و هر مقامی که برای پیامبر بوده، او بدان فائز گردیده است. امت با وجود عقل و کمال و رشدش، بعد از ختم نبوت، گرامی‌تر، عزیزتر، بلند مرتبه‌تر از آن است که تحت وصایت وصی‌ای تا ابد قاصر بماند.

پاسخ- این است پاره‌ای از خیالات، و رشته‌ای از خرافات که از شان هر دانشجوئی که بخواهد چیزی درک کند دور است، تا چه رسد به کسی که خود را فهمیده و فقیه پندارد. گویا این مرد، در عالم رویا، آنهم رویای "اضغاث و احلام" سخن می‌گوید. آیا کسی نیست از این مرد پرسد وقتی امت معصوم باشد، و نگهدار کلیات و جزئیات دین، و اصول و فروع آن، و آنها همه را از جانب همه مردم و در هر عصری بعد از عصر دیگر، تبلیغ کند و چیزی مورد فراموشی یا غفلت او واقع نشود، پس بنابراین اعلم بودن امت، از همه ائمه، و نزدیک‌تر بودن هدایتش از هدایت آنان، چه معنی دارد؟ آیا ائمه از جرگه امت خارج اند و دیگر حافظ دین و مهتدی بهدایت دین نیستند و از دینی که امت آن را نگهداشته بیرون رفته‌اند؟ آیا عصمت امت و حفظ و هدایت و تبلیغ آنان، نسبت به دین، شامل ائمه نمی‌گردد؟

از طرفی بنابر آنچه این مرد مدعی است، باید در امت نادانی پیدا نشود، و در هیچ امر دینی و حکم شرعی هیچگاه خلافتی در بین آنها دیده نشود. و حال آنکه جاهلان امت بین مشرق و مغرب را پر کرده‌اند و اعمال و اقوالشان، گواه جهل آنان است. و در جبهه مقدم آنان، خود اوست، و اختلافی که از عهد صحابه تا امروز بین امت پدید آمده، بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. و آیا در این اختلاف چیزی جز نادانی یکی از دو طرف، نسبت به حقیقت آشکار چیز دیگر، میتواند تصور کرد؟ زیرا مورد اختلاف یک امر بسیط غیر قابل تجزیه است.

[صفحه ۱۸۵]

آیا دینی که می گوید امت آنرا حفظ و تبلیغ کرده است، به او یاد می دهد که علی و اولادش باید نسبت به قرآن و سنت نادان بوده باشند؟ و یا معتقد است آنها از امت نبوده اند؟

آنگاه می گوید علم امت به قرآن و سنت پیامبر، امروز بیشتر و کامل تر از علم علی و علوم اولاد علی است، آخر او کی به علم علی و اولادش و به علم جمیع امت، واقف گردیده است تا بتواند این حکم قطعی و اظهار نظر بی دلیل را بکند؟

شگفت اینجا است که او پندارد هر گاه برای امت حادثه ای اتفاق افتد، خداوند به یکی از آنها حکم و پاسخ درست را نشان می دهد و امت وارث پیامبر (ص) می گردد و به برکت رسالت، رشید میشود و بر اثر رشدی که یافت. و بر اثر کتابش، با پیامبرش در عصمت، همدوش می گردد و با عقل معصومش بدرجه عصمت نائل می گردد، اگر این طور است، پس چرا ائمه (علی و اولاد علی (ع) از آن یکی ها نیستند که خداوند حق و صواب را بدانها نشان داده باشد؟ و چرا آنان از بردن ارثی که برای امت پنداشته، کوتاه آمده اند؟ و در علم امت شریک نیستند؟ و چرا برکت رسالت و برکت کتاب آن، اینان را شامل نگردیده است؟ و چرا مانند پیامبر بدرجه عصمت نائل نشده اند؟ و عقل معصومی ندارند؟ از اینها همه شگفت تر، بانگ رسای خداوند در کتاب عزیزش به عصمت آنان است " آیا آن کس که آفریده نمیداند؟ تنها او بسیار دقیق و هشیار است؟ و آیا بر دلها قفل غفلت ها زده اند.

شاید من می توانم بگویم: پیامبر به امتش بصیرتر و از صاحب این اظهار نظرهای بی دلیل، آشناتر بود و میزان علوم امت و بینائی آنان را بهتر میدانست با این حال برای هدایت امتش بعد از خود ثقلین (دو چیز گرانقدر) را بجای نهاد:

[صفحه ۱۸۶]

کتاب خدا و عترتش را (که مقصود امامان عترت اند) و گفت: ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض " دو چیزی که هر گاه به آندو چنگ زدید هیچگاه پس از من، گمراه نخواهید شد و آن هر دو از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

" بدین ترتیب که هدایت را در چنگ زدن به آندو، محدود کرده و پیروی از آندو را تا روز باز پسین لازم دانسته، نشان میدهد، علوم و معارفی نزد آنان ذخیره نهاد که امت از داشتن آنها محروم است و برای امت در خور امکان نیست تا وقتی معصوم از خطا نمی باشد، و پرده های غیب بر او گشوده نشده، به پایگاهی رسد که در موارد سرگردانی از رهبر و راهنما بی نیاز گردد. پس به مقتضای این نص روشن، امامان عترت، هم پایه کتاب آسمانی، در علم و هدایت اند، آنان مفسران کتاب و آگاه به رموز و اشارات آند هر گاه امت یا یکی از افراد آن، در علم و بصیرت به مقام آنها می رسید، تا چه رسد که بصیرت و علمش به مراتب از آنها برتر باشد، لازم بود این سخن صریح گزافه گوئی، بیش نباشد. به ویژه اینکه ابلاغ این سخن در مواردی متعدد، و یا حضور اجتماعات عظیمی صورت گرفته است.

از جمله، در اجتماع روز غدیر، که صاحب رسالت، این مطلب را برابر صد هزار نفر یا بیشتر ایراد فرمود. و این بزرگترین اجتماع عهد پیامبر بود. در آنجا که پیامبر از وفات خود خبر می داد، چون امت خود را از درک رموز قاصر می دید (و بحق هم قاصر بود و هنوز هم قاصر است) لذا خود را مجبور دید، خلیفه بعد از خود را تعیین کند.

این حدیثی ثابت و متواتر است که صدورش جای هیچ گونه تردید نیست، علامه " سمهودی " پیرامون این حدیث، سخنی ایراد کرده که در صفحه ۸۰ قبل- آن را بیان کردیم. پیغمبر نیاز شدید امتش را از نخستین روز دعوتش، می دانست روزی که مامور شد فامیل و عشیره اش را انداز کند حدیثش در ۲: ۲۷۸ گذشت

[صفحه ۱۸۷]

و شبیه این روایت صریح، حدیث سفینه نوح است. آنجا که در آن تشبیه کرده است خود و اهل بیتش را (مقصود ائمه اهل البیت اند) به سفینه نوح که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف ورزید، غرق گردید، لذا نجات را به پیروی از آنان با استعاره سوار سفینه شدن، منحصر کرده است. و اگر آنان را علوم کافی برای ارشاد امت نبود و اینکه آن علوم جز به وسیله رهبری آنان فراهم نمی‌گردد، این تشبیه صادق نمی‌آمد و کلام در جای خود قرار نمی‌گرفت. و مانند این حدیث است، حدیثی که در آن پیامبر (ص) اهل بیتش را به نجوم تشبیه کرده، زیرا خاندان پیامبر همچون اختران فروزان هستند که در تاریکی، و حیرت شب های ظلمانی، راه را از بیراهه نشان می‌دهند، و پرچم های تابناکی برای هدایت مردم اند که در تاریکهای گمراهی و اختلاف، امت را راهنمایی میکنند. و اگر اینان پایگاههای اصلی دانش و هدایت نبودن این تشبیه در جای خود قرار نمی‌گرفت.

و هر گاه، علم امت امروز نسبت به قرآن و سنت، بیشتر و کامل تر از علم علی (ع) و علوم هر یک از اولاد (معصومینش) بود، چنانچه این بیچاره پنداشته - چگونه این امر بر پیامبر مخفی می‌ماند و همچون کسی که از امتش بیخبر باشد، می‌گفت: اعلم امتی من بعدی، علی بن ابیطالب.

و نیز چگونه او را ظرف علمش و بایی که از طریق او باید وارد شد قرار می‌داد؟ و چگونه عنوان، باب علم خود و بیان کننده رسالت آسمانی اش را بعد از خود به او می‌داد؟

و چگونه او را به عنوان خازن و مخزن علمش معرفی می‌کرد!

و چگونه میان امت تنها او را به وصایت و وراثت علمش بر می‌گزید؟

و چگونه باید این روایت را از امیر المومنین (ع) پذیرفت که گوید:

والله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه، فمن احق به منی؟

"سو گند بخدا من برادر او، ولی او، پسر عم او، و وارث علم اویم، پس

[صفحه ۱۸۸]

کیست شایسته تر از من نسبت به او.

"و چگونه حاکم نیشابوری حکم میکند: علی به اجماع مسلمین تنها مردی است که علم پیغمبر را به وراثت برده است؟ علاوه بر همه این ایرادات، از دلائلی که یاد شد معلوم می‌شود لازمه این سخن که امت دانایتر از علی باشد، اینست که علم امت از رسول خدا (ص) نیز برتر باشد، زیرا علی (ع) وارث همه علوم پیامبر (ص) است. آنگاه چگونه این تعبیر پیغمبر را توجیه می‌کند که معتقد است خداوند حکمت را در خاندانش قرار داده، با اینکه در امت کسی از آنها دانایتر وجود دارد؟ و این سخن از او (ص) به درستی نقل شد که فرمود: انا دار الحکمه و علی بابها.

و چگونه او امتش را بعد از خود، به پیروی اهل بیت، امر می‌کند که از سرشت من آفریده شده اند و از فهم و علم من برخوردارند؟ چگونه آنان را پیشوایان امت می‌داند و می‌گوید: در هر گروهی از بازماندگان امت من، مردان دادگری از اهل بیتم وجود دارند که دست، تحریف غلو کنندگان، و نسبت های دروغین جاعلان، و تاویل و تفسیر به رای جاهلان را، از این دین کوتاه می‌گردانند. همانا بدانید پیشوایان شما، نمایندگان خدا بسوی شما، بنگرید شما بر چه کسی وارد می‌شوید.

م- و هر گاه در امت چنانکه پندارد هیچ گونه قصوری نیست و امت تا روز قیامت نیازی به امام معصوم ندارد و نیاز به امام معصوم را در پندار خود درک نمی کند، پس چرا مراسم تجهیز و دفن پیامبرش را این امت تا سه روز، به تاخیر انداخت؟ این کتابهای قوم همه تصریح دارند علت تاخیر سرگرمی به امر واجبی بوده و آن امر خلافت و تعیین خلیفه.

ابن حجر در صواعق صفحه ۵ گوید: بدان که اصحاب رضوان الله علیهم

[صفحه ۱۸۹]

بر این مطلب اتفاق دارند که نصب امام بعد از انقراض زمان نبوت واجب است، بلکه آن را از اهم واجبات قرار داده اند به این دلیل که از دفن پیامبر (ص) غافل شده و بدان پرداختند. و در این اجماع، اختلاف در تعیین امام، و عدم آن، نمیتواند، اشکالی ایجاد کند. و هر محقق میتواند این بیان را در خلال کتب بسیاری پیدا کند در این صورت چگونه عقل این مرد نیاز شدید امت را به امام غیر معصوم روز پس از وفات پیامبر (ص) درک می کند، ولی می گوید تا روز قیامت امت هیچگونه نیازی به امام معصوم نخواهد داشت؟.

۲- درباره ازدواج موقت به تفصیل سخن گفته که خلاصه اش اینست:

این ازدواج از بقایای ازدواجهای جاهلیت است نه یک حکم شرعی و در شرع اسلام چنین ازدواجی روا نیست، و نسخ آن را به عنوان نسخ یک حکم شرعی نباید تلقی کرد بلکه نسخ یک امر جاهلی است، و اجماع بر حرمتش واقع شده و در قرآن اشاره ای درباره آن نداریم و در غیر از کتاب شیعه احدی نگفته است که آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن درباره آن نازل شده باشد، و هیچ فرد جاهلی نه آن را ادعا می کند، و نه چنین دعوائی را می پذیرد، و کتب شیعه اسناد آن را به امام باقر و امام صادق (ع) می دهند، ولی به احتمال صحیح تر، سندش ساختگی است و گرنه امام باقر و امام صادق جاهل خواهند بود صفحه ۱۶۲-۳۲.

پاسخ- اینست سلسله جنایاتی که بر اسلام و کتاب و احکام آن، می کند و این است تکذیب مطالب پیامبر (ص)، تکذیب آنچه مورد اعتراف صحابه و تابعین و علما از همه فرق اسلامی بوده است و ما این سخن را در رساله ای تحت پنج بخش تشریح کرده ایم که فهرستش را در زیر اشاره می کنم:

ازدواج موقت در قرآن

فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من الفریضه ان الله کان علیما حکیما.

[صفحه ۱۹۰]

"آنچه از آنان بهره گرفتید مزدشان را واجب است بپردازید. و باکی بر شما نیست که بعد از پرداخت میزان واجب با هم (هرچه خواستید) تراضی کنید که خدا دانا و حکیم است "

شان نزول این آیه در مورد ازدواج موقت در مطمئن ترین ماخذ تفسیری بیان شده است از قبیل:

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح مسلم.

- ۳- مسند احمد ۴:۴۳۶ به اسناد خودشان از عمران بن حصین. و در تفسیر رازی ۲۰۲ و ۲۰۰:۳، و تفسیر ابی حیان ۳:۲۱۸، آنرا می‌توانید پیدا کنید.
- ۴- تفسیر طبری ۵:۴ از ابن عباس و ابی بن کعب و حکم و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و شعبه و ابی ثابت.
- ۵- احکام القرآن جصاص ۲:۱۷۸ از گروهی آن را حکایت کرده است.
- ۶- سنن البیهقی ۷:۲۰۵ از ابن عباس آن را روایت کرده است.
- ۷- تفسیر بغوی ۱:۴۲۳ از گروهی نقل کرده و از عموم اهل علم نسخ آن را حکایت کرده.
- ۸- تفسیر زمخشری ۱:۳۶۰.
- ۹- احکام القرآن قاضی ۱:۱۶۲ به روایت از گروهی.
- ۱۰- تفسیر القرطبی ۵:۱۳۰ گوید: اکثریت مسلمین گفته‌اند: این آیه در ازدواج موقت نازل شده است.
- ۱۱- تفسیر رازی ۳:۲۰۰ از صحیحین، حدیث عمران را که آیه در مورد ازدواج موقت است نقل کرده.
- ۱۲- شرح صحیح مسلم از نووی ۹:۱۸۱ از ابن مسعود.
- ۱۳- تفسیر خازن ۱:۳۵۷ از عده ای و گوید: جمهور علما عقیده به نسخ آن دارند.

[صفحه ۱۹۱]

- ۱۴- تفسیر بیضاوی ۱:۲۶۹ که می‌خواهد آن را با سنت اثبات کند.
- ۱۵- تفسیر ابی حیان ۳:۲۱۸ از گروهی از صحابه و تابعین.
- ۱۶- تفسیر ابن کثیر ۱:۴۷۴ از گروهی از صحابه و تابعین.
- ۱۷- تفسیر سیوطی ۲:۱۴۰ از گروهی از صحابه و تابعین از طریق طبرانی، و عبد الرزاق و بیهقی و ابن جریر و عبد بن حمید، و ابی داود، و ابن الانباری آن را روایت کرده است.
- ۱۸- تفسیر ابی السعود ۳:۲۵۱.
- امینی گوید: آقای محقق آیا این کتابها ماخذ و مراجع علم قرآن نزد اهل سنت نیست؟ آیا این گروه، از بزرگان و پیشوایان علم تفسیرشان نیستند؟ پس باید دید سخن این مردک را گوید: هیچ آیه قرآنی درباره آن نازل نشده، و در غیر از کتب شیعه دیده نمی‌شود، چگونه باید تاویل و توجیه کرد؟ و آیا او را می‌رسد آنچه درباره امام باقر و امام صادق علیهما السلام گفته، درباره همه این صحابه و تابعین و پیشوایان بگوید؟ و با زبان هرزه اش آنها را بدگوئی کند؟

حدود ازدواج موقت در اسلام

در صفحه ۳۰۶ بیان کردیم که برای ازدواج موقت حدود و مقرراتی اسلام آورده است. و در دوران جاهلیت ازدواجی با این مقررات وجود نداشته و هیچ کس از علمای پیشین و علمای متاخر تا امروز، این عقیده را که "متعہ یکی از ازدواج های جاهلیت است" ابراز نکرده، و با وجود مقرراتی که دارد نمی‌تواند یکی از آن ازدواجها باشد و بنابراین هیچ گونه ارزشی برای اظهار نظر این مرد، وجود ندارد و این مقررات در کتب فراوان قوم بتفصیل یاد شده است از قبیل:

۱- سنن دارمی ۲:۱۴۰.

۲- صحیح مسلم جلد اول در باب متعه.

۳- تفسیر طبری ۹:۵ از مقرراتش که یاد کرده: عقد، مدت، جدائی

[صفحه ۱۹۲]

بعد از گذشت مدت، استبراء و عدم میراث است.

۴- احکام القرآن جصاص ۱۷۸:۲ از مقررات آن: عقد، اجرت، مدت، عده، عدم میراث را ذکر کرده است.

۵- سنن بیهقی ۷:۲۰۰ احادیثی نقل کرده که در آنها پاره ای از حدودش اشاره شده است.

۶- تفسیر بغوی ۱:۴۱۳ پاره ای از مقرراتش را ذکر کرده است.

۷- تفسیر قرطبی ۵:۱۳۲ پاره ای از مقرراتش را ذکر کرده است.

۸- تفسیر رازی ۳:۲۰۰ پاره ای از مقرراتش را ذکر کرده است.

۹- شرح صحیح مسلم از نووی ۹:۱۸۱ ادعای اتفاق علماء بر مقررات آن کرده.

۱۰- تفسیر الخازن ۱:۲۵۷ مقررات ششگانه را نام برده.

۱۱- تفسیر ابن کثیر ۱:۴۷۴ مقررات ششگانه را نام برده.

۱۲- تفسیر سیوطی ۲:۱۴۰ از مقرراتش پنج قانون ذکر کرده است.

۱۳- الجامع الکبیر سیوطی ۸:۲۹۵ پنج قانون برایش ذکر کرده است.

و نیز در بسیاری کتب فقهی مذاهب اربعه میتوان یافت.

اول کسی که ازدواج موقت را ممنوع کرد

بیست و پنج حدیث در صحاح و مسانید به دست ما رسیده که نشان می دهد ازدواج موقت در شریعت اسلامی مباح بوده و مردم در زمان پیامبر (ص) و خلافت ابی بکر و بخشی از زمان خلافت عمر بدان عمل می کرده اند و عمر در آخرین روزهای خلافتش از آن نهی کرده و خود را اول کسی که آن را ممنوع اعلام می کند، معرفی کرده است. در تحقیق این امر می توان به کتابهای: صحیح بخاری باب تمتع، صحیح مسلم ۳۹۶ و ۱:۳۹۵ مسند احمد ۴:۴۳۶ و ۳:۳۵۶، الموطا مالک ۲:۳۰، سنن بیهقی ۷:۲۰۶، تفسیر طبری ۵:۹، احکام القرآن جصاص ۲:۱۷۸، النهایه ابن اثیر ۲:۲۴۹، الغریبین هروی، الفائق زمخشری ۱:۳۳۱،

[صفحه ۱۹۳]

تفسیر قرطبی ۵:۱۳۰، تاریخ ابن خلکان ۱:۳۵۹ المحاضرات راغب ۲:۱۴۰، تفسیر رازی ۲:۲۰۲ و ۳:۲۰۱، فتح الباری ابن حجر ۹:۱۴۱، تفسیر سیوطی ۲:۱۴۰، الجامع الکبیر سیوطی ۸:۲۹۳، تاریخ الخلفای سیوطی ۹۳ شرح تجرید قوشچی در بحث امامت، مراجعه کرد.

صحابه و تابعین

گروهی از صحابه و تابعین با اطلاع از نهی عمر از آن، معتقد به مشروعیت این ازدواج و عدم نسخ متعیه (ازدواج موقت)، هستند. اینان آراء و نظراتشان در امت، موقعیت بسزائی را حائز است، چنانکه برخی از آنها پیروانی دارند و اطاعتشان را امت بر خود فرض می‌دارند از قبیل:

- ۱- امیر المومنین علی (ع)
- ۲- ابن عباس دانشمند این امت
- ۳- عمران بن حصین خزاعی
- ۴- جابر بن عبد الله انصاری
- ۵- عبد الله بن مسعود هذلی
- ۶- عبد الله بن عمر العدوی
- ۷- معاویه بن ابی سفیان
- ۸- ابو سعید الخدری الانصاری
- ۹- سلمه بن امیه الجحمی
- ۱۰- معبد بن امیه الجحمی
- ۱۱- زبیر بن عوام قرشی
- ۱۲- الحکم
- ۱۳- خالد بن مهاجر المخزومی
- ۱۴- عمرو بن حرث القرشی
- ۱۵- ابی بن کعب الانصاری
- ۱۶- ربیع بن امیه الثقفی
- ۱۷- سعید بن جبیر
- ۱۸- طاووس الیمانی
- ۱۹- عطاء ابو محمد الیمانی
- ۲۰- السدی

ابن حزم، بعد از شمردن گروهی از صحابه که ازدواج موقت را پذیرفته اند گوید: و از تابعین، طاووس یمانی و سعید بن جبیر و عطاء و سایر فقهاء مکه می‌باشند.

ابو عمر گوید، اصحاب ابن عباس از مردم مکه و یمن همه معتقدند ازدواج موقت حلال است. قرطبی در تفسیرش ۵: ۱۳۲ گوید: اهل مکه زیاد ازدواج موقت می‌کردند.

[صفحه ۱۹۴]

رازی در تفسیرش ۳: ۲۰۰ در آیه متعه گوید: اختلاف کرده اند آیا این آیه نسخ شده یا نه؟ توده عظیم امت معتقدند این آیه نسخ شده است، گروهی از امت هم می‌گویند هنوز مباح است. ابوحنیفان بعد از نقل حدیث جواز متعه گوید: و به این عقیده، گروهی از اهل بیت و تابعین گرائیده اند.

امینی گوید: بنابر آنچه یاد شد، کجا میتواند ادعای اجماع امت بر حرمت ازدواج موقت، و نسخ آیه اش، واقعیت داشته باشد. و کجا می توان قول به جواز آن را، فقط به امام باقر و امام صادق علیهما السلام، نسبت داد.

در آن کتاب بخش پنجمی هم وجود دارد در بیان اقوال اهل سنت در متعه و نسخ آن، این اقوال ۲۲ قول مختلف است که خود، ما را به فوائد مهمی رهبری می کند و ما توجه به آن فوائد را، به هشیاری پژوهندگان محول می کنیم.

و ما را نمی رسد در بافته های خیالی این کتاب بیشتر بحث کنیم، زیرا هر برگ آن در بیماریگی از هر یاوه ای، بی اساس تر است و نشان دهنده این حقیقت است که مولفش دور از آداب اسلامی و دور از معارف قرآن و حدیث، در هر دانش کم مایه، و از هر خوی نیکی تهی است بسیار بددهن و فحاش است، و با این حال خود را در کتابش از فقهای اسلام می خواند. اگر اسلام فقهبش و فقیهش چنین است، و اگر اسلام علمش و عالمش به وجود او معرفی شود، و اگر نمونه کتاب و نویسنده اش اوست.

فانا لله و انا الیه راجعون.

این بود پایان بحث پیرامون کتاب های دروغ پرداز.

[صفحه ۱۹۵]

اکنون چهره حقیقت آشکار شد

دیگر وقت آن رسیده که از روی مقصد نهائی خود پرده برداریم و هدف خود را در ایراد این بحث مفصل، پیرامون کتب قوم، بیان کنیم. اکنون وقت مناسب برای ما فرا رسیده است که بگوئیم:

گمشده مطلوب ما، بیداری ملت اسلام، نسبت به موضوع مهمی است که در آن مصالح عمومی و همبستگی و دوستی و وحدت اجتماعی و حفظ مرزهای اسلامی از طغیان سیل بنیان کن فساد، نهفته است.

"ای قوم اگر موقعیت سخنم و یادی که از آیات خدا کردم، بر شما گران است، من بر خدای خود تکیه کرده ام"

شما را بخدا سوگند آیا هیچ تبلیغی برای ایجاد شکاف بین صفوف مسلمین و پارگی جمعشان، و فساد در نظم اجتماعشان، و از بین بردن وحدت عربیشان، و گسستن رشته برادری اسلامیشان، و برانگیختن کینه های نهفته شان، و به هیجان آوردن آذر بدبینی در نفوس ملل اسلامی، و دمیدن در آتش عداوت بین فرق مسلمین، نیرومندتر از این کتب می تواند وجود داشته باشد؟

"ای قوم به پیروی من برخیزید تا شما را براه راست هدایت کنم."

این کتب فریاد خود را به مخالفت با بانگ رسای قرآن بلند کرده اند.

این جنجال های آمیخته با دروغ در جامعه دینی، فحشا و منکرات را اشاعه می دهد. این سخنان ناموزون تیشه به ریشه مکارم اخلاقی که پیامبر اکرم (ص) برای تکمیلش مبعوث شد، می زند. این زبانهای ناسزا گوی نیشدار و مفتضح، امکت اسلام را به بد گوئی، بی ادبی، زشت خوئی، ستیزه جوئی، خشونت، وقاحت و مردم آزاری سوق می دهد. نتیجه این تعالیم فاسد بر هم زدن نظام اجتماعی، دوری و

[صفحه ۱۹۶]

اختلاف بین فرق اسلامی و هتک و اهانت ناموس شریعت مقدس، و بازی با سیاست ملل اسلامی، و درهم کوبیدن توحید و یگانگی

مردم است. این قلم‌های مسموم که مانع سعادت و پیشرفت امت شده و موانع لا-ینحلی فرا راهشان ایجاد می‌کند. و نقشه‌های اصلاحی را که در الواح ضمیر اصلاح طلبان، نقش بسته می‌شود می‌سترد، و کدورت‌هایی را که، بداعی دینداری در دلها متوقف مانده، زنده می‌کند.

نصیحتی بر نهمت زندگان

"آیا مردم، پند و اندرزی از خدایتان، و شفائی برای درد دلهاتان، آمده است."

شک نیست عقائد دینی و اجتماعی اسلامی برای هر فرد مسلمانی که خدا را در بند عقیدتی اسلام شناسد یکسان و مشترک جلوه می‌کند، زیرا این عقاید در جامعه، تنها به نام دین اجتماعی اسلام ظاهر می‌گردد و برای هر مسلمانی که دارای عاطفه دینی باشد، لازم است از شرف دینی خود و ملیت اسلامی اش، هر چند از دید او، صاحبان آن عقائد دچار لغزش و خطا در طرز تفکر و اظهار نظر خود باشند، به دفاع برخیزد و نمی‌تواند فرقه‌ای را از فرقه دیگر، جداساخته، خود را به حکومت و ملت دیگری غیر از اسلام اختصاص دهد، "این پراکنندگی‌ها جز نام‌هایی که شما و پدران‌تان آنها را نام گذاری کرده‌اید، چیز دیگری نیست." بلکه زمین همه اش خانه مسلمان صادق، و اسلام حکومت و دولت اوست. مسلمان در زیر پرچم حق، زندگی می‌کند. و اتحاد کلمه مسلمین، گمشده اوست، و برادری صحیح و درست اسلامی، هر وقت و هر جا باشد شعار اوست.

این است وضع آحاد مسلمین تا چه رسد به دول عزیز اسلامی که هر کدام از آن دولت‌ها، در حقیقت شعبه‌ای از حکومت جهانی بزرگ اسلام اند. و افراد آن جمع کامل و حروف پراکنده‌ای از آن کلمه یگانه اند، کلمه صدق و عدل،

[صفحه ۱۹۷]

کلمه اخلاص و توحید، کلمه عزت و شرف، کلمه پیشرفت و ترقی.

با این وصف چگونه دولت مصر عزیز، به خود اجازه می‌دهد، نشر این کتب در کشورش آزاد باشد و در اطراف و اکناف جهان، نام و شهرت خود را لکه دار سازد؟ و حال آنکه مصر از روز نخستینش مرز اسلام، و مدرسه شرق بوده و زیر پرچم حق، و بدست رجال علم و دین تاسیس گردیده است. آیا این امر، برای مصر که قرنهای متمادی بحسن شهرت گذرانده، عیب و ننگ نیست که معرف آن، مردمی دجال و فریبنده، و نویسندگان مزدور، و قلم‌هایی مسموم، باشند؟ و بگویند فقیهش موسی جار الله، عالمش قصیمی، مصلحش احمد امین، و عضو کنگره اش، محمد رشید رضا، دکتر حقوقش، طه حسین، مورخش خضری، استاد علوم اجتماعی اش، محمد ثابت و شاعرش، عبد الظاهر ابو السمح باشند؟ آیا برای مصر ننگ و عار نیست که بیگانگی از فرزندان نجد و دمشق به شرافتش خود را بچسبانند، یکی از آنها کتابی رد بر امامیه بنویسد و نامش را "الصراع بین الاسلام و الوثینه" بگذارد و دیگری با شعرش نه با شعر و در کش آن را تقریظ نویسد و شیعه امامیه را در نظرش چنین معرفی کند:

"اینان در دل، دشمنی سختی بدون دفاع نسبت به خیر خلق الله، ابراز می‌دارند.

"می‌گویند جبرئیل امین که وحی آورد خیانت کرد. و از این امر، باز نمی‌گردند.

"آیا در زمین از این پس کفری وجود دارد و..."

"در این قوم دین و آزومی وجود ندارد به پندار آنها کتاب "صراع" از خواری آنان است"

"آیا وقت آن نرسیده است که مردم با ایمان دلشان از یاد خدا بترس و لرز بیفتد؟"

[صفحه ۱۹۸]

آیا یک مردی مصری پیدا میشود چنین پنداری داشته باشد که پخش این کتب و اشاعه این گونه دروغها و نسبت های مجعول، و انتشار این نوشته های بیمایه، برای ملت مصر یک ارزش حیاتی دارد؟ و یا حسن ادب دوستی مردم مصر را بیدار می کند؟ و یا شخصیت و کیان حکومت عربی مصر را حفظ می کند، و در نهضت های علمی، ادبی، اخلاقی، اجتماعی پیشرفتی نصیب مصر می کند؟

افسوس بر قلم های منزله مصر، افسوس بر دانشمندان زبردست آن، افسوس بر مولفان مصلح آن، افسوس بر نویسندگان را ستار آن، افسوس بر شخصیت های برجسته، و خود ساخته آن، افسوس بر استادان ادیب آن، افسوس بر مردان ایمن نسبت به امامت های علم و دین آن.

افسوس بر مصر، و علم فیاض و ادب فراوانش، افسوس بر روحیه صحیح و رای صائب، و عقل سلیمش، افسوس بر حیات دینی و اسلام کهنش، افسوس بر ولای خالصش، بر تعالیم ارزشمندش، بر درس های عالی، اخلاق کریم، و ملکات فاضله اش.

افسوس بر مصر و بر این همه فضائلی که همه و همه، قربانی کتاب های آلوده به اغراض می شود، قربانی قلم های مزدور، قربانی انگیزه های فاسد، قربانی این صفحات سیاه، قربانی عربده های احمقانه، قربانی چاپخانه های اسفناک می گردد. قربانی افکار آن عده از نویسندگان نوپرداز، که به سرعت در بلاد طغیان کرده، و به درجه فساد خود می افزایند " و هنگامی که به آنها گفته شود در زمین فساد و تباهی نکنید، گویند ما مردمی اصلاح طلبیم، آگاه باشید، اینان خود مفسدانند، ولی نمی دانند "

آیا این کتابها در برابر بزرگان مصر و مشایخ ادبای آن، نیست؟ آیا کسی در این سرزمین پیدا نمی شود، عاطفه دینی، ادراک همزیستی، و اندیشه صالحش او را به دفاع از آبروی مصر محبوبش قبل از توجه به آبروی عموم مشرق زمین، برانگیزد؟

[صفحه ۱۹۹]

جای شگفتی است و شگفتی همه از علامه مصر، که خود را برای جامعه اش ناقدی بصیر می داند در عین حال تقریظبر کتابی ارزشمند، از عربی خالص، از بزرگان عصر و شخصیت های بزرگ جهان نوشته و در انتقاد نسبت به محتویات آن از غلط های چاپی که هیچگونه تاثیری در کار فهم مطالبش بر امت اسلامی ندارد، بر کسی زیانی وارد نمی سازد، به انتقاد و خورده گیری پرداخته است. اغلاطی از این قبیل:

كلما صحیحش كل ما

شرع صحیحش شرح

شیخنا صحیحش شیخا

آفرین بر این حرص و دقت نظری که در اصلاح اغلاط چاپی بکار رفته، و آفرین بر این گذشت بی دریغ نسبت به این حوادث و فجایع سنگین، آفرین بر نگهداری آبروی زبان عرب و گذشت در مقابل دین و مصالح ملت، آفرین بر این عاطفه اصلاح طلبی که به فکر اصلاح تالیفات بزرگان شیعه افتاده و با فحاشی به آنان هجوم می آورد، آفرین، باز هم آفرین و باز هم آفرین!!

چرا امثال این مردان هشیار و موشکاف، هیچ گاه مایل نیستند، راه اعتدال پیش گیرند و از قانون عدل و رسم انصاف، و طریقه حق، و وظیفه خدمت به خلق پیروی کنند، و بر اساس عدالت، نظر نویسندگان کشور عزیز خود، مصر را بر اینگونه لغزشهای خطرناک در این تالیفات، جلب کنند، تالیفاتی که در حقیقت برای مصر جز یک رشته گرفتاریها و یک سلسله بدبختی ها، چیزی بیش نیست و

منتهی به بدبختی‌ها و پیش آمدهای سوء برای ملتشان شده، سرانجام ملت را به روز هلاکت می‌کشاند. از این شگفت‌تر، انتشار این کتب در عراق است و حال آنکه این نوشته‌ها، آبروی این کشور، و آبروی اسلام مقدس را در معرض خطر قرار می‌دهد. با اینکه هنوز رجال عراق زنده اند و ملتش هنوز ویژگی و نبوغ خود را حفظ کرده، دارای احساساتی زنده و

[صفحه ۲۰۰]

دینی استوار است، با اینکه غیرت عربی‌اش هنوز چنین و چنان است و شهامت و نشاط جوانی‌اش، هنوز به خمول و سالخورده‌گی نگرانیده، و تلاش‌های بزرگان و شیوخش را ناتوانی نگرفته است، به ویژه که هنوز قدرت زمامداری و حکومتش در دست آل هاشم است.

بر زمام میهن عراق چه سخت ناگوار است که با گوشه‌های خود بشنود بگویند در مسافر خانه‌های نجف دل‌های جنسی وجود دارند که گروهی از دختران را به تازه واردان عرضه کنند تا از بین آنها یکی را برگزینند، و یا بگویند: دخترانش در یکشب چند مرتبه ازدواج کنند.

چگونه گوش عراق می‌تواند این صداها را بشنود که نجفی‌ها دسیسه‌گران، گمراهان و گمراه‌کنندگان اند که به لباس مسلمین درآمده و در بسیاری از شعائر اسلامی بظاهر و با مسلمین شرکت می‌کنند!!

تا آخر مطلبی که بیش از این ایرادش، مصلحت نیست. و قبل از اینها همه صدای جنجال و فریادی است که شخصیت رجال خاندان هاشمی عراق را آلوده می‌سازد.

آیا هیچ عراقی حساسی پیدا می‌شود که پندارد در خلال این کتب مصلحتی برای جامعه عراقی نهفته؟ یا اینکه روح تازه‌ای در کالبد فرزندان می‌دمد، یا گمان کند از اینها ملت اسلام، درس‌های اخلاقی‌ای فرا گیرد؟ و یا عاملی برای ترقی و پیشرفت آنان حاصل آید؟ یا ارزش فرهنگی برای رجال عراق، و یا ارزش علمی برای دانشجویان آن داشته باشد؟ یا نتیجه ادبی عاید نویسندگان کند و یا برای مسلمانان بهره دینی در بر داشته، یا برای ثروتمندان بتواند ارزش مادی داشته باشد و یا در سیاست حکومت اسلامی و محبوب آن اثری بتواند گذاشت؟

هر مسلمانی که در ادعای مسلمانی‌اش صادق باشد، و شرف و عزت ملتش را

[صفحه ۲۰۱]

بخواهد، موظف است امثال این کتابهای باطل را دور بریزد و به عنوان حق طلبی از آنها اظهار تنفر کند. و از نگهداری و خواندنش اجتناب ورزد، و محتویاتش را باور ندارد و از عمل کردن و گرویدن به مندرجاتش دوری‌گزیند. و اعتراف به مطالبش را به پس از بکار گرفتن عینک معاینه دقیق و مراجعه به صرافان سخن و اهل نقد و تحقیق، موکول کند و یا خود شخصا به نقد و تحلیل مطالبش پردازد و در موارد مقتضی اگر صلاحیت دارد، نویسندگان آنها به ایراد و مناقشه کشاند.

"و هر گاه اندرزهایی که به آنها داده می‌شود، عمل کنند، برای آنها بهتر و بصیرتشان در امر دین، محکم‌تر، خواهد شد.

"مبلغان و ناشران حکومت‌های اسلامی، موظف اند تالیفات اهل هر مذهب و فرقه‌ای از فرق اسلامی را به اصول و ماخذ صحیحش که بدست رجال و بزرگان آن فرقه تالیف شده، عرضه دارند و از آنچه مخالف و ضد آن نوشته شده، جلوگیری کنند، زیرا این گروه، دیده بانان امت، در حفظ امانت‌های علم و دین، و نگهداران ناموس اسلام، و پاسداران رشته‌های محکم عربیت اند اینها تا

وقتی است که به صلاح خود بیندیشند. و بر عهده آنان است، ریشه های فساد را از بن بر کنند قبل از اینکه فتنه انگیزان، آتش کینه در جوامع اسلامی برافروزند و آنگاه به عذر عدم اطلاع، و کمبود ماخذ مورد دسترس متوسل شوند، چنانکه احمد امین بعد از انتشار کتاب "فجر الاسلام" در پاسخ اعتراضات وارده چنین عذری را در میان جمع قوم خود، ابراز کرده است "و انسان بکار خود هشیار است اگر زبان عذر خواهی اش را بیندازد" و کسی که وظیفه دینی و اجتماعی اش را انجام ندهد عذرش پذیرفته نیست". و باید از بین شما گروهی به دعوت به خیر برخیزند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اینان به راستی رستگارانند"

[صفحه ۲۰۲]

ما از نویسندگان هر مذهب، و نوشته هر ملت که به دست صدق و امانت، به دست وثوق و متانت به دست رعایت ادب علم و دین، نوشته شده باشد، استقبال می کنیم " تا هر کس هلاک شود از روی دلیل، و هر کس حیات سعادت مند یابد از روی دلیل باشد، بدین موعظه آن کس پند گیرد که به خدا و روز آخرت، ایمان آورد اینها مطالبی است که در تربیت شما موثرتر و برای شما از هر چیز دیگر پاکیزه تر است".

[صفحه ۲۰۴]

شعراء غدیر در قرن ۰۴

ابن الطباطبای اصفهانی

اشاره

متوفی ۳۲۲ هـ

یا من یسر لی العداوه ابداها
و اعمد لمکروهی بجهدک اوذر

لله عندی عاده مشکوره
فیمن یعادینی فلا تتحیر

انا واثق بدعاء جدی المصطفی
لابی غداه " غدیر خم " فاحذر

و الله اسعدنا بارث دعائه
فیمن یعادى او یوالی فاصبر

"ای کسانی که در نهان به دشمنی ام پردازید، یا اظهار کن و تا می توانی به آزارم برخیز، یا مرا رها کن."
 "سوگند به خدا من با دشمنانم خوی پسندیده ای دارم، شما از آن به شگفت نیفتید"
 "من به دعای جدم مصطفی نسبت به پدرم، روز غدیر خم، اطمینان دارم، شما هشیار باشید"
 "خداوند ما را از میراث دعایش درباره دشمنان و دوستان او سعادتمند کند، شما باید تحمل کنید"

شاعر را بشناسیم

نامش، ابو الحسن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل بن ابراهیم

[صفحه ۲۰۵]

- بن حسن فرزند امام سبط پیغمبر، حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم، مشهور به ابن طباطبا است. او دانشمندی زبردست، شاعری در شعر سرآمد و قوی و بزرگی از بزرگان ادبیت است مرزبانی در معجم الشعراء ۴۶۳ گوید: او را کتابی است در شعر و ادبیات، و تذکره نویسان کتابهای زیر را به او نسبت داده اند.
- ۱- کتاب سنام المعالی.
 - ۲- کتاب عیار الشعر. و در فهرست ابن ندیم ۲۲۱، معایر الشعر، آمده و حموی در معجم الادباء ۵۸:۳ گوید: حسن بن بشر آمدی، کتابی در اصلاح محتویات آن نوشته است.
 - ۳- کتاب الشعر و الشعراء
 - ۴- کتاب نقد الشعر
 - ۵- کتاب "تهذیب الطبع"
 - ۶- کتاب "العروض" حموی گوید: این کتاب بی سابقه است.
 - ۷- کتاب "فرائد الدرر"، از شعر زیر معلوم می شود این کتاب را به دوستش عاریه داده بود و برای باز گرفتنش به او نوشته است:

یادر رد فوائد الدرر

وارفق بعبد فی الهوی حر

۸- کتاب المدخل فی معرفه المعمی من الشعر.

۹- کتاب فی تقریض الدفاتر.

۱۰- کتاب دیوان اشعار او.

۱۱- کتاب منتخبات دیوان اشعار او.

"حموی" در معجم الادباء از او یاد کرده، گوید: او به هشیاری و فطانت و

[صفحه ۲۰۶]

قریحه صاف و سلامت ذهن، و نیکوئی هدف و مقصد، معرفی شده است " ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفهانی " گوید: شنیدم گروهی از ناقلان اشعار در بغداد، از عبد الله بن معتر حدیث می کردند که او ابو الحسن (ابن طباطبا) را چون یاد می کرد، او را بر سایر اهل ادب، مقدم داشته، می گفت: کسی در صفاتش جز محمد بن یزید بن مسلمه بن عبد الملک، او را مانند، نبود، با این حال اشعار ابو الحسن (ابن طباطبا) بر اشعار او فزونی داشت.

و در اولادحسن، کسی شبیه او نبود، ولی شبیه ترین کس نسبت به او، علی بن محمد الافوه، است. حمزه اصفهانی گوید: و برای من ابو عبد الله بن عامر نقل کرده گفت: ابو الحسن، در تمام مدت زندگی اش اشتیاق فراوانی به دیدار عبد الله بن معتر داشت و آرزو می کرد او را ببیند یا شعرش را بنگرد، اما دیدار او برایش اتفاق نیفتاد، زیرا ابن طباطبا هیچ گاه اصفهان را ترک نگفته بود، ولی در روزهای آخر عمرش به شعر ابن معتر دست یافت، و او را در این زمینه داستان عجیبی است. وقتی ابو الحسن به خانه " معمر " که یک نسخه از شعر عبد الله المعتر را از بغداد برایش آورده بودند، وارد شد و نسخه او را عاریه طلبید، معمر این کار را به آینده موکول کرد، در آن مجلس ابو الحسن موفق شد در میان جمع، نسخه او را از نظر بگذراند آنگاه از مجلس خارج شد و راه خود را بسوی من گردانید در حالی که زبانش لکنت داشت گویا بار سنگینی با خود برداشته بود. از من قلمدانی و کاغذی طلبید و شروع کرد از حفظ قطعاتی از شعر را در اوراق پراکنده ای، نوشتن. من از او پرسیدم این اشعار از کیست؟ پاسخی به من نداد تا از نوشتن باز ایستاد، او پنج برگ را که هر کدام به اندازه نیمی از کاغذهای مامونی بود، پر کرد. اشعارش را شماره کردم صد و هشتاد و هفت بیت بود که از

[صفحه ۲۰۷]

اشعار ابن معتر، در آن مجلس حفظ کرده و آنها را بین سائر اشعارش برگزیده بود. در معجم حموی، بخش مهمی از اشعارش موجود است، از جمله قصیده ای در ۳۹ بیت که در آن از بکار بردن حرف راء و کاف خودداری شده است. در این قصیده مدح ابو الحسن محمد بن یحیی بن ابی البغل را گفته، آغازش اینست:

یا سیدا دانت له السادات

و تتابعت فی فعله الحسنات

و تواصلت نعماوه عندی فلی

منه هبات خلفهن هبات

نعم ثنت عنی الزمان و خطبه

من بعد ما هیبت له غداوت

و در توصیف قصیده خود گوید:

میزانها عند الخلیل معدل

متفاعل متفاعل فعلات

ثعالی در ثمار القلوب: ۵۱۸ از شعر او آورده:

در حالی که از خواب غفلت بیدار شده ام، با زبانی نیشدار مانند نیش گرمای شدید،
(خود را ملامت کرده) بخود گویم: مرا با خیالات بیحاصلم در شبهای رویائی آرزوها رها کنید و با ملامت و شکنجه بیدار نکنید.
به من می گویند بیدار شو جوانی ات بدر شد، به آنها می گویم لذت خواب، دمادم فجر است.
و در صفحه ۴۳۵، ثمار القلوب شب خوشی را در شعر او یاد کرده آنجا که گوید:
شبی که صبحش مرا به وجد آورد، پنداری من آتش را در عروسی

[صفحه ۲۰۸]

زنگیان گذرانیده ام.

گویا در آتش برج آسمانی جوزاء بال و پر در تاریکی گسترده و طبل زبان، سنج میزند.
و گویا در توصیف آن شب چنین نوشته شده: ایستاده ای که سر خود را از کرشمه و ناز بزیر افکنده است.
و در صفحه ۳۳۹ گوید: روزی ابو الحسن بن طباطبا وارد خانه ابی علی بن رستم شد بر در خانه اش دوسپاه پوست از اولاد عثمان را
دید که عمامه های قرمز بر سر دارند. آنها را آزمایش کرد معلوم شد هر دو از ادب بی بهره اند. وقتی در مجلس ابن رستم استقرار
یافت، تقاضای دوات و کاغذ کرده و این اشعار را نوشت:

اری بیاب الدار اسودین

ذوی عمامتین حمراوین

بردر خانه دو سپاه پوست می بینم.

هر دو عمامه های قرمز بسر دارند.

مانند دو گل آتش بر فراز دو دغال.

هر دو که رفض (تشیع) را ترک گفته، خرسندند.

جد شما عثمان ذو النورین بود.

چرا نسلی که از او آمده دو موجود تیره رنگ است.

چه زشت است بدی از خوبی زاده شود.

چون آهنی که از سیمان بیرون آید.

شما به کسی جز به دو کلاغ پرنده نسبت ندارید.

که در محنت و رنج افتاده آید.

شما نسبت به آندو شخص ابراز دوستی می کنید، شما اهل سنت را در آن دو شهر رها کنید.

[صفحه ۲۰۹]

و رها کنید شیعه دو سبط پیغمبر حسن و حسین پاک را.
 بزودی من بشما در مدت دو سال سندی به مبلغ ناچیزی خواهم داد.
 ابن رستم، اشعار را پسندید و مردم آنها را ضبط کردند. و در هجای ابا علی بن رستم که مردم را به خود دعوت می کرد و به بیماری برص مبتلا بود، به هر دو امر (دعوت به خود و بیماری برص) اشاره کرده گوید:
 از دلائل پیامبران الهی آیتی به شما داده شد که بر سرهای همه مردم بالا رفته ای.
 تنها بدون پدر به دنیا آمدی، و در دست راست سفیدی است، پس تو هم عیسی و هم موسی باشی.
 و درباره ابی علی بن رستم وقتی باروی اطراف شهر اصفهان را خراب کرده بود تا خانه اش را گسترش دهد، با اشاره به اینکه اصفهان را ذی القرنین ساخته گوید:

قد کان ذو القرنین بینی مدینه
 فاصبح ذو القرنین یهدم سورها

"ذو القرنین شهری می سازد آنگاه ذو القرنین (دیگر) دیوارش را ویران می کند"

علی‌انه لو کان فی صحن داره
 بقرن له سینازعزع طورها

"به طوری که هر گاه بیابان سینا در صحن خانه اش باشد، با یک قرن (شاخ) خود، طور سینا را به لرزه آورد"
 و از اوست درباره ابن رستم که باروی شهر اصفهان را بنا می کند:

یا رستمی استعمل الجدا
 و کدنا فی حطنا کد

"ای فرزند رستم تو کوشش بکار بر و ما، به سهم خود می کوشیم"
 تو محل آمال و آرزوهای، و کار بزرگ و پیچیده را، تو آسان می سازی.
 تو چنان این باروی شهر را مستحکم ساختی، که سوگند بخدا چاره ای

[صفحه ۲۱۰]

از قرصی و محکمی ندارد.

به دنبال آن، خلق بسیاری از نسل "ارزبون" اظهار محبت خواهند کرد.
و آنان چون یاجوج و ماجوج اسکندرنند، اگر آنها را به آمار کشی.
و تو مانند ذوالقرنین باشی که برای آنان سدی فراهم کرده ای.
و در هجای ابو علی رستمی گوید:

ای فرزند رستم طه من دانش ترا نپذیرم و جز کتاب منزل، هر چه را حفظ کرده ای، باور ندارم.
اگر تو در علم نحو، به احاطه یونس نحوی باشی. یا در لغات غریب عرب، در حدود قطرب باشی.
و بر علم فقه ابو حنیفه، به طور کامل دست یابی، آنگاه نزد رستم آئی، مورد تقدیر واقع نخواهی شد.
و از اوست:

لا تنکرن اهداءنا لک منطقا
منک استفدنا حسنه و نظامه

"بر ما انکار مکن حسن منطقی را که حسن و نظم آن را، از تو فرا گرفتیم، و آن را به تو تقدیم می کنیم خدای بزرگ کار از کسی که وحی و کلامش را بر او می خواند، تشکر کند"،
و بر ابا عمرو بن جعفر بن شریک، که شعر "خروس جن" را از او دریغ داشته، سرزنش کرده گوید:
ای مرد سخاوتمندی که صبح و شام در بین ما از لحاظ جود و بخشش بی مانندی!
تو از تمام مردم در کار شعر مردم، با گذشت تری، این لجاجت در شعر "خروس" برای چیست!؟

[صفحه ۲۱۱]

ای مرد بخشایشگر اگر خروس جن، از دوده خروس عرش پروردگار بود.
بعد از آنکه در شمار خروس ها درآمد، دیگر از اهمیت می افتاد.
و این شعر نیز از اوست:

بابی الذی نفسی علیه حبیبس
مالی سواه من الانام انیس

لا تنکروا ابدا مقاربتی له
قلبی حدید و هو مغناطیس

پدرم فدای آن کس که جانم در گرو اوست، و جز او در بین مردم مونسى ندارم.
هیچ گاه نزدیک شدنم را به او، به دیده انکار ننگرید، زیرا هر چند قلب من آهن باشد، او مغناطیس است.
و از اوست:

چه خوش بود شبی که خلوت کردم با کسی که نمی توانم شور و شعفم را با او توصیف کنم. شبی چون سردی و گوارائی جوانی که در ظلمت شب فرو رفته باشد، و من در تاریکی و محتوایش کیفی کردم. و از اوست.

شعری منظوم، به دستم رسید که مانند حلقه منظم مروارید، و یا درختان بهشت، یا قلبی مطمئن. و یا همچون دوران عشق، و نسیم صبا، و گوارائی و خنکی دل، و خواب نوش بود. "مرزبانى" در معجم الشعراء: ۴۶۳ این شعر را از او در توصیف قلم آورده است:

[صفحه ۲۱۲]

او را شمشیر برائی در کف است، که برای نقض و یا تاکید او امرش بکار می برند. و از آنچه در ضمیرش می گذرد، تفسیر می کند و حکمتش را هنگام نگارش به جریان می اندازد. یعنی قلم او، که در کف او، مانند فلک، با سعد و نحسش در گردش است. و در "المعجم" نیز از او روایت کرده: سوگند به انس و نشاطی که به نامه رسیده از او درد و عید اضحی و عید فطر، دارم. هیچ گاه شب تاریک، برای من وحشتی پیش نیاورد مگر که تو ای نامه مثل ماه کامل برایم ظاهر شدی. با گفتاری که انس خاطر را شوق آید و با لبخندی که پریشانی دلم را جبران کند. و "نویری" در نهاییه الادب ۳: ۹۷ از او نقل کرده: در رسیدن به آرزو، سرعت سقوط در بین است، و میزان حد وسط را، هنگام اسراف باید شناخت. مانند چراغی که روغنش خوراک آن است، وقتی در روغن غرقش کردی، خاموش گردد. و سخن اوست:

لقد قال ابوبکر

صوابا بعد ما انصت

فرحنا لم نصد شيئا

و ما كان لنا افلت

"ابوبکر، بعد از سکوتی که کرد سخن درستی گفت: خوشحال شدیم، صیدی نکردیم و شکارمان هم، فرار کرد و "ابن خلکان" از دیوانش این اشعار را نقل کرده:

بانوا و ابقوا فی حشای لبینهم

وجدا اذا ظعن الخلیط اقاما

[صفحه ۲۱۳]

"رفتند و در دل من از فراقشان سوزی گذاشتند که چون دوست رفت، آن سوز بماند."

لله ایام السرور کانما
کانت لسرعه مرها احلاما

"چه خوش بود روزگار مسرت، گویا از گذشت شتابانش، رویائی بیش نبود."

لو دام عیش رحمه لاخی هوی
لاقام لی ذاک السرور و داما

"اگر از روی ترحم زندگی بر عاشقان دوام می یافت برای من هم آن سرور، پایدار می ماند."

یا عیشنا المفقود خذ من عمرنا
عام و رد من الصبا ایاما

"ای عیش گمشده ما یکسال از عمر ما را برگیر و بجای آن، چند روز عشق بما باز ده"
و از اوست:

ای کسی که آب، حکایت از رقت و لطافت او کند و دلش به سختی سنگ است.
کاش بهره من، مانند بهره لباسهات از بدن تو بود، ای بشر یگانه!
شگفتی نکنید از کهنگی جامه او، تکمه هایش بر ماه بسته شده است.

لا تعجبوا من بلا غلالته
قد زر از راره علی القمر

"ابن طباطبا" بنابر طبق آنچه در "المجدی" است در اصفهان متولد شده و در آنجا به سال ۳۳۲ هـ بر طبق آنچه در "معاهد التنصیص" است، وفات یافته است. از این رو آنچه در "نسمه السحر" آمده است که او در سال ۳۲۲ هـ به نقل معاهد، متولد شده، اشتباهی است ناشی از فهم کلام معاهد، آنجا که گوید: "تولدش در اصفهان و مرگش آنجا به سال ۳۲۲ هـ بود" آنگاه پنداشته سال ۳۲۲ هـ مربوط به ولادت اوست، چنانکه برخی از معاصرین این اشتباه را کرده اند، و این امر درست نیست، زیرا ابو علی رستمی، که ابن طباطبا اشعار فراوانی درباره اش دارد از رجال دوره (مقتدر بالله" است که به سال ۳۲۰ هـ کشته شد و در ایام او بود که رستمی در باروی

[صفحه ۲۱۴]

شهر اصفهان و مسجد جامع آن، تصرف کرد و ابن طباطبا او را هجا گفت. و چنانکه از معجم الادباء گذشت ابن طباطبا پیوسته آرزوی ملاقات عبد الله بن معتر را می کرد و اشتیاق دیدار او را داشت و ابن معتر به سال ۲۹۶ ه در گذشت. در جلد دوم "نسمه السحر فی من تشیع و شعر" و جلد اول صفحه ۱۷۹ معاهد التنصیص، شرح حال ابن طباطبا و تعریف و تمجید او به نهایت فشرده، آمده است.

"ابن خلکان" در تاریخش ۴۲:۱ در ذیل شرح حال ابو القاسم ابن طباطبا متوفی به سال ۳۴۵ ه ابیات یاد شده را از دیوان ابو الحسن ابن طباطبا نقل کرده، آنگاه گوید: من نمی دانم این ابو الحسن کیست و چه نسبتی بین او و ابو القاسم یاد شده، وجود داشته و خدا دانا است. فهم این سخن ابن خلکان و آنچه در ذیل آن آورده بر سید ما سید محسن امین عاملی نیز پیچیده شده و او را در اشتباه بزرگی افکنده است، او تحت عنوان "ابو الحسن الحسنی المصری" در اعیان الشیعه ۶:۳۱۲ شرح حالی عنوان کرده و او را بی دلیل، مصری خوانده است و تاریخ وفات ابی القاسم بن طباطبا را برای او ذکر کرده و شرح حالش را با این جمله پایان داده است: "ما دلیلی بر تشیع او نداریم، مگر اینکه اصلی کلی در علویان تشیع است." شگفتی اینجا است که در جلد نهم: ۳۰۵ ابو الحسن را به نام و نسبش آورده و گوید: این است آنکه ابن خلکان گفته: نمی دانم این ابو الحسن کیست، و کسی را جز از ناحیه خدا عصمت از خطا نیست.

ابن طباطبا را اولاد فراوانی در اصفهان بود که در بین آنان دانشمندان، ادبا، اشراف و نقبا وجود داشته اند. "نسابه عمری" در "المجدی" گوید، او را نسلی گسترده و طولانی است که افرادی موجه و با شخصیت، بین آنها بوده اند مانند، ابو الحسن احمد شاعر اصفهانی، و برادرش ابو عبد الله الحسین متصدی نقابت در اصفهان، که هر دو فرزندان علی بن محمد شاعر معروف می باشند. و دیگر شریف ابو الحسن محمد، در بغداد که او را "ابن بنت خصبه" گویند.

[صفحه ۲۱۵]

ابن علویه اصفهانی

اشاره

متولد ۲۱۲ ه متوفی ۳۲۰ ه و کسری

ما بال عینک ثره الاجفان

عبری اللحاظ سقیمه الانسان

صلی الاله علی ابن عم محمد

منه صلاه تعمد بحنان

وله اذا ذكر "الغدير" فضيله
لم ننسها ما دامت الملوآن

قام النبي له بشرح ولايه
نزل الكتاب بها من الديان

اذ قال بلغ ما امرت به وثق
منهم بعصمه كاليء حنان

فدعا الصلاه جماعه و اقامه
علما بفضل مقاله غران

[صفحه ۲۱۶]

نادى الست وليكم؟ قالوا: بلى
حقا فقال: فذا الولى الثانى

و دعاه و لمن اجاب بنصره
و دعا الاله على ذوى الخذلان

نادى و لم يك كاذبا يخ ابا
حسن ربيع الشيب و الشبان

اصبحت مولى المومنين جماعه
مولى اناثم مع الذكران

لمن الخلافه و الوزاره هل هما
الاله و عليه يتفقان

او ما هما فيما تلاه الهنا

فی محکم الايات مكتوبان

ادلوا بحجتكم و قولوا قولكم

و دعوا حديث فلانه و فلان

هيئات ضل ضلالكم ان تهتدوا

او تفهموا المقطع السلطان

[صفحه ۲۱۷]

پیرامون اشعار

این ابیات از قصیده محبره (ترتیب شده) ابن علویه است. حموی در "معجم الادباء" ۷۶:۴ گوید:
احمد بن علویه را قصیده است با هزار قافیه درمرا م تشیع، وقتی بر ابی حاتم سجستانی آن را عرضه داشتند، گفت: ای مردم بصره، اهل اصفهان بر شما پیشی گرفتند. و اول قصیده اینست:

ما بال عينك ثره الاجفان

عبری اللحاظسقیمه الانسان؟

و در "معالم العلماء" ابن شهر آشوب، و "ایضاح الاشتباه" علامه حلی، آمده است که وی اشعار نونیه ای به نام "الفیه" و محبره در هشتصد و سی و چند بیت... تا آخر آنچه حموی یاد کرده. بخش مهمی از این اشعار در مناقب ابن شهر آشوب به طور متفرق در ابواب آن کتاب یافت می شود، علامه سماوی آن اشعار را در دیوانی مشتمل بر ۲۱۳ بیت شعر، جمع کرده است. سید ما حجه الاسلام امین ۲۲۴ بیت آن را در اعیان الشیعه به نقل از مناقب، آورده اند.
این قصیده، متضمن برجسته ترین فضائل امیر المومنین (ع) است که از زبان پیامبر (ص) نقل شده. و در حقیقت زبان کتاب و سنت است نه یک عده تصویرهای

[صفحه ۲۱۸]

خیالی، و شاعرانه مسلسل. در این قصیده، استدلال و برهان صادق، بر امامت وصی پیامبر امین را، بررسی می کنیم. و مفهوم مولی را از دانشمند یگانه ادبیات عرب، و محقق بصیر، از پیشوایان لغت عرب، و مرد بی نظیر از رجال، ادیب و سخن سرای عرب، می شنویم. و این خوددلیلی نیرومند بر نظر شیعیان درباره دلالت لفظ "ولی" است و افاده ولایت مطلقه از لفظ "ولی" در حدیث، بر ولایت مطلقه مولی المومنین صلوات الله علیه.

[صفحه ۲۱۹]

شاعر را بشناسیم

ابو جعفر احمد بن علویه اصفهانی کرمانی مشهور به ابی الاسود، او یکی از مولفان امامیه است که نامش در کتب رجال معروف می باشد. نجاشی در فهرستش، و ابن شهر آشوب در معالم العلماء نام او را یاد کرده اند. کتابی دارد که نجاشی آن را کتاب " الاعتقاد فی الادعیه " و ابن شهر آشوب " دعاء الاعتقاد " از آن نام برده اند، ابن شهر آشوب گوید: او را کتاب هائی است که یکی از آنها بدین نام است.

و حموی در معجم الادباء گوید: او را رسائل مختاره ای که ابو الحسن (ابو الحسین) احمد بن سعد در کتابی که در رسائل نوشته آن را تدوین کرده و او را هشت کتاب است در دعا، به انشای خود او. و رساله ای دارد در الشیب و الخضاب (پیری و رنگ آمیزی). و ابن ندیم در فهرستش: ۲۳۷ دیوانی برای او در پنجاه برگ، نام برده.

ابن علویه از پیشوایان و بزرگان حامل حدیث است، بزرگانی از مشایخ امامیه، از او حدیث گرفته و به او اعتماد کرده اند از قبیل: شیخ القمیین، ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید قمی متوفی ۳۴۳ هک که حالش در وثاقت، و اجتناب از روایت کردن از اشخاص غیر موثق، معلوم است، و حتی کسانی را که از او بیان ضعیف روایت کرده اند توبیخ کرده و از قم بیرون نموده

[صفحه ۲۲۰]

است و کتب ابراهیم بن محمد ثقفی که بر طبق آنچه در مشیخه الفقیه، و فهرست شیخ - الطائفه طوسی است و مورد اعتماد اصحاب ما می باشد، از او (ابن علویه) روایت کرده اند، و از روایاتی که ابو جعفر قمی از ابن علویه، از ابراهیم بن محمد ثقی آورده، یکی روایتی است که شیخ صدوق در " امالی " اش صفحه ۳۵۴، و ابو جعفر طبری در " بشاره المصطفی " در اواخر جلد چهارم به اسناد ابن علویه از زیدبن ارقم گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود:

الا- ادلکم علی ما ان استدلتکم به لم تهلكوا و لم تضلوا؟ قالوا بلی یا رسول الله قال: ان امامکم و ولیکم علی بن ابی طالب فوازره و ناصحه و صدقوه فان جبرئیل امرنی بذلك

دیگر فقیه الطائفه و بزرگ و موجه آنها، سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری متوفی ۲۹۹ ه یا ۳۰۰ ه یا ۳۰۱ ه بر طبق آنچه در مجلس بیستم از مجالس شیخ اکبر محمد بن محمد بن نعمان مفید است.

دیگر حسین بن محمد بن عمران اشعری قمی مورد وثوق که ثقة الاسلام کلینی در کافی، و ابن قولویه در الکامل، بر طبق آنچه در " کامل الزیاره " و رجال شیخ طوسی آمده است، از او نقل بسیار کرده اند. یکی از احادیثی که اشعری از ابن علویه نقل کرده، روایتی است که ابن قولویه در صفحه ۱۸۶ اسنادش را به امام صادق (ع) می رساند که او می گفت هنگام غسل زیارت وقتی از آن پرداخت بگوید:

اللهم اجعله لی نورا و طهورا. الخ.

دیگر عبد الله بن حسین مودب، یکی از مشایخ شیخ صدوق و پدر مقدسش بنابر آنچه در مشیخه الفقیه است، می باشد و از روایاتی که مودب از ابن علویه نقل کرده روایتی است که شیخ صدوق در امالی اش صفحه ۵۵ به اسناد خود از جابر بن عبد الله روایت

کرده که گوید: پیامبر (ص) فرمود:

[صفحه ۲۲۱]

ان فی علی خصالا لو كانت واحده منها فی جمیع الناس لا کتفوا بها فضلا تا آخر حدیث.

و در ۷۶ به اسنادش از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

یا علی انت اخی و وصی و وارثی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی، و عدوک عدوی و ولیک ولیی.

و در صفحه ۲۱۷ به اسناد خود از طریق ابن علویه از پیامبر خدا (ص) آورده که او فرمود:

اذا كان يوم القيامة يوتي بك يا علي علي نجيب من نور علي راسك تاج قد اضاء نوره و كاد يخطف ابصار اهل الموقف... تا آخر حدیث.

و در ۳۵۱ به اسناد ابن علویه از پیامبر اکرم (ص) است که فرمود:

ان حلقه باب الجنة من ياقوته حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقه علی الصفحه طنت و قالت یا علی.

احادیث دیگری از طریق مودب از ابن علویه در "امالی" صفحات، ۳۹۰ و ۳۷۵ و ۳۲۶ و ۲۸۶ و ۲۸۳ و ۱۵۲ و ۹ یافت می شود.

و کتاب او "الاعتقاد فی الادعیه" را محمد بن احمد الرحال بر طبق آنچه در فهرست نجاشی: ۶۴ است، از او روایت کرده و نیز احمد بن یعقوب اصفهانی بر طبق تهذیب شیخ طوسی ۱: ۱۴۱ در باب الدعاء بین الركعات از او روایت می کند. و نجاشی اسناد خود را به او در صفحه ۶۴ چنین آورده:

عن ابن نوح، عن محمد بن علی القمی، عن محمد بن احمد الرحال، عنه.

[صفحه ۲۲۲]

در جلالت و مقام ابن علویه این بس که اخبارش در کتاب هائی امثال: الفقیه، التهذیب، الکامل، امالی صدوق، مجالس مفید و مانند این ها از کتاب های عمده اصحاب امامیه، رضوان الله علیهم، پراکنده است. و دلیل بر وثاقت او، این بس که قمین با اینکه به کمترین اشاره ای در راویان خدشه وارد می ساختند، بر روایات او، اعتماد کرده اند.

ابن علویه گذشته از اینکه از بزرگان حدیث است، از دانشمندان بسیار مبرز ادبیات عرب نیز می باشد. از این رو سیوطی در بقیه الوعاه، به شرح حالش پرداخته و ثعالبی او را از نویسندگان اصفهان و شعرای آن، در یتیمه الدهر ۳: ۲۶۷ نام برده، و حموی در معجم الادباء ۲: ۳ چاپ اول گوید: او لغت شناسی بود که به ادبیات می پرداخت و شعر نیکو می سرود. و شیخ الطائفه و همطرازان او، از تذکره نویسان تا امروز او را به نویسندگی معرفی کرده اند.

اما قدرت شاعرانه او در اوج بلندی، و در عالیترین مراتب صنعت شعر، بوده است. نظم او به فصاحت معنوی و عظمت لفظی و سیاق نیکو، و قوت ترکیب، امتیاز دارد. و برازندگی او، به قاطعیت استدلال، و حسن القای مطلب، و دست یابی به دلائل کوبنده، و رسیدن به روح مقصود در تعبیرات اوست. از این رو اشعارش درباره ائمه دین علیهم السلام همچون شمشیری است که شبهات ناصبیان را، قطع می کند یا همچون کلنگی است که به ویرانی خانه های عنکبوتی اشتباهکاران مخالف امامت عترت طاهره، می پردازد. قصیده محبره او که ما محل شاهد کتابمان را از آن برگزیدیم گواه همه این گزارشها است. و نیز گواه کوبنده ای بر

برازندگی شعر و قدرت شاعرانه اوست چنانکه ابو حاتم سجستانی در آنچه بدان او را ستودیم، گواهی داده است ابن علویه به سال ۲۱۲ ه متولد، و به سال سیصد و بیست و اندی بدرود زندگی گفت و در سال ۳۱۰ ه در حالی که نود و هشت ساله بود، این شعر را گفته است:

سرانجام دنیا، برای ثروتمند بی چیزی، و برای لذت های زود گذر، پشیمانی آور است.

[صفحه ۲۲۳]

و برای خردمندان، مرگ مایه عبرت است، و در توشه تقوا بر گرفتن، غنیمت است. و انسان می کوشد تا روزی بیشتری برای خود فراهم آورد، ولی جز آنچه قلم تقدیر برای او نوشته، برایش نخواهد بود. چه بسیاریند آنها که در چشم مردم خاشع اند، و خدا جز آنچه مردم می دانند از آنها چیزهای دیگر می داند. و بعد از آنکه صد ساله شد گفت:

روزگار کمر راستم را خمیده، و عمرم را به لحظات آخر رسانید.

و فرسودگی به هر عضو و مفصل من، راه یافت، و کیست آنکه در برابر روزگار، سالم بماند.

و یک نمونه شعر او را نویری در "نهایه الادب فی متون الادب" جلد دهم ۱۲۲ آورده آنجا که در توصیف گاو میگوید:

چه نیکو و جالب است کره و ماست آن، و چه جالب اند در بین مردان، و گاو داران.

ماده گاوی با نشاط پر برکت و میمون با پستان هائی پر شیر.

که هر وقت او را بدوشیدن فرا خوانند. دوشنده را به سوی خود پذیرد.

در سنین جوانی، با ادب تا حدی که بدگویانش در مجالس تویخ شوند.

گویا او یک اسباب بازی آراسته ای است، که از چشمگیری، بازیگرانش را به پرواز می آورد.

نوش شیرهایش به نوشیدن عسلی ماند، که در ظرفش نوشابه گر را، لذت بخشد.

او هم چون عروسی در بین گروه گاوان است، هنگامی که همقطاران او از میان بندهای خود، نمایان شوند.

او را می توان به کوه تشبیه کرده یا گفت ماده گاو جوانی که پشت گردنش افراشته است.

[صفحه ۲۲۴]

دندانهای سیمگونش که گویا از شدت وقار، آنها را با دو دست گرفته اند، می درخشد.

هر گاه او، کره اسبی بود، سواره خود را از مسرت و خوشی محروم نمی ساخت.

شرح حال شاعر ما را در فهرست نجاشی ۶۴، رجال شیخ الطائفه، معالم العلماء ۱۹، معجم الادباء ۳:۲، ایضاح الاشتباه علامه، بغیه الوعاه ۱۴۶، جامع الاقوال، ایضاح الاشتباه، ساروی. جامع الرواه، جامع المقال طریحی، هدایه المحدثین معروف به تمییز المشتربات، منتهی المقال، رجال شیخ عبد اللطیف بن ابی جامع، الشیعه و فنون الاسلام ۹۱ و در آن تاریخ وفات او که مذکور شد، تنقیح المقال ۶۸:۱ اعیان الشیعه جزء نهم ۶۷، التعالیک علی نهایه الادب ۱۰:۱۲۲، می توانید ملاحظه کنید.

[صفحه ۲۲۵]

المفجع

اشاره

متوفی ۳۲۷

ایها اللائمى لحبى علیا
قم ذمیما الی الجحیم خزیا

ابخیر الانام عرضت لازلت
مذودا عن الهدی مزویا

اشبه الانبیاء کهلا و زولا
و فطیما و راضعا و غذیا

کان فی علمه کادم اذ علم
شرح الاسماء و المکنیا

و کنوح نجا من الهلک من سیر
فی الفلک اذ علا الجودیا

و علی لما دعاه اخوه
سبق الحاضرین و البدویا

و له من ابیه ذی الاید اسماعیل
شبه و ما کان عنی خفیا

انه عاون الخلیل علی الکعبه
اذشاد رکنها المبنیا

و لقد عاون الوصی حبیب
لله اذ یغسلان منها الصفیا

رام حمل النبى كى يقلع الاصنام
عن سطحها المثل الجثيا

فحناء ثقل النبوه حتى
كاد يناد تحته مثنيا

[صفحه ۲۲۶]

فارتقى منكب النبى على
صنوه ما اجل ذاك رقيا

فاماط الاوثان عن ظاهر الكعبه
ينفى الارجاس عنها نفيا

و لو ان الوصى حاول مس النجم
بالكف لم يجده قصيا

افهل تعرفون غير على
و ابنه استرحل النبى مطيا

لم يكن امره بدوحات " خم "
مشكلا عن سبيله ملويا

ان عهد النبى فى ثقليه
حجه كنت عن سواها غنيا

نصب المرتضى لهم فى مقام
لم يكن خاملا هناك دنيا

علماقائما كما صدع البدر

تماما دجنه اودجيا

قال هذا مولى لمن كنت مولا
 جهارا يقولها جهوريا

[صفحه ۲۲۷]

و ال يا رب من يواليه و انصره
 و عاد الذى يعادى الوصيا

ان هذا الدعا لمن يتعدى
 راعيا فى الانام ام مرعيا

لا يبالى امات موت يهود
 من قلاه او مات نصرانيا

من راى وجهه كمن عبد الله
 مديم القنوت رهبانيا

كان سول النبى لما تمنى
 حين اهدوه طائرا مشويا

اذ دعا الله ان يسوق احب
 الخلق طرز اليه سوقا و حيا

فاذا بالوصى قد قرع الباب
 يريد السلام ربانيا

فثناه عن الدخول مرارا
 انس حين لم يكن خزرجيا

و ذخیرا لقومه و ابی الرحمان

الا امامنا الطالیا

و رمی بالبیاض من صدعنه

و حبا الفضل سیدا اریحیا

این قصیده ۱۶۰ بیت دارد.

[صفحه ۲۲۸]

پیرامون اشعار

این قصیده، یکی از قصائد برجسته و گرانبها است، و بطور تقطیع شده آن را در کتاب‌ها می‌توان بدست آورد، قصیده را با شرحی مشتمل بر احادیثی در فضائل امیر المومنین (ع) که آن را شاعر دریک یا دو بیت یا بیشتر، به نظم آورده است، پیدا کردیم که تعداد ابیاتش به ۱۶۰ بیت می‌رسد، ولی در آن چند بیت داخل کرده اند که با مذهب مفتح، و عقیده او منافی است و برخی از مخالفانش بدان ضمیمه کرده اند و شرح آن چند بیت را، متناسب با دیگر ابیات اصلی، در شرح قصیده نیز وارد کرده اند.

برای مثال درباره سید البطحاء ابی طالب پدر مولی امیر المومنین (ع) و درباره پدر ابراهیم خلیل مطالبی ذکر شده، که احدی از اصحاب امامیه رضوان الله علیهم بدانها قائل نیستند تا چه رسد به مفتح که خود از شخصیت‌های بزرگ شیعه و علما و شعرای روشنگرای آنان است، به گمان می‌رسد این شرح نیز از خود مفتح باشد و به نظر می‌رسد سخن شیخ الطائفه در "الفهرست" و مرزبانی در "الموتلف و المختلف" و حموی در "معجم الادباء" آنجا که کتاب‌هایش را برشمرده (و کتاب قصیده‌اش درباره اهل البیت) اشاره بهمین شرح باشد.

این قصیده را "اشباه" نامیده اند. حموی در معجم الادباء ۱۷:۱۹۱ در آغاز شرح حال مفتح گوید: او را قصیده ای است به نام اشباه در آن به مدح علی پرداخته سپس در صفحه ۲۰۰ گوید: او را قصیده ای است که دارای تنظیرها، و تشبیه‌ها. و بدین سبب به نام "الاشباه" خوانده شده، برای اینکه غرض از سرودن آن، تذکر،

[صفحه ۲۲۹]

خبری است که عبد الرزاق از معمر زهری از سعید بن مسیب از ابی هریره نقل کرده است که گوید: پیامبر خدا (ص) در حالی که در بزم اصحابش نشسته بود فرمود:

ان تنظروا الی آدم فی علمه و نوح فی همه و ابراهیم فی خلقه و موسی فی مناجاته و عیسی فی سنته و محمد فی هدیه و حلمه، فانظروا الی هذا المقبل فتناول الناس فاذا هو علی بن ابیطالب (ع)

حدیث اشباه

این حدیث را حموی در معجم الادباء از تاریخ این بشران نقل کرده و هر دو فرقه بر نقل آن اتفاق دارند فقط اختلافی در الفاظ آن وجود دارد، و اینک متون آن را عینا بررسی کنیم.

۱- پیشوای حبلیان، احمد، از عبد الرزاق به اسناد خود آن را متذکر شده و به این الفاظ، حدیث را نقل کرده: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في خلقه و الى موسى في مناجاته و الى عيسى في سنته و الى محمد في تمامه و كماله فلينظر الى هذا الرجل المقبل. فتناول الناس فاذا هم بعلی بن ابيطالب كانما ينقلع من صلب و ينحط من جبل " هر کس بخواهد آدم را در علمش، و نوح را در فهمش، و ابراهیم را در اخلاقی و موسی را در مناجاتش، عیسی را در سنتش، و محمد را در تمامیت و کمالش ببیند، باید به این مردی که می آید بنگرد. مردم همه گردن کشیدند ناگاه چنان با علی بن ابیطالب مواجه شدند، که گویا او از زمین کنده شده و از کوه سر برآورده است."

۲- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی متوفی ۴۵۸ه در " فضائل الصحابه " به این لفظ آورده:

من اراد ان ينظر الى آدم في عمله و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حمله و الى موسى في هيبته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابيطالب. ۱ اگر به آدم، در علمش و نوح، در همتش و ابراهیم، در خویش، و موسی، در مناجاتش و عیسی در سنتش و محمد، در آرامش و حلمش بخواهید بنگرید، به این شخصی که وارد می شود بنگرید، مردم گردن کشیدند تا او را ببینند، که ناگاه دیدند علی بن ابیطالب (ع) است.

[صفحه ۲۳۰]

۳- حافظ احمد بن محمد عاصمی در کتابش " زین الفتی فی شرح سوره هل اتی " به اسناد خود از طریق حافظ عبید الله بن موسی العبسی از ابی الحمراء روایت کرده گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حمله و الى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن ابيطالب. و به اسناد دیگر از طریق حافظ عبسی نیز آمده و در آن افزوده شده است: و الى يحيى بن زكريا في زهده. و به اسناد سومی به الفاظ کوتاهتر از آنچه یاد شده آورده سپس گوید:

اما آدم (ع) شباهتش با مرتضی به ده چیز است: اول به سرشت و طینت، دوم به درنگ و مدت توقف، سوم به مصاحب و همسر، چهارم به ازدواج و خلعت، پنجم به علم و حکمت، ششم به هوش و فطانت، هفتم به آمریت و خلافت، هشتم به دشمنان و مخالفت، نهم به وفا و وصیت، دهم به اولاد و عترت، آنگاه در توضیح و شرح هر کدام بسط کلام داده سپس گوید:

اما مشابهت بین مرتضی و نوح به هشت چیز است: اولش به فهم، دوم به دعوت، سوم به اجابت، چهارم به کشتی، پنجم به برکت، ششم به سلامت، هفتم به شکر، هشتم به هلاک کردن. آنگاه وجه شباهت را در اینها همه بیان کرده تا آنجا که گوید:

و شباهت بین مرتضی و ابراهیم خلیل، به هشت چیز است: اولش به وفا، دوم به حفظ و خودداری، سوم: به مناظره با پدر و قوم خود، چهارم به نابود کردن بت بدستش، پنجم به بشارت خداوند او را به دو فرزند که ریشه انساب پیامبران علیهم السلام اند، ششم به اختلاف احوال ذریه اش بین نیکوکار و ستمگر، هفتم به گرفتاری او از ناحیه خدا به جان و مال و فرزند، هشتم به نامگذاری او از طرف خداوند به خلیل به این معنی که هیچ چیز را بر خدا ترجیح نداده است. آنگاه در وجه شباهت به تفصیل سخن گفته تا آنجا که گوید:

[صفحه ۲۳۱]

اما شباهت بین مرتضی و یوسف صدیق به هشت چیز است: اولش به علم و حکمت در کودکی، دوم به جسد برادرانش، سوم به عهد شکنی نسبت به او، چهارم به جمع بین علم و سلطنت برای او در بزرگی، پنجم به آشنائی بر تاویل احادیث، ششم به کرم و گذشت از برادران، هفتم به عفو از آنان در وقت قدرت بر آنها، هشتم به مهاجرت و تغییر خانه، سپس بعد از بیان وجه شبهه در این موارد گوید:

اما شباهت مرتضی با موسی کلیم (ع) به هشت چیز است: اولش: به صلابت و شدت، دوم به احتیاج و دعوت کردن، سوم به عصا و نیرو، چهارم: به شرح صدر و وسعت نظر، پنجم به برادری و قرابت، ششم: به دوستی و مودت، هفتم: به آزار دیدن و محنت کشیدن، هشتم: به میراث ملک و امارت، وجه شبهه ها را بیان کرده سپس گوید:

و شباهت بین مرتضی و داود به هشت چیز برقرار شده: اولش به علم و حکمت، دوم به نیرومندی در برابر همقطاران در سنین کودکی، سوم به مبارزه برای کشتار جالوت، چهارم به قدرت او بر طالوت تا اینکه خدا ملک و قدرت را به او داد، پنجم به نرم کردن آهن برای او، ششم به تسبیح جمادات با او، هفتم به فرزند صالح هشتم به خطاب قاطع، و پس از توضیح شباهت بین آندو در این صفات گوید:

و شباهت بین مرتضی و سلمان به هشت چیز است: اولش: به امتحان و ابتلاء در خودش، دوم به انداختن پیکر بر تختش، سوم به تلقین خدا او را در کودکی به آنچه شایسته آن است از خلافت، چهارم به رد خورشید به خاطرش بعد از غروب، پنجم به تسخیر هوا و باد برای او، ششم به تسخیر جن برای او، هفتم به آگاهی اش از سخن گفتن پرنده‌گان و جمادات و گفتگو با آنها، هشتم به آموزش و برداشتن حساب از او، آنگاه به بیان وجه تشبیه ها پرداخته سپس گوید:

و شباهت بین مرتضی (ع) و ایوب به هشت چیز واقع شد: یکی به بلایا در بدنش، دوم به بلایا در فرزندش، سوم به بلایا در مالش، چهارم به صبر بر شدائد، پنجم به اینکه همه بر او خروج کردند، ششم به شماتت دشمنان، هفتم به دعا به درگاه

[صفحه ۲۳۲]

خدای بزرگ در میان بلایا بی سستی و فتور، هشتم به وفا به نذر، و اجتناب از تخلف از وظیفه نذر، پس از بیان وجه مشابهت بین آندو در این امور گوید:

و شباهت بین مرتضی و یحیی بن زکریا به هشت چیز اتفاق افتاد: اولش به حفظ و عصمت از گناه دوم به کتاب و حکمت، سوم به تسلیم و تحیت، چهارم به نیکی به پدر و مادر، پنجم به قتل و شهادت به خاطر یک زن مفسد، ششم به شدت خشم و انتقام گرفتن خدا بر قتلش، هفتم به خوف و مراقبت از خدا، هشتم به نداشتن هم نام (سمی) برای او و بررسی در نامگذاری او، سپس بعد از بسط سخن پیرامون جهت شباهت درباره موارد نامبرده گوید:

و شباهت واقع شده است بین مرتضی (ع) و عیسی، در هشت چیز: اولش به اعتراف و اذعان به خدای بزرگ و متعال، دوم به علم به کتاب از کودکی در وقتی که هنوز به پایه مردان نرسیده بود، سوم به علم نامه نگاری و سخنرانی، چهارم به هلاک دو فرقه از اهل ضلال در مورد او، پنجم به زهد در دنیا، ششم به کرم و بخشش، هفتم به اخبار از کائنات آینده، هشتم به کفایت و کاردانی، آنگاه وجه شبهه در این موارد را بیان کرده است.

و این کتاب یکی از گرانبهاترین کتب عامه است که در آن نشانه های دانش و نمودارهای برآزندی بچشم می خورد و اهل سنت با داشتن این گونه کتب ارزشمند، سرگرم کتاب های بیمایه و آلوده شده اند.

۴- اخطب الخطباء خوارزمی مالکی، متوفی ۵۶۸ هـ به اسناد خود در کتاب "المناقب" ۴۹ از طریق بیهقی از ابی الحمراء حدیث را به این الفاظ نقل کرده: من اراد ان ينظر الی ادم فی علمه، و الی نوح فی فهمه، و الی یحیی بن زکریا فی زهده، و الی موسی بن عمران فی بطشه، فلینظر الی علی بن ابی طالب.

و در صفحه ۳۹ به اسناد خود از طریق ابن مردویه از حارث اعور پرچمدار علی بن ابیطالب نقل کرده که گفت: به ما خبر دادند که پیامبر (ص) در بین گروهی از یارانش نشسته بود در این حال فرمود:

[صفحه ۲۳۳]

اریکم آدم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حکمته فلم یکن باسرع من ان یطلع علی (ع) " نشان دهم به شما آدم را در علمش، و نوح را در فهمش، و ابراهیم را در حکمتش، پس ناگاه دیدم علی (ع) بر ما وارد شد " ابوبکر گفت: یا رسول الله مردی را به سه کس از پیامبران قیاس کردی؟ آفرین، آفرین، بر این مرد، کیست او یا رسول الله پیامبر (ص) فرمود: آیا تو او را نمی شناسی ای ابابکر؟ گفت: خدای و رسولش آگاهترند، فرمود: او ابو الحسن علی بن ابیطالب است. ابوبکر گفت: آفرین، آفرین ای ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن " چه کسی می تواند مانند تو باشد ای ابا الحسن "

و در صفحه ۲۴۵ به اسناد خود بدین لفظ روایت کرده است: من اراد ان ينظر الی موسی فی شدته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی هذه المقبل فاقبل علی و ذکره

۵- ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ هـ حدیث را در " مطالب السؤل " به نقل از کتاب " فضائل الصحابه " بیهقی حدیث به این لفظ نقل کرده:

من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب سپس گوید:

بدین ترتیب پیامبر (ص) برای علی، علمی شبیه علم آدم، و تقوایی شبیه تقوای نوح، و حلمی شبیه حلم ابراهیم، و هیئتی شبیه هیبت موسی، و عبادتی شبیه عبادت عیسی، ثابت کرده است. و این تصریحی است بر علم و تقوا، و حلم و هیبت و عبادت علی. و این که این صفات، در او به اوج اعلائی خود رسیده که او را به این گروه از پیامبران مرسل که دارای این گونه صفات و مناقب اند، تشبیه فرموده است.

۶- عز الدین ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ هـ " شرح نهج البلاغه " ۲: ۲۳۶ گوید: محدثان روایت کرده اند از پیامبر (ص) که فرمود: من اراد ان ينظر الی نوح فی عزته و موسی فی علمه فی ورعه فلینظر الی علی بن ابیطالب.

[صفحه ۲۳۴]

۷- حافظ ابو عبد الله الکنجی شافعی متوفی ۶۵۸ هـ در " کفایه الطالب " صفحه ۴۵ به اسنادش از ابن عباس روایت کرده که گفت: در حالی که پیامبر (ص) بین گروهی از اصحاب خود نشسته بود، ناگاه علی (ع) وارد شد همینکه چشم پیامبر صلی الله علیه و اله به او افتاد، فرمود: من اراد منکم ان ينظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه، فلینظر الی علی بن ابی طالب.

سپس گوید: من می گویم: تشبیه پیامبر علی را به آدم در علمش، به خاطر این است که خداوند خصوصیات هر چیز را به آدم تعلیم کرده، چنانکه خدای عز و جل گوید: و علم آدم الاسماء کلها، پس چیزی و حادثه ای نیست مگر اینکه علمش نزد علی است و فهم

معنایش برای اوست.

و او را به نوح در حکمتش تشبیه فرمود و در روایتی "فی حکمه" (در حکم خدا) آمده است و شاید "فی حکمه" صحیح تر باشد، زیرا علی مصداق شدیداً علی - الکافرین، روفاً بالمومنین بود، چنانکه خداوند متعال او را در قرآن با این جمله توصیف کرده، و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم

و خدای عز و جل از شدت نوح نسبت به کفار خبر داده، آنجا که فرماید: رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و تشبیه کرده او را به ابراهیم خلیل الرحمن در حلمش، چنانکه خدای عز و جل در وصف او گوید: ان ابراهیم لاواه حلیم، بدین ترتیب علی (ع) متخلق به خوی پیامبران و متصف به صفات برگزیدگان خدا بوده است.

۸- حافظ ابو العباس محب الدین طبری متوفی ۶۹۴ هـ حدیث را در "ریاض - النظرة" ۲: ۲۱۸ به این الفاظ آورده: من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی یحیی بن زکریافی زهده و الی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب.

[صفحه ۲۳۵]

گوید: قزوینی حاکمی آن را روایت کرده.

و از ابن عباس به این لفظ نقل گردید: من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمه و الی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب، سپس گوید این روایت را ملافی در سیره اش نقل کرده است.

۹- شیخ الاسلام حموئی متوفی ۷۲۲ هـ در "فرائد السمطين" حدیث را به چندسند از طریق حاکم نیشابوری، و ابی بکر بیهقی به تعبیری که از محب الدین طبری ملاحظه شد یا نزدیک به آن، نقل کرده است.

۱۰- قاضی عضد الایچی شافعی متوفی ۷۵۶ هـ آن را در المواقف ۳: ۲۷۶ به این لفظ نقل کرده: من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حمله و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب.

۱۱- تفتازانی شافعی متوفی ۷۹۲ هـ در "شرح المقاصد" ۲: ۲۹۹ تعبیر قاضی ایجی نامبرده را آورده.

۱۲- ابن الصباغ مالکی متوفی ۸۵۵ هـ در "الفصول المهمه" صفحه ۲۱ نقل از "فضائل الصحابه" بیهقی به همان لفظ نقل کرده.

۱۳- محمود آلوسی متوفی ۱۲۷۰ هـ حدیث را در شرح عینیه عبد الباقي عمری در صفحه ۲۷ به لفظ بیهقی آورده.

۱۴- صفوری در "نزهه المجالس" ۲: ۲۴۰ گوید: پیامبر (ص) فرمود: من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی زهده و الی محمد فی بهائه فلینظر الی علی بن ابیطالب رضی الله عنه.

این حدیث را ابن جوزی یاد کرده و در حدیث دیگری که رازی آن را تفسیرش آورده، آمده است: من اراد ان یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلقه و موسی فی قربه و عیسی فی صفوته فلینظر الی علی بن ابی طالب.

۱۵- السید احمد القادین خانی در "هدایه المرتاب" ۱۴۶ حدیث را به لفظ بیهقی آورده است.

[صفحه ۲۳۶]

ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله نویسنده و نحوی مصری، ملقب به مفتح، یگانه‌ای از شخصیت‌های علم و حدیث است. و حلقه واسطه‌ای است میان پیشوایان فرهنگ و ادب عرب، و خاندان شعر و قصیده در این زبان. او از افراد انگشت شمار اصحاب امامیه است که به حسن عقیده و سلامت مذهب و محکمی رای، ستوده شده، معروف است. تمایل کلی‌اش به ائمه اهل البیت علیهم السلام است و اشعار فراوانی در مدح آنان و تاسف بر مصائب ناگوار آنان سروده، تا جائیکه بدخواهانش که می‌خواستند لقب زشتی به او داده باشند، لقب "مفتح" (یعنی فاجعه دیده) را به او دادند. او خود بدین معنی در شعرش اشاره کرده گوید:

اگر مفتح را از روی بدگوئی به من لقب داده اند، بجانم سوگند که من اندوه فاجعه دیدگان دارم.

آنگاه این لقب برای او، حتی نزد دوستانش به دلیلی که یاد شد، به قول نجاشی و علامه، و به خاطر شعری که سروده چنانکه در معجم الشعراء مرزبانی ۴۶۴ آمده، و شاید مقصودش بیت نامبرده باشد، معروف گردید.

آنگاه باید دانست که: معجم الادباء حموی و معجم الشعراء مرزبانی. و وافی بالوفیات صفدی، ابن مفتح را از شاعران پر شعر معرفی کرده‌اند. و ابن ندیم آورده است که شعرش در صد برگ بوده و در تایید این امر، نجاشی و علامه گفته‌اند او را

[صفحه ۲۳۷]

شعر فراوانی درباره اهل البیت علیهم السلام است و توصیف آنان او را به عنوان، کاتب و شاعری مطلع بر لغات غریب چنانکه در مروج الذهب آمده و اینکه او از بزرگان زبان و ادبیات عرب بوده، نشان کثرت اشعار اوست.

ابو محمد بن بشران گوید: او شاعر و ادیب بصره بود و در مسجد جامع بصره می‌نشست و بیانات او را می‌نوشتند و برای او شعر و لغت و نوشته دیگران را می‌خواندند (و او نظر می‌داد) و اشعارش معروف است و ابو عبد الله اکفانی، راوی اشعار اوست.

و برای من به خط خود اشعار ملیحش مقدار زیادی شعر نوشته و اشعارش زیاد و نیکو است. او برای گروهی از بزرگان اهواز مدح و هجاهای فراوان سروده و قصیده‌ای، در رثای "ابو عبد الله ابن درستویه" در حیات او گفته و او را به لقب "دهن الاجر" (روغن آجر) خوانده است.

مرگ "دهن الاجر" فرا رسید، زمین سبز شد، و کوهها به زوال نگرانید. و به توصیف چیزهای بسیاری در آن پرداخته است. او نزد پدرم بسیار رفت و آمد می‌کرد و خیلی آنجا می‌ماند من او را در کودکی ام نزد او در اهواز دیده‌ام و با پدرم مراسلاتی داشت، و در مدح او اشعار فراوانی سروده و من آنها را گرد آورده بودم، و هنگام ورود ابن ابی لیلی به اهواز و غارت، روزنامه‌ها مفقود گردید در بین آنها قصیده‌ای به خط او نزد من مانده که در آن می‌گوید:

اگر به جود و بخشش گفته شود، مولای تو کیست، گوید بلی عبد المجید مغیره بن بشران است.

از او قصیده دیگری یاد دارم که گوید:

ای کسی که دستم را، وقتی زمینگیریم آن را خورد کرده بود، و در مصر تهدیست و دور افتاده شده بودم، به عطاهایش گشود.

مرا از دست مردمی نجات دادی که از دین خود، کشتن ادیبی را که علمش را ظاهر سازد، دانند.

[صفحه ۲۳۸]

مفتح "، ثعلب" را ملاقات کرد و از او و دیگران چیزها آموخت. و میان او و ابن درید بنابر آنچه در فهرست ابن ندیم، الوافی بالوفیات صفدی آمده است هجائاتی رد و بدل می‌شد و به احتمال قوی بنابر آنچه در مروج الذهب آمده، او با "باهلی مصری"

که از مخالفان سر سخت ابن درید بود مصاحبت داشته است، ولی ثعالبی در یتمه الدهر نقل کرده: او با خود ابن درید مصاحبت داشته و در تالیف و املا کردن (حدیث و لغت) جای ابن درید را گرفته است. و شاید آنها در دو وقت از دوران خود را با آن دو گذرانده اند.

ابو عبد الله الحسین بن خالویه و ابو القاسم حسن بن بشیر بن یحیی، و ابوبکر دوری از او روایت کرده اند. او ندیم و معاشر ابی القاسم نصر بن احمد بصری خبز ارزی شاعر بزرگوار متوفی ۳۲۷ ه و ابی الحسین محمد بن محمد معروف به ابن لنکک بصری نحوی، و ابی عبد الله اکفائی شاعر بصری بوده است.

آثار ارزشمند او

۱- کتاب "المنقذ من الايمان"، صفدی در الوافی بالوفیات صفحه ۱۳۰ گوید: این کتاب شبیه کتاب "الملاحن" ابن درید، و بهتر از آنست. سیوطی در شرح المغنی فوائد ادبی چندی از آن نقل کرده است.

۲- کتاب قصیده اش در اهل بیت علیهم السلام.

۳- کتاب ترجمان در معانی شعر مشتمل بر سیزده تعریف که عبارتست از: تعریف اعراب، تعریف مدیح، تعریف نجل، تعریف حلم و رای، تعریف هجا، تعریف لغز، تعریف مال، تعریف اغتراب، تعریف مطایا، تعریف خطوب، تعریف نبات، تعریف حیوان، تعریف غزل. نجاشی گوید مثل این کتاب در این باره نوشته نشده است.

۴- کتاب اعراب

۵- کتاب اشعار الجواری - ناتمام

۶- کتاب عرائس المجالس

[صفحه ۲۳۹]

۷- کتاب غریب شعر زید الخلیل الطائی

۸- کتاب اشعار ابی بکر خوارزمی

۹- کتاب سعاده العرب

مرزبانی برای مفتح در مدح ابی الحسن محمد بن عبد الوهاب زینبی هاشمی قصیده ای به این مضمون یاد کرد:

زینبی با جلالت قدرش، اخلاقی مانند طعم آب، روان و راحت دارد.

شهامتش به اندازه ای است که شیر خشمگین را می کوبد و از بخششهایش دریای خروشان غرق می گردد.

در بلندترین پایگاه آل هاشم خانه ای گرفته، که استوانه هایش تا فرقد (ستاره قطب شمال)، بالا می گیرد.

او آزاد مردی است که صبح و شام طالبان را به انعام و کرمش، پیوسته می نوازد.

وقتی اموالش در مصرف عطاهایش در روز کم آید، از باقی مانده فردا استفاده می کند.

به نور راه و رسم های او، مکارم اخلاق، هدایت شود، و به بخششهای دست او، ابرها اقتدا نماید.

فاصله میان من و ثروتمند شدن (از عطایای او) درست، فاصله بین من و حیات خلوت خانه (فضای بیرون خانه) است.

و در معجم الادباء از تاریخ ابی محمد عبد الله بن بشران نقل کرده که او گوید: روزی مفتح به قاضی ابی القاسم علی بن محمد

تنوخی وارد شد و دید او کتاب "معانی الشعر" را بر عیسی فرو می خواند پس این شعر را خواند.

[صفحه ۲۴۰]

قد قم العجب علی الرویس
و شارف الوهد ابا قیس

و طاوول البقل فروع المیس
وهبت العز لقرع التیس

وادعت الروم ابا فی قیس
و اختلط الناس اختلاط الحیس

اذ قرء القاضی حلیف الکیس
معانی الشعر علی العیسی

و اشعار را سوی تنوخی افکند و رفت و گوید: او ابو القاسم تنوخی را مدح گفت و از او جفا دید آنگاه به او چنین نوشت:
اگر مردم، همه روی برگردانند و از من جلو گیرند، چیزی از رزق مقسوم را، نخواهند کاست.
در آغاز دوستی بود و سپس زوال یافت و از بین رفت، و پیمانی بود و آنگاه ویران گردید.
ما، در دوران خود، با ملت هائی باز نشستیم، و قبل از آنان، مردمی را از دست دادیم.
ضعفی در خود احساس نکردیم، و زمین زیر پایمان فرو نرفت، و خون از آسمان نبارید.
در راه خدا هر چه از دست رود عوضی دارد، و هر کس به خدا تمسک جوید از روزگار نترسد.
آزاده ای که ما به او گمان خوب برده بودیم، ولی او نه گمان ما را تحقق بخشید، و نه رعایت عهد و وفا را کرد.
پس چه شد؟ نه هر کس بدو اعتماد کنند، رعایت وفا و جوانمردی را خواهد کرد.

[صفحه ۲۴۱]

من اشتباه کردم، و مردم اشتباه می کنند، و آیا شما خلقی که از اشتباه رمیده باشند می شناسید؟
کیست که به درستی معروف شده باشد، و آنگاه به گناه و لغزش او رانشناسند؟
دستم بشکند چرا از کمی عطانشسته، شکایتم را نوشتم، و قلم را سخت بکار گرفتم.
کاش قبل از آن که بگویم، گنگ شده بودم و زبانم کار نمی کرد، و کاش دهانم را نمی گشودم.
عجب لغزشی است که گنااهش بخشودنی نیست، و درد و رنجش را بر دل و خمیر بجای گذارد
کسی که رفیقش در اهانتی که به او شده، مراعات جانبش را کند و او باز تکرار آن گناه کند، بخود ستم کرده است

و نیز این اشعار از اوست:

دوستی نمکین چهره و بسیار زرننگ داریم که در دوستی اش سودی و خیری عاید نمی شود.
من او را به آتش تابستان تشبیه می کنم، سودی نمی بخشد و در مقابل خواب و حرکت را از ما می گیرد. ابن ابی الحدید این شعر را از مفتح آورده:

اگر در مهر خود نسبت به شما خیانت کردم و رفتم و اگر سنن و آداب دوستی را رعایت نکردم.
خواستم زشتی پسر طلحه را بپوشانم، که او هیچ گاه کمال خالق را نشان نداده است.
و در معجم الادباء نقل کرده: سخن او را در هنگامی که باران پیوسته می بارد و امور جاری، از حرکت باز ایستاده بود:
ای خدای همه مخلوقات و ای بخشنده مال و فرزندان!

[صفحه ۲۴۲]

که هفت آسمان بر فراز هفت زمین بدون کمک گرفتن از کسی برافراستی.
ای کسی که وقتی به چیزی بگویند "کن" ("باش) نون کن تحقق نیافته آن چیز، تحقق می یابد.
ما را در این سال با ریزش باران بیش از این سقایت مکن که سیرابیم.
و از اوست در حالیکه از پاره ای از دوستانش نیز کاغذی طلبید تا شعری برای تبریک جشن کسی سرایید و او کوتاهی ورزید تا
موقع جشن سپری شد گوید:

هر چند جوف نامه مشتمل بر روح بلاغت باشد باز مانند فصیحی لال است.
ولی هنگامی که حامل با توجه خود به آن کمک کند، جوابش به آسانی گشوده می شود.
وقتی نماینده سستی کند و عمدا کوتاه آید نامه برگی شوم خواهد بود.
روز جشن، فرصت نامه از دستم رفت، و یاد آن در شعر، از بخشش مفلس خنک تر است.
آنگاه از او درباره بخشش مفلس پرسیدند: گفت در حال افلاس وعده ای می دهد که در وقت توانائی بدان عمل نخواهد کرد. و از
اشعار نمکینش شعری است که چون شخصی یک طبق نی شکر و اترنج و نارنج برایش آورده گفته:
شیطان تو در طبق، شیطان عصیانگری است.

از این رو تو، آن کار را آغاز می کنی و باز تکرار می کنی.

هدیه ای از تو، برتر از نیکوئی برای ما آوردند.

طبقی که در آن اندازه هائی با پستانها و گونه ها بود.

وطواط در کتاب غرر الخصاصی صفحه ۲۷۰ شعر او را که در مقام طلب حاجتش سروده نقل کرده:

ای بزرگ مرد تا وقتی پرنده درختان درهم، آهنگ می خواند، تو پیوسته

[صفحه ۲۴۳]

در افسوس زندگی کن.

مرا وعده ای از شما است که منکر آن نتوانید شد، وعده مرا مانند وعده آزاده ای بر آور.

تو رسم جود و سخاوت را با بخششهای خود در وقتی که آثاری از حیات نداشت، زنده کردی و هر وقت زمانه چیره شد و کسی را از پای درآورد کسانی چون من باید به کسانی چون تو تکیه کنند.

م- نویری در "نهایه الادب" صفحه ۷۷ این شعر را از او دانسته:

آهو چهره ای که ناگاه دو طرف پیشانی اش را مانند عقرب نشان می دهد، ولی نازیبائی آن را ندارد.

سیب گونه هایش را خرمی چنان است، که گویا از اشک چشم من آبیاری شده است.

"مفجع" در بصره زاده شد و در همانجا به سال ۳۲۷ هـ بر طبق آنچه در معجم الادباء بنقل از تاریخ معاصرش ابی محمد عبد الله بن بشران آمده، وفات یافت. آنجا که ابن بشران گوید: وفاتش قبل از وفات پدرم (ابی محمد عبد الله بن بشران) در روز شنبه دهم شعبان سال سیصد و بیست و هفت، اتفاق افتاد.

مرزبانی گوید: قبل از سال ۳۳۰ هـ در گذشته، و صفدی در "الوافی بالوفیات" تاریخ وفاتش را ۳۲۰ آورده. همچنین قاضی در "المجالس" و سیوطی در "البغیه" و دیگران از آنان پیروی کرده اند، و تاریخ برگزیده ما در مورد سال وفات او، همان است که حموی از تاریخ ابی محمد بن بشران آمده است.

شرح حال مفجع را در کتب زیر می توان یافت: فهرست ابن الندیم: ۱۲۳ فهرست شیخ: ۱۵۰، معجم الشعراء مرزبانی: ۴۶۴، یتیمه الدهر ۳۳۴:۲ فهرست نجاشی: ۲۶۴، مروج الذهب ۵۱۹:۲، معجم الادباء ۲۰۵ - ۱۷:۱۹۰، الوافی بالوفیات صفدی ۱: ۱۲۹ خلاصه الاقوال علامه، بغیه الوعاه: ۱۳، مجالس المومنین: ۲۳۴، جامع الرواه اردبیلی، منهج المقال: ۲۸۰، روضات الجنات: ۵۵۴، الکنی و الالقاب ۱۶۳:۳، الاعلام زرکلی ۳: ۸۴۵، آثار العجم: ۲۷۷.

[صفحه ۲۴۴]

ابو القاسم صنوبری

اشاره

متوفی ۳۳۴ هـ

مافی المنازل حاجه نقضیها

الا السلام وادمع نذریها

و تفجیع للعين فیها حیث

لا عیش و اوزیه بعیشی فیها

ابکی المنازل و هی لو تدری الذی

بحث البكاء لکنت استبکیها

بالله يا دمع السحاب سقنها
و لئن بخلت فادمعى تسقيها

يا مغريا نفسى بوصف غريزه
اغريت عاصيه على مغريها

لا خير فى وصف النساء فاعفنى
عما تكلفنيه من وصفيها

[صفحه ۲۴۵]

(تا آنجا که گوید:)

قتل بن من اوصى اليه خير من
اوصى الوصايا قط او يوصيها

رفع النبى يمينه يمينه
ليرى ارتفاع يمينه رائيهها

فى موضع اضحى عليه منبها
فيه و فيه يبدىء التنيها

آخاه فى " خم " و نوه باسمه
لم يال فى خير به تنويها

هو قال: افضلكم على انه
امضى قضيته التى يمضيها

هو لى كهارون لموسى جبدا
تشبيه هارون به تشيها

[صفحه ۲۴۶]

یوماه یوم للعدی یرویهم

جورا و یوم للقنی یرویها

یسع الانام مئوبه و عقوبه

کلتاهما تمضی لها بمضیها

(تا آخر ۴۲ بیت قصیده اش)

او را قصیده ای است که صاحب " الدر النظیم فی الائمہ اللہامیم " آن را نقل کرده: هل اضاخ...

"آیا کوه" اضاخ " همان کوه اضاخی است که ما می دانستیم، چه خوب منزلگاه و استراحگاهی برای شتران است. تا اینکه گوید:

یاد روز حسین (ع) در کربلا گوشم را برد، و پرده صماخی برآیم باقی نگذاشت.

زنان حرم پیوسته صدای گریه و سوکشان شنیده می شود، و پی در پی صدای شیون از آنها بلند است.

او را از آب فرات بازداشتند و خود آن آب زلال و خنک رادست بدست، به هم تعارف کردند.

پدر و مادرم فدای عترت پیامبر باد، و گوش معاندشان کر باد.

کسانی که کودکان، جوانان، سالمندان و پیرانشان، بهترین خلق خدایند. در زمان خود صدر جایگاه افتخار و عزت را گرفتند، و برای

مردم دیگر جهان، مانند مغز و لب اند. در وضعی که از پاکدلی دیگران تامینی نیست، اینان همه پاکدلانند.

اینان در همانوقتی که مردم از سهم آنان به غذاهای بریان و پخته عادت کرده اند، به گرسنگی خو گرفته اند.

اینان با سخاوت آفریده شده اند نه متظاهر به سخاوت. و هیچ گاه سخاوتمند، مانند متظاهر به سخاوت نیست.

[صفحه ۲۴۷]

اینان اهل فضیلت اند و فضیلت در پیر و جوانشان در درجه ای است که اسم فضیلت را بخودنسخ کرده اند.

هر کس در جامعه بدرخشد و بزرگی یابد به عشق آنان می درخشد و به بزرگی آنان به مقام بلند نائل گردد.

ای فرزند دخت پیامبر چه فرزند با کفایتی از پیغمبر هستی، و چه سنخیت کاملی با نیای خود داری!!

فرزند کسی که در سختیهای نبرد، کرارو در مقابله با خطرات، پا بر جا بود.

او سخت در هنگامه نبرد رکاب می کشید، و حملاتش در جنگ، خورد-کننده بود.

او را خونهای است که دوستدارانش به عطر آن ها، بسیار خود را رنگ آمیزی کنند و بیالایند.

سنگینی بار این مصیبت را روزگار بر شما وارد نساخت بل بر مردم (که از نعمت فیض شما محروم شدند) وارد ساخت.

[صفحه ۲۴۸]

شاعر را بشناسیم

ابو القاسم، ابوبکر و ابو الفضل احمد بن محمد بن الحسن بن مرار الجوزی الرقی الضبی الحلبی، مشهور به صنوبری. شاعر شیعی بزرگواری که شعرش لطافت و رقت شاعری را، با قوت طبع شاعرانه با هم جمع کرده و از نظر متانت و حسن اسلوب، بهره کافی بدست آورده و در برازندگی و ظرافت، به درجه کمال رسیده است.

در کتابهای تذکره نویسان، نام او به نیکی، و کاردانی و اینکه شعرش در اعلی درجه خوبی است یاد شده است. و او را به ملاحظه خوبی شعرش، حبیب اصغر می نامیدند. ثعالبی گوید: تشبیهات ابن معتر، و توصیفات کشاجم، و اشعار مربوط به باغ و بوستان صنوبری، چون با هم جمع شود، ظرافت و نو ظهوری بهم پیوسته گردد و شنونده را در مقابل این همه نیکوئیها، به اعجاب و امید دارد.

برای صنوبری در توصیف باغ ها و گلها، تفوق آشکاری است. ابن عساکر آورده است که اشعارش غالباً از این مقوله است و ابن ندیم در فهرستش گوید:

[صفحه ۲۴۹]

صولی، اشعار صنوبری را، در دویست برگ، گرد آورد. بنابر نقل ابن ندیم اگر هر برگ آن رایست بیت، در حساب آوریم دیوان او مشتمل بر هشت هزار بیت بوده است (که دو جانب هر برگی در صفحه به حساب آید). و حسن بن محمد غسانی یک مجلد از اشعارش را شنیده است.

صنوبری در وصف شهر حلب و تفریحگاههای آن قصیده ای در یکصد و چهار بیت دارد که در معجم البلدان حموی ۳۲۱-۳۱۷:۳ یافت می شود. بستانی در دائرة المعارف ۷:۱۳۸ گوید: این قصیده بهترین توصیف از شهر حلب است مطلعش این است:

احبسا العیس احبساها

و سلا الدار سلاها

اما نسبتش به صنوبر، ابن عساکر از عبد الله حلبی صفری نقل کرده که او گفت: پرسیدم از صنوبری به چه مناسبت جد شما را به صنوبر نسبت دادند، تا بدان معروف گردید، او مرا گفت: جدم صاحب یکی از بیت الحکمه های مامون بوده روزی در مقابل مامون مناظره ای در گرفت، و طرز سخن گفتن و قاطعیت لحنش را مامون پسندید، و او گفت: تو صنوبری شکلی و مقصودش هشیاری و قاطعیت و تند مزاجی او بود... و نویری در نهاییه الادب ۱۱:۹۸، در نسبت او ابیات زیر را آورده:

وقتی ما را نسبت به صنوبر می دهند، نسبت به چوب خشک و گمنام نیست. نه چنین است بل نسبت به شاخساری برومند از ریشه درختی متناسب که بالا گرفته باشد، است، که همچون خیمه هائی از ابریشم، استوانه های طلائی آن را در برداشته باشد.

گویا آنچه از ثمرات آن درخت پراکنده شده، پرنده گانی پراکنده و شاخهای آن است.

که در بهار و تابستان پایدار مانند و روزی که گیاهان، پژمرده شود، آنها پژمرده نشوند.

[صفحه ۲۵۰]

دانه های خود را در زره هائی حفظ کرده اند تا با پوشش آنها، از خطر هلاک در امان بمانند.
دانه هائی که حکایت از دوستی کند، در غلافهائی از صدف نگهداری شده و از غلافها سر بیرون کشیده است.
این غلافها را تراوشانی به خارج است مانند تراوش گوارای انگورو خرماى تازه.
چه خوب درختی است، این درخت که مرا به عشق پدر و مادرم، وادار به فداکاری می کند.
پس سپاس خدای را از این لقب حسنش، برتر از نسب است.

اما تشیع او، چیزی است که اشعار نغزش از آن پر است چنانکه بر قسمتی از آنها واقف شدیم و بر قسمت دیگر آن در زیر واقف خواهیم شد.

گذشته از این یمانی در "نسمه السحر" تصریح به تشیع کرده، و ابن شهر آشوب او را از مدیحه سرایان اهل البیت علیهم السلام که مشعر به تشیع اوست، شمرده است. اما ادعای صاحب "نسمه السحر" که او شیعه زیدی بوده و آن را از شعرش استظهار کرده، گمان می کنم اظهار نظری خالی از دلیل باشد، زیرا دلیلی بر تایید آن، نیاورده و شعری که او و دیگران ذکر کرده اند هیچ گونه ظهوری بر ادعای او ندارد.

ما در زیر، پاره ای از اشعار او را، که مذهبش را نشان می دهد، می آوریم. در قصیده ای در مدح علی امیر المومنین علیه السلام، گوید:

و اخی حبیبی حبیب الله لا کذب
و ابناه للمصطفی المستخلص ابنان

"و او، بی دروغ، شخص محبوب من، حبیب خدا بود، و دو فرزندش، برای مصطفی آن مرد با اخلاص فرزندان بوده اند.
"او به هر دو قبله نماز گذارد، و روزی که مردم همه، کر و کور بودند او به هر دو قبله، اقتدا کرد.

[صفحه ۲۵۱]

کدام زن، قابل مقایسه با همسراوست، و کدام دو سبطی را با دو سبط او می توان قیاس کرد.
روح دوستی، در نوری ویژه اوست، و روح دشمنی ویژه آتش (در مخالف اوست).
این است، مالک آتش، که فردا تصرف مالکانه در آن خواهد کرد و اوست رضوان بهشت، که رضوان به ملاقاتش آید.
خورشید به خاطر او از افلاکش بازگشت تا نمازش را بدون عیب و نگرانی بگذارد.
آیا آنکه در جای پیغمبر (ص) در مقام برادری نشست مانند نشستن هارون در جای موسی بن عمران، کسی غیر از او بود؟
آیا او شافع فرشته ای که به امید شفاعتش به شکل ازدها نزد او آمد، نبود؟
پیامبر (ص) او را گفت، یا علی شقی ترین مردم، وقتی نام شقاوت برده شود، دو کس اند:
یکی عاقر ناقه صالح که به عصیان صالح برخاست، و دیگر آنکه مرا ملاقات کند در حالی که تو را عصیان کرده باشد.
ریش شما یا ابا الحسن از خون سرتان (این از آن) خضاب شده به رنگ قرمزی شدید، رنگ آمیزی خواهد شد.
و در رثای امیر المومنین و فرزندش سبط شهید گوید:

نعم الشهداء رب العرش یشهد لی
و الخلق انهما نعم الشهداء

من ذا یعزی النبی المصطفیٰ بهما
من ذا یعزیه من قاص و من دان

من ذا لفاطمه اللهفاء ینبئها
عن بعلها و ابنها انباء لهفان

من قابض النفس فی المحراب متصبیا
و قابض النفس فی الهیجاء عطشان

نجمان فی الارض بل بدران قد افلا
نعم و شمسان اما قلت شمسان

سیفان یغمد سیف الحرب ان برزا
و فی یمینهما للحرب سیفان

"چه خوب دو شهیدی هستند، خدای عرش و خلق ما سوی، گواه من بر خوبی آن دو شهیدند."

[صفحه ۲۵۲]

کیست پیامبر مصطفی را در مورد آنها تسلیت گوید، کیست از دور و نزدیک مایه تسلی خاطرش گردد.
کیست فاطمه مصیبت دیده را از شوهر و فرزندش خبر دهد و مصیبت های آن دو را برایش برخواند.
آیا دانستند چه کس را در محراب عبادت کشتند، و چه کس را در میدان نبرد لب تشنه شهید کردند؟
دو ستاره در زمین بلکه دو ماه، بلی دو خورشید، اگر بگویم دو خورشید غروب کردند.
دوبزرگوار که اگر برای جنگ، با شمشیر غلاف شده ظاهر شوند، خود نیز دو شمشیراند.
"و در رثای امام شهید گوید:

یا خیر من لبس النبوه
من جمیع الانبیا

و جدی علی سبطیک و جد

لیس یوذن بانقضاء

هذا قتيل الاشفياء

و ذا قتل الادعياء

يوم الحسين هر قوت دمع

الارض بل دمع السماء

يوم الحسين تركت باب

العز مهجور الفناء

يا تربلا خلقت من

كرب على و من بلاء

كم فيك من وجه تشرب

ماوه ماء البهاء

نفسى فداء المصطفى نار

الوغى اى اصطلاء

حيث الاسنه فى الجواشن

كلكواكب فى السماء

فاختار درع الصبر حيث

الصبر من لبس السناء

و ابى آباء الاسدان

الاسد صادقاه الابهاء

و قضى كريما اذ قضى

ظمان فى نفر ظماء

منعوه طعم الماء لا

وجدوا لماء طعم ماء

من ذا لمعفور الجواد

ممال اغواد الخباء

من للطريح الشلوعر

يانا مخلى بالعراء

من للمحظ بالتراب

و للمغسل بالدماء

من لابن فاطمه المغيب

عن عيون الاولياء

"ای آنکه در میان همه پیامبران، بهتر از همه خلعت نبوت بقامت کرده ای اندوه و گداز من بر دو سبط تو، اندوه و گدازی پایان ناپذیر است.

[صفحه ۲۵۳]

این یکی کشته دست اشقیاء، و آن دیگر کشته زنازادگان است.

روز حسین سرشگ مردم زمین بل اهل آسمان فرو بارید.

روز حسین درهای عزت را بروی ما بست.

ای کربلا، تو از اندوه و بلا برای من سرشته شده ای!

چه بسیار چهره های تو را که آتش را آبرو، برچیده است.

جانم قربان آتش آفریز جنگ، چه آتش آفریز مقدسی.

آنجا که نیزه ها در زره ها همچون اختران در آسمان فرو رفته.

او، زره صبر را که لباس بزرگی است، برگزید.

و مناعت نفس شیران، که شیران را مناعتی صادق است، بکار برد.

و با گروهی تشنه لب با جوانمردی و لب تشنه زندگی را وداع کرد.

او را که از چشیدن آب، منع کردند امید است مزه آب را نچشند.

کیست لب تشنه، افتاده در خاک را با خیمه های سرنگون شده اش، یاری کند.

کیست که افتاده عریان و بی کس را در بیابان بردارد.

کیست آن را که حنوطش از خاک و غسلش از خونست، یاری کند.
 کیست به یاری فرزند فاطمه که از دید دوستدارانش پنهان مانده، یاری دهد.
 و موید آنچه درباره مذهب صنوبری گفتیم، ارتباط شدید بین او و کشاجم که یقیناً مذهب تشیع داشته، می باشد.
 و برادری آن دو را چنانکه در شرح حال کشاجم خواهیم بیان کرد، نشان می دهد.
 کشاجم دوستی خود را نسبت به او در اشعاری که در مدح صنوبری گفته، اظهار کرده است.

لی من ابی بکر اخی ثقه

لم استرب باخائه قط

و قصیده دیگری که به او نوشته:

[صفحه ۲۵۴]

الا ابلغ ابابکر

مقالا من اخ بر

تا آخر قصیده صنوبری در حلب دمشق ساکن بود، و شعرش را در آنجا انشاد کرد و ابو الحسن محمد بن احمد بن جمیع غسانی بر طبق آنچه در انساب سمعانی است شعرش را روایت کرده، و در سال ۳۳۴ ه در طبق تاریخ صاحب "شذرات الذهب" و دیگران، وفات یافت.

ابن کثیر در تاریخش ۱۱۹:۱۱ وی را از کسانی که در حدود سال ۳۰۰ ه وفات کرده، بر شمرده است و این امر به چند وجه، سخت از صحت بدور است. یکی اینکه او با ابی الطیب متنبی بعد از نظم اشعارش ملاقات کرده و ابو الطیب به سال ۳۰۳ ه در کوفه متولد شده است.

دیگر آنکه شاعر ما، سیف الدوله را مدح گفته است و او به سال ۳۰۳ ه متولد شده است.

از صنوبری یک فرزند به نام ابا علی الحسین مانده ابن جنی گوید، حکایت کرد مرا ابو علی الحسین بن احمد صنوبری و او روایت کرده گوید: از حلب به قصد دیدار سیف الدوله بیرون آمدم، وقتی از صور خارج شدم ناگاه سوار نقابداری با نیزه بلندی نزد من آمد، نیزه را به سینه ام استوار کرد، چیزی نمانده بود از ترس، خود را از اسب به زیر اندازم. چون به من نزدیکتر شد بار دیگر نیزه زد و نقاب از چهره برداشت، ناگاه مشاهده کردم، او متنبی شاعر معروف بود و برای من انشاد کرد.

نثر نارووسا بالاحیدب منهم

کما نثرت فوق العروس الدرهم

سپس گفت: این سخن را چگونه دیدی آیا خوبست؟ گفتم: وای بر تو، ای مرد، تو مرا کشتی؟ ابن جنی گوید: این داستان رادر

مدینه الاسلام (بغداد) برای ابی الطیب نقل کردم، وی آن را شناخت و بر آن خندید.

[صفحه ۲۵۵]

از صنوبری، یک دختر در زمان حیاتش در گذشت، رفیقش (کشاجم) او را با اشعار زیر رثا گفت و صنوبری را تسلیت داد:

اتاسی یا ابابکر
لموت الحره البکر

تا آخر.

حکایت

ابوبکر احمد بن محمد الصنوبری شاعر ما، روایت کرده گوید:

در "رهاء" کتابفروشی ای به نام سعد بود که در مغازه اش محفل ادب‌آرا تشکیل می داد، او خود مردی ادیب و خوش قریحه بود. اشعاری لطیف می سرود و هیچ گاه من و دستانم، ابوبکر معوج شامی شاعر و دیگر شعرای شام و دیار مصر، حاضر نبودیم مغازه اش را ترک گوئیم. بازرگانی مسیحی از بزرگترین بازرگانان رهاء فرزندی به نام عیسی داشت، از زیباروی ترین مردم و خوش قامت ترین، ظریف الطبع ترین و شیرین ترین آنها بود او نیز با ما می نشست و اشعار ما را ضبط می کرد و ما همه او را دوست می داشتیم و در دل خود نسبت به او تمایلی احساس می کردیم، او در کار نویسندگی هنوز کودکی بیش نبود. سعد وراق به عشق شدید او مبتلا شد، اشعاری درباره او سرود یکی از آنها وقتی در مغازه پهلویش نشسته بود اینست:

اجعل فوادی دواه و المداد دمی
و هاک فابر عظامی موضع القلم

"قلم را دوات، خونم را مرکب بگیر و استخوانم را بجای قلم به تراش، به جای لوح از چهره ام استفاده کن و آن را دستت پاک کن تا بیماریم علاج یابد.

"خبر تعلق خاطر سعد وراق به عشق پسرک ترسادر همه جای شهر، شایع گردید. چون پسرک قدری بزرگتر شد و کارش در دوستی و هم صحبتی بالا گرفت تمایل به انزوا، و رهبانیت پیدا کرد، در این باره با پدر و مادر خود سخن گفت و

[صفحه ۲۵۶]

با اصرار و التماس و تقاضای دیرنشین کرد تا به اجابت مقرون شد و او را به "دیرزکی" در اطراف "رقه" آوردند. او دیگر به نهایت زیبایی رسیده بود دیر راهبی را برای او خریداری کرده و در مقابل مقادیری مال به سرپرست دادند. پس آنجا اقامت گزید و آنگاه بود که دنیای فراخ بر سعد وراق تنگ شد مغازه اش را بست و تعطیل کرد، دوستان را ترک گفت و با پسر ملازم دیر گردید.

در این خلال اشعاری درباره او می سرود یکی از اشعاری که برای او ساخته در حالیکه پسر در دیر بشغل شماسی میگذرانید (یعنی خادم کلیسا)، این است:

یا حمه قد علت غضا من البان

کان اطرافها اطراف ریحان

تا آخر قصیده

آنگاه راهبان تماس زیاد سعد را با پسرک بده دیده انکار گریستند و او را از ارتباط با سعد منع کردند و دیگر نگذاشتند او سعد را بخود راه دهد و او را به اخراج از دیر تهدید کردند. پسرک به خواسته آنها، پاسخ مثبت داد و سعد را از خود راند. وقتی سعد دید او را به خود راه نمی دهند بر او گران آمد، نزد راهبان رفت و با مهربانی با آنان سخت گفت، ولی پاسخ موافق به او ندادند و گفتند رابطه تو با او، بر ما ننگ و عار آید و از سلطان بیمناکیم. و سپس هر وقت او سوی دیر می آمد در دیر را به روی ما می بستند، و پسر را اجازه نمی دادند سخنی با او بگوید. از این رو اندوهش بالا گرفت و آتش عشقش فزونی یافت، تا کارش به جنون کشیده شد، لباسهایش را پاره پاره کرد و به خانه اش بازگشت و هر چه در خانه داشت آتش زد و بیابان دیر را ملازم گردید و با حالی عریان و سرگردان شعر میساخت و گریه می کرد.

ابوبکر صنوبری گوید: آنگاه روی زمین، و المعوج، از بوستانی که شب را

[صفحه ۲۵۷]

در آنجا گذرانده بودیم می گذشتیم، او را دیدیم در سایه دیوار دیر، برهنه نشسته موهایش بلند شده، خلقتش دگرگون گردیده بود، سلامش کردیم و او را نسبت به راهی که در پیش گرفته بود ملامت و توبیخ کردیم. گفت: مرا از این وسواس بحال خود بگذارید، آیا شما این پرنده را بر فراز ساختمان بلند دیر می بینید؟ و با دستش اشاره به پرنده ای که آنجا بود کرد، گفتیم: بلی، گفت بجان شما سوگند ای برادرانم من از اول صبح تا بحال این پرنده را سوگند می دهم پائین آید تا من نامه ای را برای عیسی به وسیله اوبفرستم، سپس روی به من کرد و گفت: ای صنوبری کاغذ با خودت آورده ای گفتیم: بلی، گفت: بنویس:

بدینک یا حمامه دیر زکی

و بالانجیل عندک و الصلیب

"سوگند به دینت ای کبوتر دیرزکی و سوگند به انجیل و صلیب که نزد تو محترم است.

"بایست و سلام مرا بردار و به ماهی که بر شاخسار خرم است برسان.

گروه راهبان، او را از من دور داشتند و دل من از عشق او قرار ندارد.

رو پشیمنه در بر، میان آنها می درخشد، و چون ماهی در پشت ابرها پنهان است.

آنها گفتند رفت و آمد سعد ما را به تردید انداخت، نه سوگند به خدا، من مشکوک نیستم.

او را بگوئید سعد بینوایت از آتش عشق تو بیش از شراره های آتش می سوزد.

او را با نگاهی از دور صله کن اگر از نزدیک مانع او می شوی.
و اگر من از این دنیا رفتم اطراف قبرم بنویسید: اینجا قبر کسی است که از هجر دوست مرد.
در کار عشق یک رقیب، زندگی راراکد کند تا چه رسد که هزارها رقیب باشد
"آنگاه سعد ما را ترک گفت و سوی دیر روان شد. در برویش بسته بود،

[صفحه ۲۵۸]

از نزد او بازگشتیم، ولی او تا مدتی کار خود را تکرار می کرد تا روزی در کنار دیرمرده او را یافتند. در آن وقت حاکم شهر "
عباس بن کیغخ " بود حاکم و مردم "رها" به جریان امر واقف شدند، مردم گفتند: کسی جز راهبان او را نکشتند حاکم گفت:
بناچار باید گردن پسر را بزیم و او را به آتش بسوزانیم و همه دیر نشینان را با تازیانه شکنجه دهیم و در این امر پافشاری شد.
مسیحیان خود و دیرشان را با پرداخت صد هزار درهم غرامت، آزاد کردند.

[صفحه ۲۵۹]

قاضی تنوخی

اشاره

متولد ۲۷۸ هـ متوفی ۳۴۲ هـ

من ابن رسول الله و ابن وصیه
الی مدغل فی عقبه الدین ناصب

نشاین طنبور و زق مزهر
و فی حجر شادا و علی صدر ضارب

و من ظهر سکران الی بطن قینه
علی شبه فی ملکها و سوائب

یعیب علیا خیر من وطا الحصى
و اکرم سارفی الانام و سارب

و یزری علی السبطين سبطی محمد
فقل فی حضيض رام نیل الكواكب

و ينسب افعال القراميط كاذبا
الى عتره الهادى الكرام الاطائب

الى معشر لا يبرح الذم بينهم
ولا تزدرى اعراضهم بالمعائب

اذا ما انتدوا كانوا شמוש يوتهم
و ان ركبوا كانوا شמוש المواكب

و ان عبسوا يوم الوغى ضحك الردى
و ان ضحكوا ابكوا عيون النوادب

نشوا بين جبريل و بين محمد
وبين على خير ماش و راكب

[صفحه ۲۶۰]

وزير النبي المصطفى و وصيه
و مشيهه في شميه و ضرائب

و من قال في يوم " الغدير " محمد
و قد خاف من غدر العده النواصب

اما اننى اولى بكم من نفوسكم
فقالوا: بلى قول المريب الموارد

فقال لهم: من كنت مولاه منكم
فهذا اخى مولاه بعدى و صاحبى

اطيعوه طرا فهو منى بمنزل
كهارون من موسى الكليم المخاطب

پیرامون اشعار

عبد اله بن معتز عباسی متوفی به سال ۲۹۶ ه از دشمنان سرسخت آل ابو طالب بود و در عیجوئی و بدگوئی آنان که نشانه سوء باطن، و خبث طینت او بود کوشش می کرد. و بسیاری از اوقات آتش افشان کینه های خود را در قالب های شعری می ریخت و در نتیجه آن، قصائدی ساخت که زشتی و ننگ او را جاودانه کرد. بسیاری از شعرا بر ابطال دلائل واهی او اشعاری سروده اند، از جمله: امیر ابو فراس که به زودی متذکر شرح حالش خواهیم شد. چیزی که هست او شخصیت خود را برتر از آن دانسته که در بحر شعری، و قافیه و وزن، با این مرد پلید موافقت کند، لذا اشعار طلائی و جاویدان خود را در قالب قصیده میمیه اش که بیاری علویان و حمله به دشمنانشان از عباسیان، برخاسته، ریخته است و در آن به رسوائیها و باطیل بی حسابشان اشاره کرده است.

دیگری تمیم بن معد فاطمی متولد ۲۳۷ ه متوفی ۳۷۳ ه بر رد قصیده‌راییه ابن معتز که مطلعش اینست:

ای ربع لال هندودار... گفته است. قصیده ردیه ابن معد با این شعر آغاز می شود: ۱- علی که وزیر پیامبر مصطفی، و وصی اش، و شبیه او در اخلاق و مکارم است. و کسی که روز غدیر (خم) محمد (ص) در حالی که از خیانت دشمنان ناصبی اش می ترسید گفت: آیا من از جان شما به شما برتر نیستم؟ با حال تردید و نیرنگ، گفتند: بلی. به آنها فرمود: هر آن کس از شما که من مولای اویم، این برادرم و دوستم بعد از من، مولای اوست. از او همه اطاعت کنند، نسبت او به مانند نسبت هارون به موسی کلیم طرف خطاب خداست.

[صفحه ۲۶۱]

یا بنی هاشم و لسنا سواء

فی صغار من العلی و کبار

دیگری: ابن المنجم و ابو محمد المنصور بالله متوفی ۶۱۴ ه نامش در شعرای قرن هفتم خواهد آمد.

دیگری صفی الدین حلی متوفی ۷۵۲ ه است که با اشعار بایه حزن آور خود که در دیوانش یاد شده است. شرح حالش را در شعرای قرن هشتم خواهیم خواند که او نیز بر ابن معتز ردیه ای دارد.

و دیگر: قاضی تنوخی است که شرح حالش را اکنون بررسی می کنیم. او این قصیده اش که قسمتی از آن را یاد کردیم، در رد ابن معتز سروده و در کتاب " حدائق الوردیه " ۸۳ بیت آن آمده و به نظر می رسد چنانکه در بسیاری از مجموعه های خطی دیده می شود همه قصیده باشد و در " مطلع البدور " ۷۴ بیت آمده و یمانی در " نسمة السحر " ۴۸ بیت آورده. و حموی در معجم الادباء ۱۴: ۱۸۱ تنها ۱۴ بیت آن را نقل کرده گوید: عبد اله بن معتز در قصیده اش افتخار بنی عباس را بر بنی ابی طالب با این مطلع شرح

می دهد:

ابی الله الا ما ترون فما لكم
غضابا علی الاقدار یا آل طالب

ابو القاسم تنوخی او را با این قصیده‌اش که از زبان برخی از علویان ساخته و در دیوانش موجود است، او را پاسخ گفته است که اولش این است:
من ابن رسول الله و ابن وصیه...
تا آنجا که گوید:

چه نسبت است خوانندگان را با میدان جنگ آن‌ها که بجای مواجهه با سپاه، به نواختن معتادند متاسفانه افتخار روز حنین را متذکر شدی او اگر می دانست آن را جزو معایب نه افتخارات می شمرد پدرش عباس بن عبد المطلب فریاد می زد و وصی می جنگید. بگو افتخار از آن کیست فریادزن یا شمشیر زن.

شما، اولاد عباس آمده اید ارث پیامبر (ص) را می خواهید و چه دور است کسی که به وسیله حاجب حاجب، ممنوع شده باشد گفتید: بخونخواهی قیام کرده اید و شعار، خونخواهی زید (بن علی بن الحسین)، آن مرد نیک سیرت هنگام

[صفحه ۲۶۲]

جنگ است. چرا به ابراهیم شعار نمی دهید تا کسی به شما نگرود، و از دعوی خود ناامید گردید.
این اشعار را عماد الدین طبری در جلد دهم کتابش "بشاره المصطفی لشیهه المرتضی" نقل کرده و گوید: حسین بن ابی القاسم تمیمی روایت کرده گوید: ابو سعید سجستانی، را خبر داده گفت: قاضی بن قاضی ابو القاسم علی بن محسن بن علی التنوخی در بغداد خبر داد گفت: پدرم، ابو علی محسن، برای من انشاد کرده گفت: پدرم ابو القاسم علی بن محمد بن ابن ابی الفهم التنوخی، این قصیده خود را برای من انشاد کرده:

و من قال فی یوم "الغدیر" محمد
وقد خاف من غدر العده النواصب

اما انا اولی منکم بنفوسکم
فقالوا بلی قول المریب الموارب

فقال لهم من کنت مولاه منکم
فهذا اخی مولاه فیکم و صاحبی

اطیعوه طرا فهو منی کمزّل
لهارون من موسی الکلیم المخاطب

فقولاله: ان كنت من آل هاشم
فما كل نجم في السماء بثاقب

صاحب تاریخ طبرستان بهاء الدین محمد بن حسن، قصیده را نقل کرده و متذکر شده است که این قصیده در رد عبد اله بن المعتز سروده شده و پانزده بیت آن را ذکر کرد، از جمله:

فکم مثل زید قد ابادت سیوفکم
بلا سبب غیر الظنون الکواذب

"چه بسیار کسانی مانند زید را شما از دم شمشیرتان بی دلیلی جز گمانهای دروغ خود، کشتید"

[صفحه ۲۶۳]

"آیا منصور (دوانیقی شما) ماههای هدایت را که روشنی بخش تاریکیهای جهالت اند، از مدینه تبعید نکرد؟"
"و این شما نبودید که ستمگرانه با محمد قطع رحم کردید، و دوستیها و همبستگی های او را ندیده گرفتند"
"و در سرزمین با خمرا مشعل هائی را به خاک انداختید و فرق آنها را شکسته و گیسوانشان را خون آلود کردید"
"این هادی (عباسی) شما بود که فح با طوائفی جفا کرد که تنهادر بیابان کلاغ های ابقع (خاکستری) بر آنها توجه کنند"
"و هارون شما بی گناه، اختران آسمان فضیلت را که مانند ستارگان درخشانده بودند به هلاکت رسانید"
و مامون شما، رضا را بعد از بیعتی که محکم تر از فراز کوههای محکم بود، مسموم کرد"
"اینست، پاسخ کسی که می گوید: چرا بر مقدرات خشمگینید"

[صفحه ۲۶۴]

شاعر را بشناسیم

ابو القاسم تنوخی، علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم بن تمیم بن جابر بن هانی بن یزید بن عبید بن مالک بن مریط به سرح بن نزار بن عمرو بن الحرث ابن صبح بن عمرو بن الحرث بن الحارث بن عمرو (پادشاه تنوخ) بن فهم بن تیم الله (که همان تنوخ است) ابن اسد بن وبره بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه ملک بن حمیر بن سبا بن سحت بن یعرب بن قحطان بن غابن بن شالح الشحد بن سام بن نوح پیامبر (ع) است.

او یکی از ریشه دارترین استوانه های علم، مجمع فضائل و جامع هنرهای متنوع، شریک در علوم بسیار، در علم کلام بر همه مقدم، و در علم فقه و فرایض دارای اطلاعاتی وسیع، حافظ احادیث، پیشوای شعر و ادب، در علم نجوم و هیئت آگاه، آشنا به شروط معاملات و محضر نویسی و ثبت سجلات، استاد در علم منطق، متبحر در علم نحو، آگاه بر علم لغت، معلم قافیه، و راد مردی فوق

العاده در فن عروض، و چنانکه یکی از شخصیت های بارز مقام علم است، یگانه ای در جوانمردی و حسن اخلاق، و ممتاز در ظرافت طبع و فکاهیات، خوئی آرام، طبعی نرم و متواضع است.

تولد و تربیت

در انطاکیه، روز یکشنبه بیست و ششم ذیحجه، سال ۲۷۸ هبه این جهان پای نهاد و در همان شهر بزرگ شد تا در جوانی به سال سیصد و شش به بغداد آمد، در آنجا

[صفحه ۲۶۵]

فقه را به مذهب ابو حنفیه فرا گرفت و از حسن بن احمد بن حبيب کرمانی، صاحب "مسدد" و احمد ابن خلیل الحلبي، صاحب ابی الیمان حمصی، و از احمد بن محمد بن ابی موسی الانطاکی، و انس بن سالم خولانی و حسن بن احمد بن ابراهیم بن فیل، و فضل بن محمد العطار که همه انطاکی اند، و از حسین بن عبد الله قطان رقی، و احمد بن عبد الله بن زیاد جبلی. و محمد بن حسین بن خالد آلوسی طرطوسی. و حسن بن الطیب الشجاعی. و عمر بن ابی عیلان ثقفی و ابی بکر بن محمد بن محمد الباغندی. و حامد بن محمد بن صعیب بلخی و ابی القاسم بغوی. و ابی بکر بن ابی داود، حدیث فرا گرفت و مشایخ حدیث او شدند و علم نجوم را نزد البنائی منجم صاحب زیج خواند.

ابو حفص بن آجری بغدادی، و ابو القاسم بن ثلاث بغدادی و عمر بن احمد بن محمد المقری و فرزند او ابو علی محسن تنوخی از او حدیث روایت کرده اند.

او اول کسی است که در ایام مقتدر بالله که خلافتش از سال ۲۹۵ ه تا سالی که کشته شد ۳۲۰ ه طول کشید از قبل قاضی ابی جعفر احمد بن اسحاق بن بهلول تنوخی به سمت قاضی عسکر را در مکرّم و شوستر، و جندی شاپور داشت، این مقام را ابو علی ابن مقله برای او نوشت و این امر در سال ۳۱۰ ه در سی و دومین سال عمرش بود آنگاه مقام قضاوت اهواز و نواحی واسط و حومه آن و کوفه و مسیر رود فرات و چند ناحیه از حدود شام و ارجان و سرزمینهای شاپور بطور مجتمع و پراکنده مقام قضاوت ایذج و جند حمص را از قبل المطیع لله که در سال ۳۳۴ ه به خلافت رسید اشغال کرد و المطیع لله سمت قاضی القضاة را که او متصدی بود بر اثر تخیط برخی از دشمنان از او گرفته و به ابی السائب واگذار کرده و ابن مقله مقام مظالم (دادخواهی) اهواز را به او وا گذاشت، و بعد از او در واسط ابو عبد الله بریدی، متصدی پاره ای از امور نظر و کلام گردید.

ثعالبی گوید: او تا چند سال قضاوت بصره و اهواز را متصدی بود، و هنگامی که از آن دست بداشت، سیف الدوله به دیدنش آمد مدحش گفت، و از مقامش تجلیل

[صفحه ۲۶۶]

کرد و پذیرائی گرمی از او نمود و گزارش آن را به بغداد به دربار خلیفه نوشت تا دوباره بکارش بازگشت و مقرری و مقامش فزون شد. و مهلبی وزیر، و دیگر روسای عراق به او سخت متمایل بودند و از او جانبداری کرده او را گل سر سبدندیمان و یادگار ظریفان می شمردند و با او نوع معاشرت کسی که خوشرفتار و دارای اخلاقی کریم و اعمالی برجسته است، داشتند.

تنوخی در حافظه و هوش آیتی بود. فرزندش قاضی ابو علی المحسن در "نشوار المحاضره" صفحه ۱۷۶ گوید: شنیدم پدرم مرا حدیث کرده گفت: شنیدم پدرم روزی که من پانزده ساله بودم قسمتی از قصیده طولانی دعبل را آنجا که به یمنی ها افتخار می کند و مناقب آنها را در رد کمیت که مناقب نزار را آورده، می خواند اول قصیده این بیت است:

افیقی من ملائکک یا ظعینا
کفانی اللوم مر الاربعینا

این قصیده، حدود ششصد بیت است. آنها را برای اینکه محتوی مفاخر یمن و خانواده من بود دوست داشتم از بر کنم. گفتم پدر به من هم نشان ده تا آنها را من نیز حفظ کنم او مرا رد کرد و من اصرار ورزیدم. گفت: من می دانم می خواهی قصیده را گرفته پنجاه یا صدبیتش را از بر کنی آنگاه نوشته را به یکسو پرت کرده و برای من آن را دگرگون و فاسد کنی گفتم آن را به من دهید. پدرم نوشته را به من داد و سخنش در من اثر گذاشت وارد اطاق مخصوص خودم شده و در آنجا خلوت کردم و به کاری در آن شب و روز، جز حفظ قصیده نپرداختم. وقتی هنگام سحر شد من دیگر همه را حفظ کرده بودم و بخوبی می توانستم بخوانم. صبحگاه نزد پدر رفته طبق معمول مقابلش نشستم، گفت: حال چه مقدار قصیده را حفظ کرده ای؟ گفتم، همه اش را، از اینکه دروغش گفته باشم بخشم آمد و گفت: بخوان دفتر را از آستین بیرون آوردم، او آن را گرفته، گشود و در آن نگریست، و من شروع کردم خواندن تا بیش از صد بیت آن را که خواندم چند

[صفحه ۲۶۷]

ورق زد و گفت: از اینجا بخوان مقدار صد بیت از آنجا که آخر خواندم. حسن حافظ مرا شگفت آمدش، مرا بخود چسبانید و بوسه ای بر سرم و دیده ام نثا کرد و گفت: عزیزم بکسی این را مگو، که من از بد چشمی مردم بر تو می هراسم. ابن کثیر این قصه را بطور خلاصه در تاریخش ۱۱: ۲۲۷، آورده است.

و نیز ابو علی گوید: پدرم مرا به حفظ کردن واداشت و من خود بعد از او از اشعار ابی تمام و بختری به تنهایی غیر از اشعاری که از دیگر شاعران جدید و قدیم حفظ کرده بودم، دوست قصیده حفظ کردم. گوید پدرم و بزرگان قوم ما در شام گویند، کسی که چهل قصیده از قبیله بنی طی (طائین) حفظ کند و خود شعر نسراید او الاغی در پوست انسان است. از این رو من در سن کمتر از بیست، به شعر سرودن پرداختم، و اشعار مقصوره خود را که اولش:

لولا التناهی لم اطع نهی النهی
ای مدی یطلب من حاز المدی

است، را گفتم.

و ابو علی گوید: پدرم هفتصد قصیده و قطعه، از اشعار طائین غیر از اشعار شاعران جدید، و مخضرمین (آنها که در دوره جاهلیت و اسلام هر دو را درک کردند)، و شعرای جاهلیت، در حفظ داشت. من خود دفتری از او به خطش در دست دارم که روس قصائدی

را که او محفوظ بود، در آن ثبت نموده و دارای ۲۳۰ برگ از کاغذ گرانبها و لطیف منصوری است. او مقدار زیادی از نحو و لغت، حفظ کرده بود تا آنجا که گوید: من کسی را که از او حافظه اش برتر باشد، ندیده‌ام. و هر گاه حافظه اش در همه این علوم پراکنده نشده بود اعجوبه ای بنظر می رسید.

تالیفاتش

اینکه تنوخی در علوم بسیاری وارد بوده، در بسیاری از هنرهای عقلی، نقلی و ریاضی شهرتی بسزا یافته، و در اقطار و بلدان به سیاست پرداخته است، این امور مستلزم داشتن تالیفاتی گرانبها است چنانکه فرزندش ابو علی گوید: او در علم عروض و فقه و علوم دیگر، دارای تصنیفاتی است.

[صفحه ۲۶۸]

حموی گوید: تصنیفاتش در ادبیات از این قرار است: کتاب فی العروض، الخالع گوید: در علم عروض، کتابی بهتر از آن تالیف نشده و کتاب علم القوافی. و سمعانی یافعی، ابن حجر و صاحب شذرات، دیوان شعری برای او ذکر کرده‌اند، و ثعالبی اشعاری را که یاد شده از آن دیوان گرفته است و اشعارش را درباره غدیر، شنیدید. حموی مانند دیگران، اشعار بایه اش را از دیوانش نقل کرده. مسعودی قصیده مقصوده ای که در آن به مقابله "ابن درید" پرداخته و در آن تنوخ و قومش از قضاعه را مدح می کند، نام برده است که اولش اینست:

لولا انتهائی لم اطع نهی النهی
مدی الصبا نطلب من حاز المدی

تا آخر ابیات.

ابو علی در "نشوار المحاضره" گوید: از اشعار تنوخی آنچه ناپدید شده بیشتر از مقداری است که حفظ گردیده است. این کتابها مورد دستبرد باد حوادث گردیده چنانکه تصدی منصب قضاوت با وجود علم فراوانی که داشت، او را از تالیفات فراوان باز می داشت.

مذهب او

یکی از مشکلات شدید بحث و تحقیق در زمینه مذهب کسانی است که در قرن سوم و چهارم زیسته اند قرن چهارم یعنی قرن دسته بندی ها، و افکار و آراء و عقاید مختلف، عصر فرقه های متفاوت و انگیزه های فراوان، بر اظهار در جهت مخالف عقیده قلبی، و تظاهر به چیزهایی که امور باطنی را محفوظ نگهدارد، بویژه اکنون روزگاری از آثار آنان، سپری شده و نتایج افکارشان دستخوش گردش روزها و سال ها گردیده و گرنه می توانستیم عقائدشان را دریابیم و از محتویات جسته گریخته بیاناتشان که حاکی نهانی ها ضمیرشان بود و حقایقی را از مذهب گذشتگان بمای آموخت، حقیقت مذهبشان دریابیم.

سخنان تذکره نویسان در مورد مذهب تنوخی و فرزندش ابو علی از روز

[صفحه ۲۶۹]

نخست تا امروز، نشانه آنست که اینان مذهب خود را پنهان می داشتند و در هر گوشه و کناری فرود می آمدند، تظاهر به مذهب اهل آن محل می کردند. خطیب بغدادی در تاریخش و سمعانی در انسایش و ابن کثیر در تاریخش، و صاحب "شذرات الذهب" در آن کتاب و سید عباسی در "معاهد"، و شیخنا ابو الحسن الشریف در "ضیاء العالمین" گفته اند: قاضی تنوخی فقه را به مذهب ابو حنفیه آموخت.

و یافعی در "مرآت الجنان" و ذهبی در "میزان الاعتدال"، و سیوطی در "البغیه" و ابو الحسنات در "الفوائد البهیه" تصریح کرده اند که حنفی المذهب بوده است. خطیب بغدادی در تاریخش و سمعانی در انسایش گفته اند: او علم کلام را به اصول مذهب معتزله می دانست. و در "کامل" ابن اثیر آمده است که او، به اصول مذهب معتزله عالم بود، و در "لسان المیزان" آمده است: او را به اعتزال نسبت داده اند و سید، قاضی (نور اله شوشتری) در "مجالس المومنین" او را از قضاه شیعه خوانده و به همین مطلب صاحب مطلع البدور، تصریح نموده و صاحب "نسمه السحر" از مسوری یمنی نقل کرده که او در اصول معتزلی، و در اظهاراتش به شدت شیعی، ولی حنفی المذهب بود.

چیزی که می تواند این مطالب پراکنده را بهم جمع کند اینکه او، در اصول معتزلی، و در فروع حنفی، و در مذهب زیدی بوده است. و در تاکید مذهبش، معاصرش مسعودی در "مروج الذهب" ۵۱۹:۲ این سخن را آورده: اکنون در این موقع که سال سیصد و سی و دو می باشد او از جمله زیدی مذهبان بصره است.

وقصیده بانیه اش که قسمتی از آن را یاد کردیم جانب تشیع او را، در میزان تحقیق، ترجیح می دهد. چنانکه بسیاری از قضایائی که فرزندش ابو علی در کتاب "الفرج بعد الشده" اش از پدر خود، نقل کرده، نشانه تشیع اوست.

وفات او

وفات تنوخی، عصر روز سه شنبه هفتم ماه ربیع الاول سال ۳۴۲ ه در بصره اتفاق افتاد و روز بعد در زمینی که برای او در خیابان مرید خریداری شده بود

[صفحه ۲۷۰]

به خاک سپرده شد.

فرزندش ابو علی در "نشوار المحاضره" گوید: آنچه، از صحت احکام نجوم را خود مشاهده کرده ایم، کفایت است، این پدرم، در سال وفاتش، تحویل ولادتش را انجام داد و به ما گفت: این سالی است که منجمان برای من بریده اند (یعنی به حساب نجومی من در این سال می میرم)

این مطلب را برای ابی الحسن بهلول قاضی که از بستگان نزدیکش در بغداد بود، نوشت و او را در وفات خود خبر داد و وصیت کرد و چون بیماری مختصری پیدا کرد قبل از آنکه بیماریش سخت شود "تحویل" را بیرون آورده در آن بسیار نگریست، من آنجا بودم که او سخت گریه کرد و آن را بهم گذاشت. نویسنده اش را صدا کرد، وصیت خود را که پس از خود بجای گذاشت برای او املاء کرد و همان روز بر آن گواه گرفت. آنگاه ابو القاسم غلام "زحل" منجم آمد و او را دلداری داد و در محاسبه نجومی اش ایراد و شبهه گرفت. پدرم او را گفت: ای ابو القاسم من از کسانی نیستم که بر من حساب پوشیده ماند و به اشتباه افتم،

دیگر بر من این اشتباهات روا نیست و مرا نباید به غفلت نسبت داد.

او نشست و با پدرم در محلی که از مرگ خود ترسیده بود، موافقت کرد و من در این جریان شخصا حاضر بودم که او گفت: من به این موضوع، کار ندارم و تردید کردم که اگر روز سه شنبه عصر هفتم ماه باشد، منجمان آن را ساعت قطع خوانده‌اند و دیگر ابو القاسم غلام زحل که مستخدم پدرم بود، مطلب را تعقیب نکرد و سخت گریست. و پدرم گفت: ای غلام طشت آب حاضر کن، وقتی طشت حاضر شد " تحویل " را در آن شست و آن را قطع کرد و با ابو القاسم آخرین وداع خود را نمود و عصر همان روزی که گفته بود، از دنیا رفت.

شرح حال تنوخی را از کتابهای: یتیمه الدهر ۳۰۹:۲، نشوار المحاضره، تاریخ خطیب بغدادی ۷۷:۱۲، تاریخ ابن خلکان ۲۸۸:۱، معجم الادباء ۱۶۲:۱۴، انساب سمعانی، فوات الوفيات ۶۸:۲، کامل ابن اثیر ۱۶۸:۸، تاریخ ابن کثیر

[صفحه ۲۷۱]

۲۲۷:۱۱، مرآت الجنان ۳۳۴:۲، لسان المیزان ۲۵۶:۴، معاهد التنصيص ۱۳۶:۱، شذرات الذهب ۳۴۲:۲، مجالس المومنین: ۲۵۵، الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه ۱۳۷، مطلع البدور، الحقائق الوردیه، نسمة السحر: ۲، روضات الجنات ۴۴۸-۴۴۷ تنقیح المقال ۳۰۲:۲، گرفته ایم.

ممکن است در بسیاری از این تذکره ها، مانند مجالس المومنین، نسمة السحر، تنقیح المقال اشتباهی در شرح حال تنوخی ها، با نواده او ابو القاسم علی بن الحسن بن مناسبت وجود شباهت در اسم و کنیه و شهرت آن دو به تنوخی، رخ داده باشد، و محقق راهنمائی که کردیم می تواند بر آن آگاه گردد.

جای علم فراوان و فضائل بسیار تنوخی را فرزندش ابو علی المحسن بن علی گرفت و چنانکه ثعالبی گوید: او نسبت به ماه کامل (بدر) او، ماه یکشنبه (هلال) بود، و شاخ همان درخت و گواهی راست، بر عظمت پدر و فضیلتش بود، و فرعی بود که اصل خود را استوار می داشت تا زنده بود از او نیابت می کرد و پس از مرگ، جای او را گرفت. و ابو عبد اله بن حجاج (که شرح حالش می آید) در شعر خود، این را اعتراف کرده است.

از آثار او. فرج بعد الشده، نشوار المحاضره، المستجار من فعلات الاجواد دیوان شعرش که از دیوان شعر پدرش بزرگتر است، می باشد. در بصره از مشایخ آن حدیث شنید، و در بغداد که وارد شد، حدیث نقل کرد، اولین بار که حدیث شنید به سال ۳۳۳ ه. بود. و اولین بار که به کرسی قضاوت نشست در قصر، و بابل و آن نواحی به سال ۳۴۹ ه. بود. آنگاه المطیع لله او را فرمانده لشکر مکرّم، ایندج و رامهرمز کرد و بسیاری از اعمال دیگر را در جهات مختلف به عهده گرفت. شب یکشنبه چهارم ماه ربیع الاول سال ۳۲۷ ه. در بصره متولد شد و شب دوشنبه پنجم محرم سال ۳۸۴ ه. در بغداد بدرود زندگی گفت. مذهبش مانند پدر است، ولی شواهد تشیع او بیشتر و از تشیع پدرش آشکارتر است.

ابو علی المحسن فرزندی به نام ابی القاسم علی، از خود بجای گذارد که وارث

[صفحه ۲۷۲]

علم و کمالات فراوان پدر و جدش بود. و در مصاحبت شریف مرتضی علم الهدی و ملازمت او بسر می برد و از خواص او بود و با ابو العلاء معری مصاحبت داشت و نزد او تلمذ کرد. و میان او و خطیب ابی زکریای رازی تبریزی پیوند دوستی بود در مداین و

نواحی آن، و در " زنجان، " و بردان، قرمیسین و جاهای دیگر به قضاوت پرداخت. خطیب بغدادی در تاریخش از او روایت کرده و به شرح حال و ذکر مشایخ او پرداخته است. و نیز ابو الغنّانم محمد بن علی بن میمون برسی معروف به ابی از او روایت کرده است. و او خود از ابی الحسن علی بن عیسی الرمانی، بنا بر نقل اجازه بزرگ علامه حلی برای بنی زهر، و از ابی عبد الله مرزبانی متوفی ۳۸۴هـ روایت نقل کرده است.

مذهب او از پدر و جدش روشن تر است و تشیّعش نزد ارباب تراجم، مورد اتفاق است. او در نیمه شعبان سال ۳۷۰ هـ در بصره به دنیا آمد و شب دوشنبه دوم محرم سال ۴۴۷ هـ در گذشت و در خانه اش در درب التل مدفون شد.

حموی، در معجم الادباء از قاضی ابی عبد الله دامغانی نقل کرده گوید: بر قاضی ابی القاسم تنوخی (کوچک)، کمی قبل از مرگش وارد شدم، سنین عمرش بالا رفته بود، فرزند او که از کنیزش بهمرسانیده بود بر من وارد شد و چون وی او را دید گریه کرد گفتم: انشاء الله زنده می مانی و او را تربیت کنی و چشمت را خدا به او روشن می کند، گفت هیهات، سوگند بخدا او بحال یتیمی تربیت می شود و در این باره شعری خواند و سپس گفت: می خواهم ازدواج مادرش را از من، با مهریه ده دینار برای خود درخواست کنی که من او را آزاد کرده ام، من انجام دادم و همان طور که گفته بود فرزندش، ابو الحسن محمد بن علی المحسن به یتیمی بزرگ شد. قاضی ابو عبد الله گواهی را پذیرفت و سپس به علی ۴۹۴ هـ از دنیا رفت و دودمان او منقرض گردید، حموی در معجم البلدان در شرح احوالش گسترده سخن گفته مراجعه کنید ۱۲۴-۱۴:۱۱۰.

[صفحه ۲۷۳]

ابوالقاسم الزاهی

اشاره

متولد ۳۱۸ هـ متوفی ۳۵۲ هـ

لا یهدی الی الرشاد من فحص
الا اذا والی علیا و خلص

و لا یذوق شربه من حوضه
من غمس الولا علیه و غمص

و لا یشم الروح من جنانه
من قال فیه من عداه و انتقص

نفس النبی المصطفی و الصنوال

خليفه الوارث للعلم بنص

من قد اجاب سابقا دعوته
و هو غلام والى الله شخص

ما عرف اللات و لا العزى و لا
انثنى اليهما و لا حب و نص

من ارتقى متن النبى صاعدا
و كسر الاوثان فى اولى الفرص

و طهر الكعبه من رجس بها
ثم هوى للارض عنها و قمص

من قد فدا بنفسه محمدا
و لم يكن بنفسه عنه حرص

س

[صفحه ۲۷۴]

و بات من فوق الفراش دونه
و جاد فيما قد غلا و ما رخص

من كان فى بدر و يوم احد
قط من الاعناق ما شاء و قص

فقال جبريل و نادى لا فتى
الا على عم فى القول و خص

من قد عمرو العامرى سيفه
فخر كالفيل هوى و ما قحص

و رآء ما صاح الا مبارز
فالتوت الاعناق تشكو من وقص

من اعطى الرايه يوم خبير
من بعد ما بها اخو الدعوى نكص

و راح فيها مبصرا مستبصرا
و كان ارمدا بعينيه الرمص

فاقتلع الباب و نال فتحه
و دك طود مرحب لما قعص

من تسح البصره من ناكثها
و قص رجل عسكر بما رقص

و فرق المال و قال خمسه
لواحد فساوت الجند الحصص

و قال فى ذى اليوم ياتى مدد
وعده فلم يزد و ما نقص

و من بصفين نضا حسامه
ففلق الهام و فرق القصص

و صد عن عمرو و بسركرما
اذ لقيا بالسواتين من شخص

و من اسال النهروان بالدما
و قطع العرق الذى بها رهص

و كذب القائل ان قد عبروا
وعد من يحصد منهم و يحص

ذاك الذى قد جمع القرآن فى
احكامه للواجبات و الرخص

ذاك الذى آثر فى طعامه
على صيامه و جاد بالقرص

فانزل الله تعالى هل اتى
و ذكر الجزاء فى ذاك و قص

ذاك الذى استوحش منه انس
ان يشهد الحق فشاهد البرص

اذقال من يشهد بالغدير لى
فبادر السامع و هو قد نكص

فقال: انسييت فقال: كاذب
سوف ترى ما لا تواريه القمص

يابن ابى طالب يا من هو من
خاتم الانبياء فى الحكمه فص

فضلك لا ينكر لكن الولا
قد ساغه بعض و بعض فيه غص

فذكره عند مواليك شفا
و ذكره عند معاديك غصص

كالطير بعض فى رياض ازهرت
و ابتسم الورد و بعض فى قفس

"هان وقتی که او (امیر المومنین (ع)) فرمود چه کسی در امر غدیر برای من گواه می شود، شنونده مبادرت بشنیدن، و انس امتناع کرد.

پس او را فرمود: آیا فراموش کردی، گفت: دروغ است، بزودی به چیزی مبتلا خواهی شد که پیراهن پنهانش نکند. ای پسر ابوطالب، ای کسی که انگشتی پیامبران را از نظر حکمت، به منزله نگینی. فضیلت تو قابل انکار نیست، ولی ولایت تو برخی را گوارا و گروهی را گلوگیر است.

[صفحه ۲۷۶]

یاد ولای تو نزد دوستانت شفابخش و نزد دشمنانت اندوهبار است.

مانند پرندگان که برخی در بوستانهای پر شکوفه به گلها لبخند می زنند و برخی در قفس ها بسر می برند ".
او درباره خلافت امیر المومنین (ع) و آنکه به نص حدیث غدیر است، شعری بدین مضمون دارد:

قدمت حیدر لی بتامیر

لما علمت بتنقیبی و تنقیری

"مولی حیدر را برای امارت، بنا بر آنچه از تحقیق و تعمق بدست آوردم، بر دگران مقدم داشتم. همانا خلافت بعد از پیامبر، به امر خدای رحمان، برای او مقدر شده است.

کسی که احمد روز غدیر، بنا به نقل خبری که وارد شده است درباره او گفت:

یا علی برخیز و پس از من، برای آنان سروری باش که روز حشر با مسرت به من باز گردی.

توئی مولای آنان و توئی که به امر آنان وفاداری کنی و این تصریح از طریق وحی باید به دلها نشیند از آن روی که خدای عرش، احمد را گفت، رسالت را ابلاغ کن و مطیع امر من باش.

و اگر عصیان ورزی و انجام ماموریت نکنی، امر مرا نرسانده ای و فرمان مرا صلا نداده ای.

و این سخن از اوست که در آن امیر المومنین (ع) را مدح گفته، دوستی و ولایتش را به حدیث غدیر واجب می کند:

دع الشناعات ایها الخدعه

و ارکن الی الحق و اغد متبعه

"ای حیلہ گران دست از زشتیها بدارید، به حق تکیه کنید، و از پیروانش گردید " یعنی پیرو کسی که در آغاز خدا را به یگانگی پرستید، و از پیروی کسان

[صفحه ۲۷۷]

دیگر جز پیامبر امی خودداری کرد. پیروی کسی که محققا پیامبر درباره اش گفته است: علی با حق و حق با علی است. پیروی کسی که شمشیر خدا را در میان آنها برکشید، شمشیری از نور و به شیوه رادمردان. پیروی کسی روز خیبرشان سپاه کفر را مغلوب کرد و در پر هیجان خیبر را تکان داد و از ریشه بر کند. پیروی کسی که پیامبر مصطفی ولای او را روز غدیر هنگامی که او را سر دست برداشت، بر خلق واجب کرد. من گواهی می‌دهم که آنچه تو می‌گوئی هر کس بشنود بطلانش را اعتراف کند. و در مدح آن حضرت صلوات الله علیه گوید:

اقیم بخدم للخلافه حیدر
و من قبل قال الطهر ما لیس ینکر

"برای خلافت حیدر، در محل خم برپا داشته شد و از پیش، پیامبر سخن غیر قابل انکار فرمود. روزی که پیامبر مصطفی او را خواند و در حالیکه برای جنگ تبوک در هیجان بود و قصد حرکت داشت، او را گفت: بجای من در مدینه بمان و هان این را بدان که تو تبه کاران را چیره خواهی شد و چون پیامبر طاهر، برفت، مردمی به گفتارشان علیه او تظاهر کرده، با سخنانی بلند، گفتند علی را پیامبر دشمن گرفته است و این امر از دشمنان، تهمت و ناسزا بود از این رو علی به تعقیب پیامبر پرداخت، و هنوز به لشکرگاه نرسیده، روی باز گرداند، گفتند علی آمد بمانید. و چون علی سخن قوم را، از گوینده اش بازگو کرد، و ظاهر و باطن آنها را بر ملا ساخت. پیامبر او را گفت: آیاراضی نیستی جانشین من باشی مانند هارون نسبت به موسی و قدر تو برتر باشد. و ورا بهترین مردم از نظر مرتبه و نیرو، بالا برده و به امر خدای بزرگ و توانا برتری بخشید و رسول خدا گفت: این است امام شما ای گمراهان که خدا درباره او به من سفارش کرده است.

[صفحه ۲۷۸]

شاعر را بشناسیم

ابو القاسم علی بن اسحاق بن خلف قطان بغدادی که در محله کرخ در قطعه زمین ربیع سکونت داشت و به زاهی شهرت یافته بود. شاعر فوق العاده ای بود که در اشعارش جانب اهل بیت وحی را گرفته به مذهبشان، متدین شده و با مهرشان، پاداش رسالت را می‌پرداخت. از این رو بیشتر اشعارش که در چهار بخش شکل می‌گرفت، درباره مدح و رثای آنان بود تا جائی که در "معالم العلماء" او را در عداد شعرای مجاهد، توصیف کرده و پیوسته در راه آنان به مبارزه می‌پرداخت و با دشمنانشان دست و پنجه نرم می‌کرد در میدان نبرد با آنان هم نبرد می‌طلبید. از این رو با بدخواهان اهل بیت و آنها که عقیده به ولایتشان نداشتند آمیزش و اختلاف نمی‌کرد، و همین امر باعث شد بر طبق آنچه "تاریخ بغداد" و دیگران آورده اند، او را کم شعر پندارند، ولی روانی شعر و حسن تشبیه، و زیبایی تصوراتش، تذکره نویسان را مجبور به تعریف و تمجیدش کرده است. و در اینکه زاهی از لفظ مولی، خلافت و امامت را فهمیده است با همه اطلاعی که از نکات سخن دارد و احاطه اش به فرهنگ و ادبیات عرب، مورد اتفاق نویسندگان است، و اشعارش همه جا پخش گردیده، دلیلی نیرومند بر سخن بجا و بمورد شیعه در استدلال به حدیث غدیر بر امر امامت امیر المومنین (ع) است.

زاهی روز دوشنبه بیستم ماه صفر سال ۳۱۸ ه بنا به تصریح ابن خلکان به نقل

[صفحه ۲۷۹]

از "طبقات الشعراء" عمید الدوله، متولد شد و در بغداد روز چهارشنبه بیستم جمادی الاوی سال ۳۵۲ ه (به نقل عمید الدوله) متوفی گردید و در مقابر قریش دفن شد. یا بنا بر آنچه خطیب از تنوخی نقل کرده بعد از سال ۳۶۰ ه بدرود زندگی گفت و سمعانی از خطیب همین تاریخ را برای او نقل کرده است.

و از آنجا که در تذکره ها توجهی به شعر مذهبی و مترقی او نشده، پاره ای از آنها را متذکر می شویم، از جمله در مدح مولی امیر المومنین (ع) گوید:

یا ساداتی یا آل یاسین فقط
علیکم الوحی من الله هبط

لولا کم لم یقبل الفرض ولا
رحن البحر العفو من اکرم شط

انتم و لاه العهد فی الذر و من
هو اهم الله علینا قد شرط

ما احد قایسکم بغیر کم
و ما زج السلسل بالشرب اللط

الا کمن ضاهی الجبال بالحصا
او قایس الا بحر جهلا بالنقط

صنو النبی المصطفی و الکاشف
الغماء عنه و الحسام المختلط

اول من صام و صلی سابقا
الی المعالی و علی السبق غبط

"داماد پیامبر مصطفی و زداینده اندوههایش و شمشیر کشیده او... اول کسی که روزه گرفت و نماز گزارد، که در مکارم اخلاق بر همه پیشی گرفت و مورد رشک واقع شده.

مکلم الشمس و من ردت له
ببابل و الغرب منها قد قبط

"کسی که با خورشید سخن گفت و برای او پس از غروب، گرد آوردن انوارش بازگشت راه پیمای سریع زمین و کسی که برای او سپاه در وادی قحط، آب چشمه از زمین برآورد.
دریائی که دریاها در برابرش، جوئی بیش نیستند و از جریان آن با کمال

[صفحه ۲۸۰]

حقارت بهره می برند. او شیر بیشه است که هر شیری نزد او به عقل کوچک آید.
اوست گسترش دهنده علم خدا در زمین و کسی است که بر اثر دوستی اش، خدای رحمان وسعت روزی دهد.
شمشیری که هر گاه کودک شمشیرش را بدست گیرد، روز جنگ همه را متفرق سازد.
به سوی نبرد با آن شمشیر، زره پوشیده گام بر می دارد چه بسیار پلیدیها را برید و قطع کرد. تعبیر مکلم الشمس، اشاره به روایتی از رسول خدا (ص) است که به علی (ع) فرمود:

یا ابا الحسن کلم الشمس فانها تکلمک قال علی (ع) السلام علیک ایها العبد المطیع لله و رسوله فقالت الشمس السلام علیک یا امیر المومنین، و امام المتقین، وقائد الغر المحجلین. یا علی انت و شیعتک فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت و اول من یحیی محمد ثم انت و اول من یکسی محمد ثم انت.

"یا علی تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود و اول کسی که زمین به خاطرش می شکافد محمد و سپس تو خواهی بود و اول کسی که زنده می شود محمد و سپس تو خواهی بود و اول کسی که پوشش پیدا کند محمد و آنگاه تو خواهی بود"
علی علیه السلام برای شکر به پیشگاه خدای بزرگ به سجده افتاد و از چشمانش سرشگ می بارید، پیامبر خود را به او نزدیک ساخته، گفت: برادرم، دوستم سر بردار که خدا به تو بر اهل آسمانهای هفتگانه، مباحات کرد.

این روایت را شیخ الاسلام حموئی در فرائد السبطين باب ۳۸ و خوارزمی در مناقب صفحه ۶۸ و قندوزی در ینابیع صفحه ۱۴۰ نقل کرده اند.

و تعبیر: و من ردت له ببابل "... اشاره به بازگشت خورشید برای علی امیر المومنین در بابل است"

حدیث دار الشمس علی علیه السلام در بابل را نصر بن مزاحم در کتاب صفین صفحه ۱۵۲ چاپ مصر، به اسناد خود از عبد خیر نقل کرده، گوید من با علی (ع)

[صفحه ۲۸۱]

در زمین بابل می گذشتیم. وقت نماز عصر فرا رسید. ما به هر جا می رسیدیم آنجا را از جاهای دیگر وسیعتر می یافتیم تا جائی که بهتر از آن ندیده بودیم رسیدیم. خورشید میرفت تا غروب کند گوید: علی فرود آمد و من با او فرود آمدم گوید: آنگاه او ادعا کرد و خورشید به اندازه برگزاری نماز عصر، بازگشت، ما نماز عصر را خواندیم و سپس خورشید غروب کرده.

و این تعبیر: من انبع للعسكرماء العین "

کسیکه برای سپاه آب چشمه برآورد " اشاره به روایت نصر بن مزاحم در کتاب صفین ۱۶۲ است که به اسنادش از ابی سعید تیمی تابعی معروف به عقیص روایت کرده که گفت: ما با علی در راهش به سوی شام در حرکت بودیم تا وقتی از این نخلستانها به پشت کوفه رسیدیم، مردم تشنه و محتاج آب شدند علی (ع) ما را آورد تا بسنگی که از زمین دندان زده بود رسیدیم گویا بزی به انتظار نشسته بود، او به او دستور داد آن را از بن کنسیم، آنگاه آبی از آن بیرون زد که همه از آن نوشیده، سیراب شدند گوید: آنگاه دستوری بما فرمود و ما انجام دادیم گوید: و مردم به سیر خود ادامه دادند تا مقدار کمی که دور شدیم: علی (ع) گفت: آیا بین شما کسی هست جای این آبی که از آن نوشیدند بدانند گفتند بلی یا امیر المومنین فرمود: برویم آنجا. گوید: آنگاه گروهی از ما سواره و برخی پیاده بدانجا رفتیم. راه را پیموده تا بجائی که فکر می کردیم آب آنجا بود رسیدیم.

گوید: در جستجوی آن سنگ هر چه کاوش کردیم چیزی نیافتیم و چون از یافتن ناتوان شدیم به دیری که در نزدیکی ما بود رفته پرسیدیم، آیا آبی که در نزدیکی شما است کجا است؟ گفتند: در نزدیکی، آبی وجود ندارد. گفتیم: هست ما از آن نوشیده ایم. گفت: شما از آن نوشیده اید؟

[صفحه ۲۸۲]

گفتیم - بلی

دیرنشین گفت: این دیر ساخته نشده مگر به خاطر آن آب، و کسی جز پیامبریا وصی پیامبر آن را استخراج نمی کند. این روایت را خطیب در تاریخش ۳۰۵:۱۲ آورده. و اینهم بخشی از قصیده طائیه زاهی:

و هو لكل الاوصیاء آخر

بضبطه التوحید فی الخلق انضبط

" او نسبت به اوصیای پیامبران دیگر، خاتم آنها است و توحیدی که در مردم حفظ شده از حفظ کردن اوست. او در مرکزیت نیکیها و کشف اشارت آن، ظاهر و باطن علم غیب است.

به تیغ شمشیرش دین احیا شد و بدعتهای جنجال طلبان نابود گردید علم آموز امت و داوری که هیچکس به پایه علم هدایت اونرسیده است. اوست نباء عظیم حجت حق، وسیله آزمایش خلق و چراغ مهلکه های گران، ریسمانی که به خدا پیوندد، و باب حطه ای که به ارشادش راههای بسته گشوده شود و گام راستاری که دل آنان را که به گامهای بلند، ضربه ندیده باشد، تازیانہ میزند و او، رود طالوت است و جنب الله و دیده ای که نورش خرد را خیره کند و گوش شنوا که از هر سخن زشت و نادرستی که گفته شود ناشنوا است.

او که بازگشتش نزد خدای ذی العرش نیکو و کسی که اگر الطافش نبود، ما گمراه می شدیم

تعبیر اذن واعیه (= گوش شنوا). اشاره به حدیثی است که حافظ ابو نعیم در

[صفحه ۲۸۳]

حلیله الاولیاء ۱:۶۲ از رسول خدا (ص) نقل کرد که فرمود: یا علی ان الله عز و جل امرنی ان ادنیک و اعملک لتعی: خدای بزرگ مرا فرموده تا ترا بخود نزدیک کنم و بیاموزم تا بشنوی. و این آیه فرود آمد: و تعیها اذن واعیه پس تو گوش شنوای علم من هستی. و گروهی دیگر از حفاظ آنرا روایت کرده اند و قاضی عضدایجی در موافق ۳:۲۷۶ گوید بیشتر مفسرین را در قول خدای تعالی، و تعیها اذن واعیه، عقیده آن است که مقصود از آن علی (ع) است. و ازاهی را در مدح مولانا امیر المومنین (ع) است:

وال علیا واستضیء مقباسه

تدخل جنانا و لتسقی کاسه

"علی را دوست دار و از پرتوش، نور گیر تا وارد بهشت گردی و از ساغرش بنوشی. کسی که ولایتش را پذیرد نجات یابد و دشمنش، نه دین را شناخته و نه بنیادش را دانسته است. اول کسی که خدا را به یگانگی شناخت، و حتی یک روز بر آستان بتان سر نهاداوست. او با جان خود پیامبر مصطفی را فدائی شد، روزی که دشمنان عرصه را بر او تنگ کردند. او با آرامش در بستر پیامبر خسیید و حال آنکه شبانه نگهبانان دشمن، او را دور می زدند. تا وقتی قوم بر مردی بیدار که شمشیرش را حمایل خود کرده بود، هجوم آوردند. بر آنان شورید و آنان روی بر گردانده وصف آنان از هم درید، و قدرت حماسی اش مانع آنان شد.

[صفحه ۲۸۴]

اوست شکننده بت ها در خانه خدا، اوست که از چهره هدایت پرده برداشت. او به پشت بهترین خلق بالا رفت، او که پیشرفت سریع دین بوجودش بسته بود. فرو انداخت لات را و هبل را رها کرد تا پاره پاره شود و نگون بختی اش گریبان خودش را بگیرد. مولای من بر فراز خانه خدا برخاست و با دور ساختن پلیدیهایش، آن را پاک کرد. در (خیبر) را از بن بطور معجزه آسا بر کند بطوری که صدای در، حاکی از اضطراب و دهشت بود. که گویا لهیب آتش افروخته ای است که از پرتو نورش بیرون آمده است. چه کسی عمرو بن عبدود را وقتی خندق را با عبور خود به جزع در آورد، دو نیم کرده به زمین انداخت. چه کسی به چاه وارد شد و از هلاکت نترسید در حالیکه راه آب بسته بود، و او به شدت آن را طلب کرد. چه کسی جن را با تیر شهابش با لهیب گداخته از مس هایش سوزانید. تا به امرش مقرانه باز گشتند. و از شر آنها در پناه خدا محفوظ ماند.

"بیان: با تعبیر، من هبط الجب " چه کسی به چاه وارد شد " اشاره به روایتی کرده که امام احمد در مناقب از علی (ع) نقل کرده که فرماید: چون شب بدر، شد پیامبر خدا (ص) فرمود: چه کسی برای ما آب خواهد آورد، مردم از این عمل سرباز زدند علی (ع) برخاست مشگ آب را به دست گرفت و به چاهی بسیار عمیق و تاریک وارد شد و در آن سرازیر گردید، خدای بزرگ به جبرئیل

و میکائیل و اسرافیل وحی فرستاد،

[صفحه ۲۸۵]

آماده برای یاری محمد و حزبش شوید، فرشتگان از آسمان با صدائی چندش آور، فرو آمدند و چون به چاه رسیدند همه از اول تا آخر احتراماً بر او سلام کردند (شرح ابن ابی الحدید ۱: ۴۵۰).
و در مدح امیر المومنین گوید:

هذا الذى اردى الوليد و عتبه
و العامرى و ذا الحمار و مرحبا

"اینست کسی که ولید و عتبه، و عامری، و ذلحمار (سر و روی بسته) و مرحب را به هلاکت انداخت.
این کسی است که با قهر بی بیم و باک، دلیرانی را بدست پاره کرد.
گویا در بن هر موی تنش، شیری است که چنگال سوی شکارش دراز کرده". و نیز درباره آن حضرت گوید:

ابا حسن جعلتك لى ملاذا
الوذ به و يشملنى الزماما

ای ابا الحسن من تو را پناهگاهی برای خود قرار داده ام تا بدان پناه آورم و رشته محبت مرا بگیرد.
در روز حشر شفیعم باش و در خانه قدست جایم بده.
زیرا من نعتلی (= عثمانی) نیستم و عتیق (ابوبکر) و آن مرد تندخو (= عمر) را دوست ندارم.
و در مدح اهل بیت گوید:

يا لائى فى الولا هل انت تعتبر
بمن يوالى رسول الله او يذر

"ای ملامت گر من در ولای اهل بیت آیا با دوستی پیامبر موافقی یا مخالف؟.
قومی که هر گاه با قلم ها برای نوشتن از دریاها استفاده کنند و درختهای دنیا قلم گردد.
و انس و جن نویسنده فضائلشان باشد و ظرفیت صبح و شام صفحه کاغذ باشد.
به اندازه یک دهم فضائلشان را نمی گنجد بل جهد و کوششان در برابر فضل آنها، ناچیز است.

[صفحه ۲۸۶]

افتخار آفرینان، و مرکز و مدار جهان، که روزگار به امرشان می‌گردد. دودمان احمد، بزرگ‌سادات درخشان، جوانان علوی سپید چهره. سپیدان بنی هاشم. وجوانمردان با فضیلت، بزرگانی که دودمان "نصر" به بزرگی آنان نازند. با عقلت بیندیش، آیا کسی دیگر به قدر آنان رسد، قومی که تقدیر الهی را بکف گرفته اند. به اینان، قبل از خلقتشان، صفا عطا شده و نبوت، چوب آب صافی، بی‌کدر، داده شده است. و آنان را تاج شرافتی بیمانند و بزرگواری و شخصیت بی‌رقیبی عطا گردیده است. مرا این گونه حجت‌های واضح الهی بسنده است، اینان که هر گاه یاد شوند درود بر آنها فرستید. اینان درخت عظمت اند و شیعیان‌شان بر گهای آن، ریشه این درخت، مصطفی و ذریه ی او میوه آنند. و دررثای اهل بیت او راست که گوید:

یا آل احمد ماذا کان جرکم
فکل ارواحکم بالسيف تنتزع

"ای دودمان احمد، گناه شما چه بوده است که باید ارواح شما با شمشیر از بدنتان جدا شود. اجتماع شما را با سنگ تفرقه میان مردم به جدائی انداخته اند، در حالیکه اجتماع مردم بهم پیوسته باشند. ماههای چهره شما از بدن‌هاتان بزیر افتاده و سرها بر سر شاخسار نیزه‌ها قرار گرفته است. آیا شما بهترین رهبر هدایت نبودید؟ آیا شما روش گمراهی و بدعت را نشکستید؟ آیا خدای یگانه، بی‌نیاز و برتر، به راهنمایی شما که پرچم دار، و مقتدای

[صفحه ۲۸۷]

هدایتید به یگانگی پرستیده شد؟

پس چرا حوادث بر دشمنان ستمگر شما، نمی‌گذرد و چرا مصیبت‌ها از شما، دست نمی‌دارد؟ بعضی از شما روی خاک افتاده و با لب تشنه، کشته شده‌اید و پاره‌ای سر بریده‌اش فراز نیزه است. برخی در بلاد غربت، دورترین نقطه مغرب گریخته و با خونهای لاله‌گون، بر خود زره بسته است. کسانی که از شما را سوزانده و خاکسترش بر باد رفته که قبری و آرامگاهی برای توبه‌کنندگان مشهدش بجای نگذاشته‌اند. اگر همه را فراموش کنم، چگونه حسین را که سپاه شرک با کوبیدن شمشیر و نیزه بر او تاختند توانم فراموش کرد. پیکرش برای تاختن اسبان سیاه، روی خاک افتاده و سرش بر فراز نیزه‌ها جای گرفته است. و نیز در مرثیه اهل بیت سلام الله علیهم گوید:

ای فرزندان مصطفی با شمشیر بر شما حمله کنند و من به خواب آرام رفته شب‌استراحت کنم؟ شما را ستم کنند، بکشند و اموالتان تقسیم گردد، و در برابر این همه جور و جفا چه کس بر شما خضوع کند و حق شما را ادا نماید؟

هیچ سرزمینی در شرق و غرب نباشد مگر اینکه کشته‌ای از شما یا بخاک افتاده‌ای در آن باشد

و در رثای امام سبط شهید گوید:

اعاتب عینی اذا اقصرت
و افنی دموعی اذا ما جرت

"هر گاه از گریه چشمانم کوتاهی کند، توییخش کنم و چون سرشگم

[صفحه ۲۸۸]

جاری شود تا پایان بگریم.

"به یاد شما ای فرزندان مصطفی سرشگم بر چهره رقم کشیده است. برای شما و بر شما پلکهایم از بهم آمدن سرباز زده نخواهید و هشیار مانده است. من برای پیکرهای شما که در عراق نیزه ها بر آنها کارگر شده خوردش کرده، تشبیهی دارم. و شما را در عرصه کربلا، به ماههای درخشنده ای که کسوف کند مانند کرده ام؟ دیگر سرزمین مدینه از جمع شما خالی شد مانند لوحه ای که خطوطش را بزدايند. و زمین کربلا با شما عملی کرد، مانند درخشنده ستارگانی که فرو ریزد. گویا زینب را می بینم گرد حسین با گیسوانی پریشان است. صورت به رگهای بریده گردنش فرو برده و آه و ناله از دل دردمندش بیرون می دهد. و می بینم فاطمه را حیران است وقتی تازیانه به پهلوی زینبش می نگیرد و سبط پیامبر را که پیکرش روی خاکها مانند قربانی سر بریده فتاده است. و سرهای بریده آنان بر فراز نیزه ها همسان شاخسارهای میوه دار است. و سرحسین در پیشاپیش سایر سرها مانند سپیدی صبح می درخشد. و در رثای آن حضرت صلوات الله علیه گوید: ای دیده ها سرشگ فرو بارید سرشگ فرو بارید بر آل پیامبر خدا تا گونه ها از آن ها اثر پذیرد. و ای دلها در آتش اندوه زیر و بالا شوید که اندوه آنان را پایانی نیست.

[صفحه ۲۸۹]

از آنجا به نخل های بلند خوش ترکیب که شکوفه هایش بهم بسته، تعبیر شده است. از آنان در کتاب الهی به زیتون نور، و برای روشنی فروغ هدایت به گریایه، تعبیر شده است. اسامی آنان چون یاد خدا شود به اسامی خدا به شدت مقرون گردد. حوادث روزگار هر یک از آن بزرگواران به خاک انداخته و به نزع افتاده اند. من حسین را در کربلا فراموش نمی کنم حالی که بین دشمنان تشنه و تنها است.

و در حال سجود صورت بر خاک نهاده، و به رکوع و سجود پردازد و شمشیر آبدار بر او کشیده اند. با نزدیکی آب فرات، آب می جوید و آنرا می بیند، ولی از آب دور است. ای ستمگران می دانید چه کسی را کشتید؟ بجانم سوگند کسی را کشته اید که هستی در وجودش خلاصه شده است. "و در مدح اهل البیت علیهم السلام گوید:

"من از قومی سخن گویم که آسمانشان شمشیر، و زمینشان دشمنان، و خون گلوهای دشمنان دریاهاى آنانست. "از گرد و غبار میدان نبرد به عنوان ابر باران می طلبند، باران مرگ بر گروه دشمنانشان. و چون تاریکیهای فتنه، تیرگی فزاید، خورشید و ماه آنرا اراء و افکارشان تشکیل دهد. به فضل اینان می توان بهشت را خرید و باغهای آن همه و خیام و قصورشان از آن آنهاست.

[صفحه ۲۹۰]

وقتی گناهان مترکم شد به مهر آنان گنهکار می توان غفران یابد.

اینانند اختران رخشان در برجهای فلک و سال به تعداد آنان ماههایش تکمیل می شود.

شرح حال زاهی راه، از این ماخذ گرفتیم: تاریخ بغداد ۱۱: ۳۵۰، یتیمه الاهر ۱: ۱۹۸، انساب سمعانی، مناقب ابن شهر آشوب معالم ابن شهر آشوب، تاریخ ابن خلکان ۱: ۳۹۰، مراه الجنان ۲: ۳۴۹، مجالس المومنین ۴۵۹، بحار الانوار ۱۰: ۲۵۵، الکنی و الالقاب ۲: ۲۵۷، دائره المعارف بستانی ۹: ۱۶۱، الاعلام زر کلی ۲: ۶۵۹.

[صفحه ۲۹۱]

امیر ابو فراس الحمدانی

اشاره

متولد ۳۲۰ یا ۳۲۱ هـ متوفی ۳۵۷ هـ

الحق مهتضم و الدین محترم

و فیء آل رسول الله مقتسم

و الناس عندك لا ناس فيحفظهم

سوم الرعاه و لا شاء و لا نعم

انی ابیت قلیل النوم ارقنی

قلب تصارع فيه الهمم و الهمم

و عزمه لا ینام اللیل صاحبها
الا علی ظفر فی طیه کرم

یصان مهری لامر لا ابوح به
والدرع و الرمح و الصمصامه الخدم

و کل مائره الضبعین مسرحها
رمث الجزیره و الخذراف و العنم

و فتنه قلبهم قلب اذا ركبوا
و لیس رایهم رایا اذا عزموا

[صفحه ۲۹۲]

یا للرجال اما لله منتصر
من الطغاه؟ اما لله منقتم

بنوعلی رعایا فی دیارهم
و الامر تملکه النسوان و الخدم

محلئون فاصفی شربهم و شل
عند الورود و اوفی و دهم لمم

فالارض الا علی ملاکها سعه
و المال الا علی اربابه دیم

فما السعید بها الا الذی ظلموا
و ما الشقی بها الا الذی ظلموا

للمتقين من الدنيا عواقبها
و ان تعجل منها الظالم الاثم

اتفحزون عليهم لا ابا لكم
حتى كان رسول الله جدكم

و لا توازن فيما بينكم شرف
و لا تساوت لكم في موطن قدم

و لا لكم مثلهم في المجد متصل
و لا لجدكم معشار جدهم

و لا لعرقكم من عرقهم شبه
و لا نثيلتكم من امهم امم

قام النبي بها " يوم الغدير " لهم
و الله يشهد و الاملاك و الامم

حتى اذا اصبحت في غير صاحبها
باتت تنازعها الذوبان و الرحم

[صفحه ۲۹۳]

و صيروا امرهم شوری كانهم
لا يعرفون و لاه الحق ايهم

تا الله ما جهل الاقوام موضعها
لكنهم ستروا وجد الذي علموا

ثم ادعاها بنو العباس ملكهم
و لا لهم قدم فيها و لا قدم

لا یذکرون اذا ما معشر ذکروا
و لا یحکم فی امر لهم حکم

و لا رآهم ابوبکر و صاحبه
اهلا لما طلبوا منها و ما زعموا

فهل هم مدعوها غیر واجبه
ام اهل ائمتهم فی اخذها ظلموا

اما علی فادنی من قرابتکم
عند الولاية ان لم تکفر النعم

اینکر الحبر عبد الله نعمته
ابوکم ام عیب الله ام قثم؟

بئس الجزاء حزیتم فی بنی حسن
اباهم العلم الهادی و امهم

لا یبعه ردعتکم عن دمائهم
و لا یمین و لا قری و لا ذمم

هلا صفحتهم عن الاسرى بلا سبب
للصافحین بیدر عن اسیرکم

هلا کففتم عن "الدياج" سوطکم
و عن بنات رسول الله شتمکم

[صفحه ۲۹۴]

ما نزهت لرسول الله مهجته
عن السیاط فهلا نزه الحرم

ما نال منهم بنو حرب و ان عظمت
تلك الجرائر الا دون نيلكم

كم غدره لكم في الدين واضحه
و كم دم لرسول الله عندكم

انتم له شيعه فيا ترون و في
اظفاركم من بنيه الطاهرين دم

هيهات لا قربت قربي و لا رحم
يوما اذا اقصدت الاخلاق و الشيم

كانت موده سلمان له رحما
و لم يكن بين نوح و ابنه رحم

يا جاهدا في مساويهم يكتمها
غدر الرشيد ييحيى كيف ينكتم

ليس الرشيد كموسى في القياس و لا
مامونكم كالرضا لو انصف الحكم

ذاق الزبيرى غب الحنث و انكشفت
عن ابن فاطمه الاقوال و التهم

باءوا بقتل الرضا من بعد بيعته
و ابصروا بعض يوم رشدهم و عموا

يا عصته شقيت من بعد ما سعدت
و معشرا هلكوا من بعد ما سلموا

لبئسما لقيت منهم و ان بليت
بجانب الطف تلك الاعظم الرمم

لا عن ابى مسلم فى نصحه صفحوا
و لا الهبيرى نجا الحلف و القسم

و لا الامان لاهل الموصل اعتمدوا
فيه الوفاء و لا عن غيهم حلموا

ابلغ لذيك بنى العباس مالكة
لا يدعوا ملكها ملاكها العجم

اى المفاخر امست فى منازلكم
و غيركم آمر فيها و محتكم

انى يزيدكم فى مفخر علم؟
و فى الخلاف عليكم يخفق العلم

يا باعه الخمر كفوا عن مفاخركم
لمعشربيعهم يوم الهياج دم

خلوا الفخار لعلايين ان سئلوا
يوم السؤال و عمالين ان عملوا

لا يغضبون لغير الله ان غضبوا
و لا يضيعون حكم الله ان حكموا

تنشى التلاوه فى ابياتهم سحرا
و فى بيوتكم الاوتار و النغم

منكم عليه ام منهم؟ و كان لكم
شيخ المغنين ابراهيم ام لهم

اذا تلوا سوره غنى امامكم
قف بالطلول التى لم يعفها القدم

ما فى بيوتهم للخمر معتصر
و لا بيوتكم للسوء معتصم

و لا تبيت لهم خنى تنادمهم
و لا يرى لهم قرد و لا حشم

الركن و البيت و الاستار منزلهم
و زمزم و الصفى و الحجر و الحرم

و ليس من قسم فى الذكرتعرفه
الا و هم غير شك ذلك القسم

بختی پیرامون اشعار او

این قصیده را چنانکه یاد کردیم ۵۸ بیت در دیوان خطی اش همراه با شرح ابن خالویه نحوی معاصر او می یابید، ابن خالویه در خدمت بنی حمدان در حلب می زیست و به سال ۳۷۰ ه بدرود زندگی گفته است و علامه شیخ ابراهیم یحیی العاملی ۵۴ بیت آن را تخمیس کرده مخمسهایش در "منن الرحمان" ۱: ۱۴۳ آمده است، و مطلعش اینست:

[صفحه ۲۹۷]

یا للرجال لجرح لیس یلتثم
عمر الزمان و داء لیس ینحسم

حتى متى ايها الاقوام و الامم

الحق مهتضم.....

اودی هدی الناس حتی ان احفظهم

للخير صار بقول السوء الفظهم

فكيف ترقظهم ان كنت موقظهم

و الناس عندك....

این قصیده را، ابو المکارم محمد بن عبد الملک بن احمد بن هبه الله بن ابی جراده حلبی متوفی ۵۶۵ ه شرح کرده است و فرزند امیر الحاج با شرح معروفش که جداگانه چاپ شده و در " حدائق الوردیه " خطی، همه اش درج گردیده است آن را نیز شرح کرده، چنانکه قاضی در مجالس المومنین صفحه ۴۱۱ آن را ذکر کرده است و سید میرزا حسن زنوزی در " ریاض الجنه " در روضه پنجم، ۶۰ بیت آن را نقل کرده و در شماره گزاری سید محسن الامین عاملی ۶۰ بیت آمده است و دو بیت اضافی عینا یاد می شود:

امن تشاد له الالحن سايره

عليهم ذو المعالی ام عليكم

صلی الاله عليهم كلما سجعت

ورق فهم للورى كهف و معتصم

ناشر دیوان، چند بیت آن را حذف کرده و تنها ۵۳ بیت آن را یاد کرده است به نظر می رسد ناشر ابیاتی را که از مفادش دل خوشی نداشته از آنها جدا کرده که ذیلا اشاره می شود:

۱- و کل مائره الضبعین مسرحها

۲- و فتيه قلبهم قلب اذا ركبوا

۳- فما السعيد بها الا الذى ظلموا

۴- للمتقين من الدنيا عواقبها

[صفحه ۲۹۸]

۵- ليس الرشيد كموسى فى القياس و لا

۶- يا باعه الخمر كفوا عن مفاخركم

۷- صلی الاله عليهم كلما سجعت این قصیده معروف است به " شافیه. " از قصائد جاویدانی است که کلیه ماخذ همه آن، یا بخشی از آن را نقل کرده، یا اشاره ای بدان کرده اند، قصیده ای است بین ادبا مشهور و متداول که هم شیعه، و هم فرق دیگر، از زمان

سرودن سراینده اش امیر شمشیر و قلم، تا امروز محفوظ مانده و با روزگار، جاوید خواهد ماند، زیرا در آن لطف سخندانی، صفای فصاحت، حسن انسجام، نیروی استدلال، بلندی معنی و روانی الفاظ بهم پیوسته است. روزی که سراینده اش (امیر) آن را انشاد کرد، دستور داد پانصد شمشیر یا بیشتر از آن از غلاف بیرون بکشند این قصیده درمقابل قصیده ابن سکره العباسی سروده شده و اول آن قصیده اینست:

بنی علی دعوا مقاتلکم
لا ینقص الدر وضع من وضعه

امیر ابو فراس را قصیده هائیه ای است که اهل بیت را در آن مدح کرده و از غدیر یاد کرده است و آن قصیده اینست:

یوم بسفح الدار لا انساه
ادعی له دهری الذی اولاه

یوم عمرت العمر فیه بفتیه
من نورهم اخذ الزمان بهاه

فکان او جههم ضیاء نهاره
و کان او جههم نجوم دجاه

"من خاطره روزی که در پهنه خانه جذبه ای داشتم را در همه عمرم، از یاد نمی برم. روزگاری بود که دوران عمر را با جوانی می گذراندم که زمانه جلوه خود را از فروغ آنان می گرفت. گویا چهره هاشان پرتو روز را تشکیل می دادو گویا چهره هاشان ستاره تاریکیهای شب بود. باریک اندام و خوش ترکیبی که در حسن استواری چون شاخ درخت، و

[صفحه ۲۹۹]

چشمانش در نظر افکنی چون آهو. با او ساغری را تعارف می کردیم که در تاریکی ها، چون چراغ، از صفا می درخشید. در شبی که از وصالش زیبایی گرفته بود گویا شب در زیبایی، چهره ای محبوب داشت. و گویا در آن شب ستاره ثریا کف دستی است که محبوب را نشان می دهد. و یا با چهره نیمه روشنش، تبسم کنان او را با دست به بالا فرا می خواند. آهو چهره ئی که اگر مرواریدی بر گونه اش بگذرد با نگاهی از گوشه چشم، بخون می افتد. اگر من عشق او را نداشته باشم، یا نخواهم که همه دوستدارانش از جهانیان هلاک شوند.

پس از قرب وصال او چنان محروم می مانم. که حسین (ع) از آب، با اینکه آن را می دید، محروم ماند. هنگامی که گفت آبم دهید و بجای نوش آب گوارا، او را از دم نیزه و شمشیر، سیرابش کردند. و سر او را، با اینکه از دیر باز، دست های پیامبر آن را بدامنش نزدیک کرده بود، بریدند. روزی که او در حمایت خدا بود، و خدا ستمگران را برای ستمگری مهلت می دهد. و نیز اگر خدای جهان دشمنان پیامبرش را هلاک می کرد، دشمنی با پیغمبر شناخته نمی شد. روزی که خورشید درخشان برای حسین دگرگون شد و از آنچه دیده بود آسمانش خون گریست.

[صفحه ۳۰۰]

برای قلبی که از جای کنده نشود، و برای گریه کننده ای که سرشگش نبارد، عذری نمانده است. مرده باد قومی که از هوای نفس خود، پیروی کرده، کاری کردند که عواقب سوءش فردا گریبانگیشان شود. آیا پنداری گفتار پیامبر را درباره خصوصیات پدر او، نشنیده بودند؟ هنگامی که روز غدیر خم علنا گفت: "من کنت مولاه فهذا مولاه" این مولای کسی است که من مولای اویم. این است وصیت پیامبر در امر خلافت او، ای کسی که گوئی پیامبر وصیت نکرده است قرآن را که در فضیلت او نازل شد بخوانید و در آن تامل کرده مضمون آن را بفهمید.

اگر درباره او جز سوره هل اتی هیچ آیه دیگری نازل نشده بود، او را کفایت می کرد. چه کسی برای اولین بار قرآن را از بیان پیامبر، و لفظ او دریافت داشته و آنرا تلاوت کرده است؟ چه کسی صاحب فتح خیبر بود. و در خیبر را با دست خود پرتاب کرده و دور انداخت؟ چه کسی در میان همه مردم پیامبر مختار را همکاری کردو به کمک برخاست و چه کسی با او برادر شد؟ چه کسی به طور ناشناس در بسترش شب را گذرانید وقتی دشمنان بر بسترش سر بر آورده بودند. مقصود خدای، از گفتار: الصادقون و القاتنون، چه کسی جز اوست؟ چه کسی را جبرئیل از طرف خداوند بزرگ، به تحیت درود گرامی داشت. آیا گمان کردید فرزنداناش را بکشید، و روز قیامت در زیر پرچم او باشد؟

[صفحه ۳۰۱]

یا از دست او از حوض کوثر آب بنوشید و حال آنکه حسین را به خونش آب دادید؟ خوشا به حال کسی که روز تشنگی اش، او را ملاقات کند، و در زندگی کاری کرده باشد که سیرابش نماید. پیش از من در شعر گوینده ای گفته بود: وای به کسی که شفیعانش فردای محشر دشمنانش باشند. آیا روز واقعه کساء را فراموش کردید و ندانستید او یکی از اصحاب کساء است؟ بار پروردگار من به هدایت آنان، راه یافته ام و روز هدایت به راه دیگران نروم. من همیشه دوستدار کسی هستم که پیامبر و آلش او را دوستدارند و هر که را آنان بد شمرند، بد می دانم. و سخنی گویم که نشان بصیرت کسی است آن را باید بگویند یا روایت کند.

سخن من، شعری است که شنوندگان در طول روزگار، پیوسته از آن هدایت یابند.
این سخن، راویان را به حفظش ترغیب کند، و حسن روایتش، معنی آن را جالب جلوه دهد.

[صفحه ۳۰۲]

شاعر را بشناسیم

ابو فراس حارث بن ابی العلاء سعید بن حمدان بن حمدون بن حارث بن لقمان بن راشد بن مثنی بن رافع بن حارث بن عطیف بن محربه بن حارثه بن مالک بن عبید بن عدی بن اسامه بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب الحمدانی تغلبی.
سخن درباره ابو فراس و امثال او مضطرب و پریشان، زیرا نویسنده نمی داند او را از چه ناحیه ای توصیف و تعریف کند. آیا از سخنسرای اش گفتگو کند، یا از سپهسالاریش سخن گوید، آیا او در مقام مصاحبت برانزده تر یا در صف آرائی دلیرتر است؟ و آیا او در تنظیم قافیه الفاظ با انضباط تر یا در فرماندهی لشکر قوی تر؟ و خلاصه این مرد در هر دو جبهه برانزده و در هر دو مقام پیشرو دیگران، هیبت پادشاهان و محضر شیرین ادیبان را با هم جمع کرده. شکوه فرماندهی با لطف ظرافت شعر بهم پیوسته و شمشیر و قلم برای او برآمده است.

او وقتی، به زبانش سخن گوید چون هنگامی است که با استواریش گام نهد، نه جنگی او را هراسد و نه قافیه او بر او ستیزد، و نه بیمی از کس او را چیره سازد، نه لطافت بیانی او را پشت سر گذارد از این رو پیشرو شعرای معاصرش بود چنانکه پیشرو فرماندهان معاصرش.

پاره ای از اشعارش به زبان آلمانی، چنانکه در دائرة المعارف اسلامی است، ترجمه شده. ثعالبی در یتیمه الدهر ۱: ۲۷ گوید: او یگانه روزگار و خورشید

[صفحه ۳۰۳]

زمانش از نظر ادب، فضیلت جوانمردی، بزرگواری، عظمت، سخندانی و برانزندگی، دلیری و شجاعت بود. شعرش نامدار، و با زیبایی و ظرافتش، روانی، فصاحت، شیرینی، بلند سخنی و متانت همه را با هم جمع کرده و در این زمینه به شهرت پیوسته است. در اشعار او طبع شاداب و بلندی مقام و عزت پادشاهی نهفته و این خصال در هیچ شاعری در عبد الله بن معتر و ابو فراس جمع نشده و سخنسنان و نقالان کلام، ابو فراس را برتر از ابن معتر خوانده اند.

صاحب بن عباد می گفت: بدء الشعر بملک و ختم بملک " شعر از پادشاهی آغاز، و به پادشاهی دیگر پایان پذیرفت " یعنی امرء القیس و ابو فراس و متنبی به تقدم و برانزندگی او گواهی می داد و از او حمایت می کرد و مایل نبود در مسابقه با او شرکت کند و در مقابله با او شعر سراید و اینکه او را مدح نگفته و افراد پائین تر از او، از آل حمدان را ستوده است، نه از روی غفلت یا اخلال در کار او بود، بلکه برای هیبت و عظمت او بوده است. سیف الدوله از محسنات ابی فراس بسیار خوشش می آمد، و او را با احترام و تجلیل از سایرین، مشخص می ساخت و او را برای خود برگزیده، در جنگها همراه خود می برد و در کارهایش او را جانشین خود می ساخت. و ابو فراس در مکاتباتی که با او داشت بر او مروارید گران قدر می پاشید و حق بزرگی او را رعایت کرده، آداب شمشیر و قلم هر دو را در خدمتش بجای می گذارد.

در تعقیب تعریفهای ثعالبی از او، شرح حال او را ابن عساکر در تاریخش ۲: ۴۴۰ و ابن شهر اشوب در معالم العلماء ابن اثیر در کامل ۸: ۱۹۴، ابن خلکان در تاریخش ۱: ۱۳۸، ابو الفداء در تاریخش ۱۴۲، یافعی در مرآه الجنان ۲: ۳۶۹ و مولفان: شذرات الذهب ۳: ۲۴، مجالس المومنین ۴۱۱، ریاض العلماء، امل الامل ۳۶۶، منتهی المقال ۳۴۹، ریاض الجنه فی الروضه الخامسه، دائره المعارف بستانی ۲: ۳۰۰، دائره المعارف فرید وجدی ۷: ۱۵۰، روضات الجنات ۲۰۶، قاموس الاعلام زرکلی ۱: ۲۰۲، کشف الظنون ۱: ۵۰۲، تاریخ آداب اللغه ۲: ۲۴۱، الشیعه و فنون الاسلام ۱۰۷، معجم المطبوعات، دائره المعارف الاسلامیه ۱: ۳۸۷، و مطالب پراکنده

[صفحه ۳۰۴]

شرح حال او رابه طور کامل سیدنا سید محسن امین در ۲۶۰ صفحه اعیان الشیعه در جلد هجدهم صفحه ۲۸۹-۲۹، جمع آوری کرده اند.

ابو فراس ساکن " منبج " بود و در حکومت پسر عمویش ابی الحسن سیف الدوله به بلاد شام منتقل گردید و در چند نبرد که در رکاب او با روم جنگید، شهرت یافت.

در این جنگها دو بار اسیر شد دفعه اول در " مغاره الکحل " به سال ۳۴۸ ه بود و او را از " خرشنه " که قلعه ای بود در بلاد روم و آب فرات از زیر آن می گذشت، بالاتر نبردند و در همین اسارت اوست که گویند، سوار اسبش شده و با پای خود آن را تاخته، از بالای قلعه به داخل فرات خود را پرت کرده است، و خدا آگاهتر است.

بار دوم در " منبج " اسیر رومی ها شد، و در آن روز قومش را رهبری می کرد که در شوال ۳۵۱ ه اسیر شد و جراحی بر اثر اصابت تیری که پیکانش در پای او مانده بود، پیدا کرد و مجروح و خون آلود او رابه خرشنه آوردند. از آنجا به قسطنطنیه آمده و تا مدت چهار سال به حال اسارت ماند، زیرا از او فداء نمی پذیرفتند سرانجام سیف الدوله به سال ۳۵۵ ه او را از اسارت آزاد کرد. ابو فراس اشعارش را در اسارت و بیماری می سرود و برای سیف الدوله شکوه و شکایت می کرد و اظهار اشتیاق نسبت به خانواده و برادران و دوستانش می نمود و نگرانی خود را از وضع و حالش، از سینه ای تنگ و قلبی ریش که رقت و لطافت اشعارش را می افزود و شنونده را به گریه می انداخت، شرح می داد. این اشعار از شدت روانی خودبخود بر حافظه می آویخت و آنها را کسی فراموش نمی کرد، این اشعار را " رومیات " خوانند.

ابن خالویه گوید: ابو فراس گفت: وقتی به قسطنطنیه رسیدم پادشاه روم، مرا اکرام و احترامی کرد که با هیچ اسیری نکرده بود یکی از رسوم رومی ها این بود که هیچ اسیری حق ندارد، در شهری که پادشاه آنها در آنجا است قبل از ملاقات شاه، مرکوبی سوار شود باید در زمین بازی آنها، که آن را " ملطوم " می گفتند با سر

[صفحه ۳۰۵]

برهنه راه برود و سه بار یا بیشتر در برابر شاه سجده کند و پادشاه پای خود را در میان اجتماعی که نامش " توری " بود، گام بر گردن اسیر بساید. پادشاه مرا از همه این رسوم معاف داشت، فوراً مرا به خانه ای برده، مستخدمی را به خدمت من گمارد و دستورا احترام مرا صادر کرد و هر اسیر مسلمانی را که می خواستم، نزد من می فرستاد و برای من به طور خصوصی فدیة آزادی پرداخت. وقتی من خود را مشمول این همه تجلیل به لطف خدا دیدم و عافیت و مقام خود را باز یافتم، امتیاز خود را در آزادی بر سایر مسلمین نپذیرفتم، و با پادشاه روم برای آزادی دیگران آغاز به فدا دادن کردم و امیر سیف الدوله دیگر اسیر رومی نزد خود باقی نگذاشته

بود، ولی نزد رومیها هنوز سه هزار اسیر از کارگردان و سپاهیان در دست آنها بود.

من با دویست هزار دینار رومی قرار داد فدا بستم و این عده اضافی را یک جا خریدم و آن مبلغ و آن عده مسلمانان را تضمین کردم، و آنها را با خود از قسطنطنیه خارج ساخته خود با نمایندگانشان به "خرشنه" آمدم. و با هیچ اسیری قرارداد فدا و آتش بس و ترک محاصره بسته نشد. و در این باره شعری سروده ام:

و الله عندي في الاسار و غيره
مواهب لم يخصص بها احد قبلي

"خداوند مرا در اسارت و غیر اسارت مواهب بخشید که به دیگران قبل از من نداده است.
"گره هائی را گشودم که مردم از گشودن آن عاجز بودند در حالی که حل عقد امور مرا کسی متکفل نشده است.
چون مرا مردم روم بنگرند به عنوان شکاری بزرگ تلقی کنند تا جائیکه گویا آنها بدست من اسیر شده و در قید من اند.
چه روزگار فراخی بود روزی که محترمانه آزاد شدم مثل اینکه من از خانواده ام به خانواده ام منتقل شده باشم.
به پسر عموها و برادرانم بگوئید من در نعمت و رفاهی بسر می بردم که هر کس جای من بود شکرش را می کرد.

[صفحه ۳۰۶]

خدا برای من جز انتشار نیکوئیهایم رانخواستہ تا فضیلت مرا چنانکه شما شناخته اید، آنان بشناسند.
و هنگامی به او خبر رسید رومیها گفته اند: ما کسی را اسیر نکردیم که لباسش را در نیاورده باشیم، مگر ابی فراس را، مفتخرانه گفت:

"می بینم تو را چشمانت از باریدن سرشگک بازداشته و خوی صبر بخود گرفته ای آیا تحت تاثیر امر و نهی هوی قرار می گیری؟
بلی من مشتاقم و حرارت عشق دارم، ولی کسی چون من اسرارش فاش نمی شود.
هنگامی که شب مرا پرتو افکند دست هوس و هوایم گشوده شده سرشگی که از خوی متکبر من است فرو ریزد.
گویا در اطراف دلم، آتش شعله گرفته وقتی عشق و اندیشه آن را برافروزد". و در این باره گوید:
"وقتی من اسیر شدم، دوستانم هنوز از سلاح جنگ نهی نشده بودند. اسبم کره ای نوپا، و صاحبش بی تجربه نبود.
ولی هنگامی که برای شخص قضائی مقدر باشد، دیگر خشگی و دریا نتواند او را نگهداشت.
دوستانم به من گفتند: یا فرار یا مرگ، من گفتم: این دوامری است که شیرین تر آن دو، تلخ تر آنها است.
ولی من، سوی آن راهی که برای من عیب نداشته باشد، گام می نهم و از این دو امر بهترش که اسارت باشد، ترا کافی است.
به من می گویند سلامت را به مرگ فروختی، گفتم به آنها: بخدا سوگند از این کار زیانی ندیدم.
مرگ قطعی است آن چه یادگارت را بلند مرتبه می کند، برگزین، تا وقتی

[صفحه ۳۰۷]

انسان نامش زنده است هیچگاه نمی میرد.

خیر از آن کسی که از مرگ را با ذلت به تاخیراندازد نیست. چنانکه عمرو عاص روزی با عورتش، مرگ را عقب انداخت. بر من منت نهند که لباسم را برابم گذاشته اند، ولی من لباسی پوشیده ام که از خونهایشان قرمز است. قبضه شمشیرم در آنها نوکش تیز شده و نهایت نیزه ام از آنها، سینه شکسته است. زود باشد که قومم مرا چون کوششهایشان بجائی نرسد، یاد کنند، همانطور که در شب های تاریک به جستجوی ماه پردازند. اگر زنده ماندم کارم با نیزه ای است که شناسند، و همان سلاح و کلاه خود، و اسب نارنجی میان باریک. و اگر مردم، انسان بناچار مردنی است هر چند روزگارش بدرازا کشد، و عمرش گسترده شود. اگر دیگری به اندازه من استقامت می کرد به او اکتفا می شد و اگر از مس کار طلا می آمد، این اندازه طلا گرانقدر نمی شد. ما مردمی هستیم که حد وسط نمی پذیریم یا باید در جهان صدرنشین باشیم، یا رهسپار گور شویم. برای کرامت نفس همه چیز در نظر ما ناچیز است، و کسی که داوطلب ازدواج زیبارویی است پرداخت مهریه برایش سنگین نیست. ما خود را عزیزترین مردم دنیا برترین برتران و جوانمردترین مردم روی زمین می دانیم، و افتخار هم نمی کنیم. و زمانیکه اسیر شد گفت:

بندگان از حکمی که خدا کند امتناعی ندارند شیران را از شکارهایشان دور کردم و خود شکار کفتار شدم.

[صفحه ۳۰۸]

و گوید:

مرگ به کام ما شیرین شد و مرگ بهتر از وضع ذلت بار است.

مصیبتی که به ما رسید ما را به سوی خدا، و در راه خدا که بهترین راهها است می برد.

وقتی او را اسیر به "خرشنه" وارد کردند گفت:

اگر "خرشنه" را به حال اسیری می بینم، در مقابل چه بسیار اوقاتی که با حمله در آن وارد شده ام.

همانا دیده ام اسیرانی را با چشمان و لبان سیاه (که علامت بزرگی است) نزد ما آورند.

و دیدم آتش هائی را که منازل و کاخها را می رباید.

کسی که مانند من باشد شب را جز اینکه امیر یا اسیر باشد روز نمی کند.

بزرگان ما از صدرنشینی یا گور یکی از آن دو بر آنها وارد شود.

و چون از زخم و جراحات سنگین، و از زندگیش مایوس گردید، در حال اسیری به مادرش به عنوان تسلیت بر مرگ خود، نوشت:

مصیبت بزرگ و عزایم زیبا است، و می دانم به زودی خدا وضع آنان را دگرگون می کند.

من در این وقت صبح حالم خوب است، و هنگامی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت اندوهگین می شوم.

حالی که در من می بینید، اسیری با من نکرده، ولی من پیوسته مجروح و دردمندم.

جراحی که مرهم گذار، از ترس از آن می گریزد و دردهائی که ظاهری و باطنی است.

و اسارتی که سخت آن را تحمل می کنم و در شبهای تاریک ستارگان که به کندی می روند می نگرم، همه چیز جز اینها در گذر

است.

[صفحه ۳۰۹]

ساعات زودگذر، بر من دیرپای بود، و هر چه در روزگار مرا بد آید، دراز پای باشد. دوستان، مرا به دست فراموشی سپردند مگر گروهی که فردای آینده از من گسسته، به آنها خواهند پیوست. کسانی که بر عهد خود پایدار مانند، هر چند در مقام ادعا بیشتر باشند در واقع تعدادشان کم است. هر چه دیده ام را به اطراف می گردانم جز دوستانی که با آمد و رفت نعمت ها انعطاف پذیرند، دیگر کس نمی بینم کار ما به جایی کشیده که دوست متارک را نیکوکار شماریم و دوستی که زیان نرساند را مهربان نامیم. تنها روزگار من نیست که به من جفا می کند و تنها دوستان من نیستند که ملامت بارند. با اینکه در ملاقات اثر سوئی روی کسی نگذاشته ام و در هنگام اسیری موقعیت ذلت باری نداشته ام. من هر چند سخنان را کاوش کردم جز به کسانی که از زمانه شکایت دارند بر نخوردم. آیا هر دوستی تا این حد از راه انصاف بدر می رود؟ و آیا هر زمانی تا این حد نسبت به جوانمردان بخیل است؟ بلی روزگار، دعوتی به جفاکاری کرده که دانشمند و نادان، پاسخش داده اند. قبل از من نیز، جفاکاری خوی مردم، و روزگار مذموم، و دوستی ملال انگیز بوده است. عمرو بن زبیر برادرش را به جفا ترک گفت، چنانکه عقیل، امیر المومنین

[صفحه ۳۱۰]

را رها ساخت. افسوس که دوستی موافق برایم نیست تا با او از در دوستی درد دل کنم. و در پشت پرده مرادری است، که سرشک او بر من، تا روزگار پایدار است، ادامه دارد. ای مادر شکیبائی را از دست مده، که شکیبائی پیام آور خیر و پیروزی نزدیک است. و ای مادر پاداش خود را باطل مساز که به قدر صبر جمیل، اجر جزیل نصیب خواهد شد. و ای مادر شکیبیا باش که هر مصیبتی بر اوج خود که رسید، به زوال می گراید. آیا پیروی از اسماء ذات النطاقین نکنی وقتی که جنگ شدید در مکه در گیر بود. پسرش می خواست امان بگیرد، ولی مادر با اینکه یقینا می دانست پسرش کشته می شود موافقت نکرد. ای مادر تو از او پیروی کن تا از آنچه می ترسی خدا کفایت کند که بسیار مردم را پیش از تو غفلتا گشته ای. تو مادر، مانند صفیه (خواهر حمزه) در احمد باش، که از گریه بر او، هیچ غصه داری دردش علاج نشد.

[صفحه ۳۱۱]

حمزه برترین را، هیچ گاه اندوه او را در وقت ناله و فریاد سر دادن، باز نگردانید. من به اندازه اختران افق با شمشیر روبرو شدم و در برابر لشگری سهمگین چون شب تاریک قرار گرفتم. روزی که دوستی بمددکاری خود نیافتم، رعایت دوستی نفس کریم خود را نخواهم کرد. و به ملاقات مرگ خواهم رفت و از دوست خواهم گذشت، که در مرگ و تیزی شمشیر.

کسی که از خدا پرهیزگاری نکند، پاره پاره شود و کسی که خدای را عزیزنشمارد خود را ذلیل خواهد کرد. کسی که در هر کار خدایش نگهدار باشد، هیچ مخلوقی به او راه نخواهد یافت. و اگر خدا در هر راهی تو را راهنمائی نکند. از آنچه می ترسی راه بازگشت نخواهد داشت. و اگر او ترا یاری نکند، یآوری نخواهی یافت، هر چند یاران فراوان و عزت ظاهری داشته باشی. و تا وقتی ملک سیف الدوله باقی است، سایه ات پایدار و مستدام خواهد بود. ابن خالویه گوید: در این اشعار روزگار و خانه هایش را در منبج توصیف می کند که روزی او را در منبج حکمرانی، و سرزمین اقطاعی و خانه هابود. و در آن به قومی که او را در حال اسارت رومی ها شماتت کرده بودند، تعریض می کند: در پایگاه و یاد بود استجاب دعا، بایست و اطراف مصلی را بانگ بردار. در محل "جوسق" مبارک و آنگاه "سقیاء" و سپس در "نهر مصلی" بایست. در جاهائی که در دوران کودکی و جوانی، وطن گرفته و منبج را محل

[صفحه ۳۱۲]

خود قرار داده بودم. در جاهائی که توقف در آنها بر من ممنوع شده و قبلا مجاز بود. جاهائی که هر سو نظر می کردم آب روان و سایه آرام بخشی می دیدم. در وادی بی نهایت وسیع، که منزلی گسترده تر و مشرف می داشتم. بر روی پلی که باغها را بهم می پیوست، فرود آمده. ساکن قلعه بزرگ بودم. درختهای بلند "عرانس" با چهره گشاده زندگی را به سادگی جلوه خاص بخشد و آب بین گلکهای باغ دو رود را از هم جدا می ساخت. مانند بساط گسترده گلدوزی شده ای که دست هنرمندان بر آن راه هائی جدا ساخته باشند. کسی که از مصیبت های من خرسند گردد باید از شدت زیان و رنج بمیرد. من در مصائب خود، از عزت و آزادی بیرون نبوده ایم. کسی چون من، که به اسارت افتد ذلیل و خوار نمی گردد. دلها را هیبت من گرفته بود، و از بزرگی و عظمتم لبریز بود. هیچ حادثه ای نتوانست مرا مکدر کند، آقا و بزرگ هر جا رود آقا و بزرگست. من در جائی فرو آمدم که شمشیر مزین مرا دعوت کرد. اگر من نجات یابم، پیوسته دشمنان کوچک و بزرگ را دشمن خواهم داشت. من مانند شمشیری هستم که هر چه مصائب روزگار رابیشتر بینم، آب دیده تر شوم. اگر کشته شوم، همانند مرگ نیکان صید شده ام که کشته می شوند. هیچ کس نتواند بر مرگ ما شماتت کند، مگر جوانی که خود می میرد و فانی شود.

[صفحه ۳۱۳]

شخص نادان به دنیا مغرور گردد که دنیا محل اقامت نیست.

ابن خالویه گوید: نامه های سیف الدوله برای ابو فراس، در روزهای امیریش به تاخیر افتاده بود، به این دلیل که به سیف الدوله گزارش داده بودند که برخی از اسیران گفته اند: اگر پرداخت این مال یعنی فدیة اسراء بر امیر سنگین است با پادشاه خراسان یا ملوک دیگر در این مورد مکاتبه خواهیم کرد تا ما را از اسارت نجات بخشد. و متذکر شده بودند: اسیران با رومی هابرای آزادی خود در برابر اموال مسلمین قرار داد بسته اند. از این رو سیف الدوله، ابو فراس را متهم به این سخن کرد، زیرا او بود که تضمین مبلغ فداء برای رومی ها کرده بود. و سیف الدوله گفت: اهل خراسان کجا او را شناسند؟ ابو فراس چون این بشنید این قصیده را سرود و برای سیف الدوله فرستاد.

ثعالبی گوید: ابو فراس به سیف الدوله نوشت: اگر فدیة دادن من بر تو سنگین است، اجازه فرما تا با اهل خراسان در این باره مکاتبه کنم و برای آنها نویسم تا فدیة مرا پردازند و کار مرا آنها از تو نیابت کنند. سیف الدوله پاسخ داد: در خراسان چه کسی ترا شناسد؟ و ابو فراس این قصیده را برایش نوشت:

اسيف الهدى و قريع العرب
الام الجفاء و فيم الغضب

"ای شمشیر هدایت و ای کوبنده اعراب تا کی بی مهری و تا چند خشمگینی!

چرا نامه هایت با وجود این همه ناراحتی ها اسباب نگرانی را فراهم سازد. با اینکه تو جوانمرد، بردبار، مهربان و دارای عاطفه هستی.

تو پیوسته در نیکی بر من سبقت گرفته و مرا به جاهای مرفه فرود می آوری.
تو نسبت به من، بل نسبت به قومت، بل نسبت به همه اعراب کوه مرتفعی هستی.
و از اطراف من مشکلات را رفع کرده و از جلو دیدگانم نگرانی ها را برطرف می سازی.
بزرگی ات مورد بهره برداری قرار گیرد، عافیت باز گردد، کاخ عزت ساخته

[صفحه ۳۱۴]

شود، و نعمت ها تربیت گردد.

این اسارت چیزی از من نکاست، ولی مرا مانند زرناب خلاص و پاک گردانید؟
با این وصف چرا مولای من، مرا در معرض بی توجهی قرار می دهد، مولائی که وسیله او به عالیترین رتبه رسیده ام؟
پاسخ این پرسش نزد من آمده است، ولی برای هیبت او پاسخ نمی دهم.
آیا منکری که من از زمان شکایت کرده، و با عتاب و درشتی مانند دیگران با تو سخن گفتم؟
اگر بازگشته مرا عتاب کنی و بر من و قومم چیره شده باشی طوری نیست.
ولی مرا بی توجهی به خودت، نسبت مده، من بستگی ام به شما ثابت است و از تو فاصله نمی گیرم.
من دیگر از، شما شده ام، اگر فضیلت یا منقصتی دارم، شما سبب آن هستید.

اگر خراسان، بزرگی مرا نشناسد، ولی حلب خوب می شناسد.
 و چگونه دور افتادگان، مرا نشناسند، آیا از کمبود جد یا از کمبود پدر مرا نشناسند.
 آیا من با شما از یک خانواده نیستیم و میان ما و شما ریشه نسب مشترک نیست؟
 و آیدارای خانه ای که مناسب شخصیت ها باشد، و دارای تربیتی و محلی که مرابدان بزرگ کرده باشد نیستیم؟
 و آیاروحیه متکبری ندارم که جز بر شما بلند پروازی کند و هر کس از من روی گرداند جز شما، روی از او خواهم گردانید؟
 بنابراین از حق من روی بر مگردان، بلکه از حق غلام خودت روی متاب.
 با چاکر خود انصاف بورز که انصاف شما نشانه فضل و شرف اکتسابی شما است.

[صفحه ۳۱۵]

در شبهایی که شما را از پشت تپه از نزدیک، صدامی کردم آیا شما دوست من بودید؟
 چون دور شدم چرا جفاکاری شروع شد و چیزهایی ظاهر شد که دوست نمی داشتم؟
 اگر بر احوال شما آشنا نبودم می گفتم دوست شما کسی است که او در روی شما می باشد.
 و نیز به او نوشت:
 زمانه من همه خشم و درشتی است و تو با روزگار در مخالفت با من متحد شده اید.
 زندگی جهانیان نزد تو آسان است، ولی زندگی من به تنهایی در جواب تو مشکل.
 (این قصیده مشتمل بر ۱۸ بیت است)
 وقتی خبر مرگ مادرش در زندان به او رسید به عنوان رثا گفت:
 ای مادر اسیر چه کسی را بیاری طلبم با آن همه منت ها که بر من داری و احساساتی که نشان دادی!
 وقتی فرزندت در خشگی و دریا سیر کند، چه کسی به او دعا می کند و به پناه‌دانش برخیزد.
 حرام است که با چشم روشن شب را بگذرانم و مورد ملامت واقع شوم اگر دیگر خرسندی ابراز کنم.
 با اینکه تو مرگ را چشیده، و مصیبت دیده ای هستی که نه فرزند و نه فامیلی نزد تو بوده است.
 و دوست دلت از جایی رفته که فرشتگان آسمان آنجا حاضر بودند.
 هر روزی که تو در آن روزه دار بودی و تحمل گرمای شدید را در نیمروز گرم کردی باید بر تو بگرید.

[صفحه ۳۱۶]

و هر شبی که در آن به عبادت قیام کردی تا فجر روشن سینه افق را شکافت باید بر تو بگرید.
 هر پریشان ترسناکی که تو پناهنش دادی، وقتی پناه دهنده ای نبود باید بر تو بگرید.
 هر بینوا درویشی که با استخوانهای بی رمقت بیاریش برخاستی باید بر تو بگرید.
 ای مادر چه حالات هولناک دراز مدتی که بی یاور بر تو گذشت؟
 ای مادر چه بسیار دردهای پنهانی که در دلت بی اظهار ماند؟
 من به کی شکایت کنم و با چه کسی وقتی دلم گرفت به راز و نیاز پردازم.

دیگر به دعای کدام خواننده ای خود را حفظ کنم، با کدام روی روشنی، خود را روشنی بخشم؟
تقدیر مورد امید را چگونه می توان جلوش را گرفت، و کار پیچیده را چگونه می توان گشود؟.
تسلیت خاطر تو این باشد که دیری نخواهد پائید، ما به سوی تو در آن سرای خواهیم منتقل گردید.

تولد و قتل او

ابو فراس در سال ۳۲۰ و گویند ۳۲۱ ه متولد شد و آنچه ابن خالویه از ابو فراس نقل کرده که گفته است " در سال ۳۳۹ ه من نوزده ساله بودم " نشان می دهد تاریخ تولد او، ۳۲۰ ه بوده است. و روز چهارشنبه هشتم ربیع الاخر و به قول صابی در تاریخش روز شنبه دوم جمادی الاولی سال ۳۵۷ ه قتل او اتفاق افتاد. علت این قتل این بود که چون سیف الدوله از دنیا رفت ابو فراس تصمیم گرفت بر " حمص " دست یابد و حکم رانی

[صفحه ۳۱۷]

کند و در آنجا اقامت داشت. این خبر به پسر خواهرش ابو المعالی پسر سیف الدوله، و غلام پدرش قرعویه رسید و بدین وسیله بین ابی فارس و ابی المعالی وحشت پدید آمد، ابو المعالی او را طلبید و ابو فراس به " صدد " دهکده ای از راه خشکی به سوی حمص، رفت. ابو المعالی اعراب بنی کلاب و دیگران را گرد آورده همراه قرعویه به دنبالش فرستاد و او را در " صدد " دستگیر کردند یارانش را امان دادند و او با آنها مخلوط شد تا در امان بماند. قرعویه غلامش را گفت او را بکش پس او را کشته سرش را جدا کرده برداشت.

و پیکرش را در بیابان رها افکند تا وقتی پاره ای از اعراب آن را دفن کردند.

ثعالبی گوید: قصیده ای که از ابی اسحاق صابی در رثای ابو فراس خواندم، نشان می داد او را در واقعه ای که میان او و غلامان خاندانش اتفاق افتاد، کشته اند. ابن خالویه گوید: شنیده ام ابو فراس روزی که به قتل رسید، خیلی محزون و نگران بود و در آن شب سخت گرفته خاطر شده بود. دخترش که عیال ابی العشاء است او را دیده، محزون شد و از شدت اندوه بر حال او گریه کرد. ابو فراس مثل کسی که خبر مرگ خودش را می دهد، ناگاه این اشعار را گفت و این آخرین شعر اوست:

دختر کم محزون مباش که مردم همه در گذرند.

دختر کم برای مصیبتی بزرگ، صبری جمیل لازم است.

با افسوس بر من از پشت ستر و حجاب ناله زن.

و چون مراندا کنی و از پاسخ شنیدن عاجز ماندی، بگو:

زینت جوانان ابو فراس، از جوانی کام نگرفت.

در بسیاری از تذکره ها آمده است که چون خبر وفاتش به خواهرش، مادر ابی المعالی رسید چشمانش را بیرون آورد، و گویند: لطمه به صورت زد و چشمانش بیرون افتاد و گویند: غلام سیف الدوله او را کشته و ابو المعالی آن را نمی دانست

[صفحه ۳۱۸]

چون خبر آن را دریافت کرد بر او سخت گران آمد. و از اشعار او در مذهب آمده است:

لست ارجو النجاه من كلما
اخشاه الا باحمدو على

و بنت الرسول فاطمه الطهر
و سبطيه و الامام على

"امید نجات از آنچه می ترسم، جز به احمد و علی ندارم.
و به دخت پیامبر فاطمه پاک و دو سبط او و امام علی."

و التقى النقى باقر علم الله
فيما محمد بن على

و ابى جعفر و موسى و مولای
على اکرم به من على

و ابنه العسکرى و القائم
المظهر حقى محمد و على

بهم ارتجى بلوغ الامانى
يوم عرضى على الاله العلى

و در این مورد از اوست:

شافعى احمد النبى و مولای
على و بنت و السبطان

و على و باقر العلم و الصادق
ثم الامين بالتبيان

و على و محمد بن على
و على و العسکرى الدانى

و الامام المهدي في يوم لا
ينفع الا غفران ذي الغفران

و از اشعار حکمت آمیز اوست:

غنى النفس لمن يعقل
خير من غنى المال

و فضل الناس في الانفس
ليس الفضل في الحال

و گوید:

المرء نصب مصائب لا تنقضي
حتى يوارى جسمه في رمسه

فموجل يلقى الردى في اهله
و معجل يلقى الردى في نفسه

[صفحه ۳۱۹]

و از اوست:

انفق من الصبر الجميل فانه
لم يخش فقرا منفق من صبره

و المرء ليس ببالغ في ارضه
كالصقر ليس بصائد في وكره

لقد كان في قصصهم عبره لاولى الالباب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهانندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

